

تفسير احمد

سُورَةُ النِّحْلِ

Ketabton.com

جزء - (14)

ترجمه و تفسير سورة «النحل»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ النَّحْلِ

شماره	اسم سُورَةُ	فهرست مضامین سُورَةُ ها	صفحه
	سُورَةُ النَّحْلِ	وجه تسمیه	
		محور کلی بحث این سُوره نحل	
		سایر خصوصیات سُوره نحل	
		تعداد آیات ، کلمات و حروف سُوره نحل	
		ارتباط سُوره نحل به سُوره قبلی	
		خصوصیات سُوره نحل	
		یادداشت آیه سجده در سُوره نحل	
		محتوای سُوره نحل	
		محتوای کلی سُوره نحل	
		نعمت های ذکر شده در سُوره نحل	
		موضوعات آیات متبرکه (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال .	
		موضوعات آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات الوهیت و وحدانیت پروردگار	
		زینت های دریایی	
		ابحار؛ مسیر حمل و نقل	
		موضوعات آیات (17 الی 23) از ویژگی های الوهیت ، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است .	
		موضوعات آیات متبرکه (24 الی 29) رد شبهه های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران.	
		موضوعات آیات متبرکه (30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستگدار، که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند ،و مزد و پاداش آنان .	
		موضوعات آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، و دلایل باطل آنان،	
		سیر و سیاحت	
		سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشأن	
		سیر و سیاحت برای عبرت است	
		بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»	
		فعل الله متعال تدریجی نیست	
		موضوعات آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت از سرزمین ظلم به دیار امن و رهایی از چنگال دشمن ثواب مؤمنان مهاجر و مجازات و سزای بدکاران	

	ورد رد شبهه ی پنجم ، که می گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد .		
	موضوعات آیات متبرکه (51 الی 62) الف : خودداری از شرک و دوگانگی . ب : کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است. ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛ تتفر اعراب جاهلیت از داشتن دختر		
	موضوعات آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش و ظایف زنبوران عسل در خانه		
	موضوعات آیات متبرکه (70 الی 74) بیان مراتب چهارگانه عمر انسان دوران تولد ، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی .		
	أَزْدَلِ الْعُمُرِ		
	موضوعات آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دو مثل در مورد بتان به بیان گرفته می شود .		
	نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب)		
	«سمع» و «ابصار»		
	ابصار چیست		
	موضوعات آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفریننده ی انسان و پرندگان		
	موضوعات آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمتها و الطاف الله		
	موضوعات متبرکه (84 الی 89) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان .		
	موضوعات آیات (90 الی 97) اشاره به مهترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیتهای واجب و مندوب (وفا به عهد ، احسان و غیره).		
	« وَالْإِحْسَانِ »		
	فحشاء		
	داستان زیبا		
	زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند		
	حیات طویه چیست؟		
	نقش زن و مرد در حیات طویه		
	تعامل زن و مرد		

	عنصر اصلی تحقق حیات طیبیه		
	شرط ایمان		
	نسخ چیست		
	موضوعات آیات (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی .		
	مرتد دونوع است		
	موضوعات آیات (114 الی 119) به مؤمنان دستور می دهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند.		
	جهالت		
	موضوعات آیات (120 الی 124) به یاد ابراهیم، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان .		
	اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام		
	نظریات مفسران در مورد «أمت» بودن ابراهیم ع		
	شخصیت والا مقام حضرت ابراهیم		
	موضوعات آیات (125 الی 128) در مورد شیوه دعوت رهبران راستین ، صبر در برابر مصائب .		

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النحل

جزء - (14)

سوره نحل در مکه نازل شده، دارای یکصد و بیست و هشت آیه و شانزده رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اینکه در آن داستان «نحل» یازنبر عسل در (آیات 68 و 69) به بیان گرفته شده است، بنام سوره «نحل» مسمی می باشد.

همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگان بر شمرده است، سوره «نِعَم»: نعم (نعمات الهی نیز نامیده‌اند. «نعم» به کسر نون جمع نعمت است، زیرا در این سوره به طور خاصی ذکر نعمت‌های بزرگ خداوندی آمده است.

محور کلی بحث این سوره:

محور کلی بحث این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی، طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

یادداشت:

در سوره‌های مکی معمولاً سخن از اصول عقاید است، اما در سوره نحل با آن که مکی است، برخی احکام و قوانین کلی اسلام نیز بیان گردیده است.

سایر خصوصیات سوره نحل:

سوره نحل از جمله سوره‌های سوگند دار (آیه 56). و آغاز و انجام این سوره آمده است که الله متعال هم قهار است (صاحب عذاب و عقوبت) و هم رحمان است (صاحب رحمت و نعمت).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نحل:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که سوره نحل به جز سه آیه‌ی آخر که بین راه مکه به مدینه نازل شده، متباقی سایر آیات آن در مکه نازل شده‌اند.

تعداد آیات سوره نحل به صد و بیست و هشت (128) آیه می‌رسند. تعداد کلمات آن به دوهزار و هشتصد و چهل (2840) کلمه می‌رسند. تعداد حروف آن به هفت هزار و هفتصد و هفت (7707) حرف می‌رسند. (لازم به تذکر است که اُقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره نحل مانند سایر سوره‌ها مختلف بوده. تفصیل در این مبحث را در سوره‌طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

ارتباط سوره نحل به سوره حجر:

همان‌طوریکه سوره حجر به تهدید کفار، خاتمه یافت، سوره نحل نیز با تهدید ایشان آغاز می شود.

بدین ترتیب پایان سوره‌ی حجر با آغاز سوره نحل پیوند محکمی دارد. در سوره‌ی حجر می‌فرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۙ ۹۲ حجر) (پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید)، بر اثبات زنده شدن در قیامت و سؤال از عملکرد در دنیا دلالت میکند. و آیه‌ی «وَأَعِذُّكَ رَبُّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۙ ۹۹ حجر) (و پروردگارت را پرستش کن تا آنکه یقینی (مرگ)، تو را فرارسد)، نیز نشان فراسیدن مرگ هر کس در وقت معلوم آن است. در این سوره می‌فرماید: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۙ ۱۰۱ نحل)

فرمان و امر خدا (مرگ) میرسد. همچنین این سوره با سوره‌ی ابراهیم مناسبت دارد: در این سوره از مرگ، عذاب و سپس از نعمتها بحث بعمل آمده (آیات 28 الی 38) و در آیه ای 34 ابراهیم از نعمت الله متعال یاد میکند، همانگونه که در آیه‌ی 18 همین سوره، عین آنرا تکرار میکند: «...و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها».

خصوصیات سوره نحل:

سوره نحل جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه میفرماید: سور مئین سوره‌هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد میباشد.

گفته شده این سوره‌ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون». برخی دیگر از مفسران سور مئین را سوره‌های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

یادداشت آیه سجده در سوره نحل:

در آیه چهل و نه و پنجاه این سوره سجده تلاوت وجود دارد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (49) «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (50) (تفصیل در مورد سجده تلاوت را میتوان در سوره سجده تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای سوره نحل:

طوری که یاد آور شدیم؛ سوره‌ی نحل از جمله سوره‌هایی است که در مکه‌ی مکرمه نازل شده و به موضوعاتی مهم و اساسی اعتقادی از قبیل الوهیت و وحی و حشر و نشر می پردازد. و در کنار آن درباره‌ی قدرت و یگانگی الله متعال در این گیتی و جهان پهناور، به بحث می پردازد، از آیات و نشانه‌های خدا در آسمان‌ها و زمین و ابحار و کوه‌ها و دره‌ها و دشت و دمن و آب ریزان و حاصلات و میوجات و نباتات و کشتی‌های روان در ابحار و ستارگانی که راهروان در تاریکی شب با استفاده از آنها راه خود را می یابند و سایر مناظری که انسان در حیات اش آن را می بیند و با گوش و چشم آن را درک می کند، سخن به میان می آورد. تمام اینها دلایل زنده و واضحی هستند که بر یگانگی خداوند عزوجل دلالت دارند و گویای آثار قدرت او هستند، قدرتی که به وسیله‌ی آن عالم هستی را ابداع کرده است.

سوره نحل در بدایت به قضیه‌ی وحی پرداخته است که محل انکار و تمسخر مشرکان قرار گرفت، آنان وحی را تکذیب کردند و قیام قیامت را بعید میدانستند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند عذابی را که آنها را از آن میترساند و بر حذر میدارد، زودتر بر سر آنان بیاورد. و هرچه زمان میگذشت و عذابی بر آنان نازل نمی شد تمسخر و هتاک‌ی آنها افزایش می یافت.

سوره نحل همچنین به موضوع توحید و یگانگی خداوند متعال می پردازد و در این راستا دیدگان را متوجه قدرت خداوند متعال واحد قهار می سازد و حواس و اعضای انسان را مخاطب قرار داده تا با یاری جستن از عقل و اندیشه راه خدا را درپیش گیرد و در پرتو آثار و آیات خدا در جهان هستی راه تکامل و تعالی را در پیش گیرد.

سپس نتیجه‌ی ناسپاسی و کفران نعمت های خدا را به انسان تذکر داده و آنها را از سرانجام و خیمی که هر منکر و دشمنی با آن روبرو خواهد شد، بر حذر می دارد.

و سوره در خاتمه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست کرده است که با پند و اندرز نیکو به دعوت به سوی خدا بپردازد و در مقابل اذیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت خدا متعال می بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند.

محتوای کلی سوره نحل:

محتوای کلی سوره نحل را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و جمع بندی نمود: بیش از همه بحث از نعمت های خداوند متعال در این سوره به میان آمده و تمام جزئیات و دقت توضیح و تشریح گردیده است، که حس شکر گزاری هرانسان آزاده ای را بیدار میکند، و از این راه او را به آفریننده این همه نعمت و موهبت نزدیک می سازد. همچنان در این سوره از دلایل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث میکند.

در این سوره از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء و منکر و ظلم و ستم و پیمان شکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او بحث بعمل آمده است، و در همین رابطه از ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام میبرد در این سوره بحثی از بدعتهای مشرکان بعمل آمده و در همین رابطه، مثلتهای حسی جالبی ذکر می کند. هکذا در این سوره انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر می دارد.

نعمت های ذکر شده در سوره نحل:

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد که: یکی از نامهای سوره نحل، «نعمت» است، زیرا اضافت از پنجاه نعمت در این سوره مبارکه به بیان گرفته شده است: از جمله درباره خلقت آسمانها: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ، خَلَقَ زَمِينَ «وَالْأَرْضِ»، چهارپایان و مواشی: «وَالْأَنْعَامَ»، پوشش: «لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ»، سایر استفاده ها از منابع حیوانی، «وَمَنْفَعٌ»، استفاده از گوشت حیوانات، «مِنْهَا تَكُلُونَ»، استفاده از جمال و زیبای های حیوانات: «فِيهَا جَمَالٌ»، استفاده از آنها در امور ترانسپورت و حمل و نقل: «تَحْمِلُ أَنْقَالَكُمْ»، هدایت: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»، آب: «مِنْهُ شَرَابٌ»، مراتع: «فِيهِ تُسَيَّمُونَ»، میوه ها: «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»، شب و روز: «سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»، آفتاب و مهتاب: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»، ستاره: «وَالنُّجُومُ»، نعمت ها و موجودات رنگارنگ زمینی: «دَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»، ابحار و جواهرات دریایی: «سَخَّرَ الْبَحْرَ... تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ جَلِيَّةً»، حرکت کشتی: «تَرَى الْفُلَ مَوْجَرَ»، کوه ها: «وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيً»، نهرها: «وَأَنْهَاراً»، راه ها: «وَسُبُلًا»، علائم طبیعی: «وَعَلَامَاتٍ»، راهیابی از طریق ستارگان: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، سرسبزی زمین: «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، شیر خالص: «لَبَنًا خَالِصًا»، مواد حاصله خوردنی از میوه ها: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»، عسل: «فِيهِ شِفَاءٌ»، همسر: «مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»، فرزندان و نواسه ها: «مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً»، رزق حلال و طیب: «رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»، داشتن گوش: گوش: «جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ»، داشتن نعمت چشم: «وَالْأَبْصَارَ»، داشتن عقل و روح: «وَالْأَفْئِدَةَ»، داشتن مسکن ثابت: «مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»، داشتن مسکن سیار: «جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا»، داشتن انواع پوشاک: «مِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَتَتَاعًا»، نعمت سایه: «جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا»، پناهگاه مطمئن در کوه ها: «مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا»، نعمت لباسی که انسان را از گرما و سرما حفظ کند: «سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ»، نعمت زره و لباس رزم: «تَقِيكُم بِأَسْكُمُ»

خواننده محترم !

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم در این سوره بر مطالب ذیل اشاراتی بعمل آمده است:

فلسفه خلقت چهارپایان (آیات 5 الی 8)

فلسفه وجود ابحار (آیه 14)

فلسفه وجود کوه‌ها و دریاها (آیه 15)

مبحث هجرت در راه الله (آیه 41 و 42)

نعمت‌ها و در مقابل ناسپاسی انسان (آیات 53 تا 55)

در مورد اینکه وقت وفات و مرگ تمام انسانها معین تمام مس باشد. (آیه 61)

در مورد فلسفه نزول قرآن عظیم الشأن (آیه 64)

نعمات موجود در مالداري (آیه 66)

نعمات موجود در درختان (آیه 67)

درباره زنبور عسل (آیات 68 و 69)

ابتلا به فراموشی در بعضی انسان‌ها (ارذایل عقل) (آیه 70)

برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر در مال شان (آیه 71)

بدی و زیان‌های پیمان شکنی‌ها (آیه 91)

تشبیه پیمان شکنان (آیه 92)

پناه بردن به الله متعال هنگام قرائت قرآن از شر شیطان (آیات 98 و 99)

خوردنی‌های حرام (آیه 115) و غیره موضوعات و مطالب.

ترجمه و تفسیر سوره نحل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾

امر الله [در مورد عذاب کافران و مشرکان] فرا رسیده است، پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک میسازند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَى»: آمد. فرا رسید. استعمال فعل ماضی به جای فعل مضارع، به خاطر حتمی بودن و قریب الوقوع بودن مسأله است.

«أَمْرٌ»: دستور. در اینجا مراد چیزی است که بدان دستور داده می شود که قیامت است (انبیاء / ۱ و قمر / ۱). «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»: به شتاب آن را نخواهید، در فرا رسیدن آن شتاب مکنید. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

سر آغاز این سوره با وعید شدید و عنوان بیمناک شروع شد، و سببش این گفتار مشرکین مکه است که باشتاب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست میکردند که هرچه زودتر عذاب دنیا یا عذاب آخرت را به آنها برساند. هر وقتیکه زمان می گذشت و عمرشان به طول می انجامید و عذابی گریبانگیرشان نمی گردید بر شتاب و عجله خود می افزودند، ریشخند و تمسخر خویش را اضافه میکردند، و به بیشرمی و تمسخر خویش میافزودند، و گمان می بردند که محمد صلی الله علیه وسلم آنان را از چیزی بیم میدهد و میترساند که نه وجود و نه حقیقت دارد، تا بدین وسیله ایشان بدو ایمان بیاورند و تسلیم او شوند.

دیگر حکمت خدا را در مهلت دادن برای شان، و رحمت او را در ادامه زندگانی شان نمی دانستند، و تلاش نمیکردند که درباره نشانه های قدرت و عظمت خداوند متعال در جهان ماحول خویش ببیندند، و به آیه های الله متعال در قرآن عظیم الشان بنگرند.

ولی آنان فراموش کرده بودند که: فرمان های الهی قطعی و وقوع قهرالهی حتمی است طوریکه میفرماید: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» در کار الهی نباید انتظار عجله را داشته باشیم، بلکه کار او حکیمانه است و در وقت اش آنرا انجام می دهد.

جمهور مفسران بدین باور اند که هدف از «امر الله» در این آیه، روز قیامت است. ای منکران قیامت! فرمان الله متعال در رسید و قیامت نزدیک شد. پس از روی تمسخر، استهزاء و ریشخند، عذابی را که محمد صلی الله علیه وسلم وعدهی آنرا داده است شتاب و عجله نکنید. یعنی روز قیامت خواه ناخواه به زودی آمدنی است. به صیغهی ماضی آمده است، «أَتَى»؛ زیرا تحقق و نزدیکی وقوع آن مسلم است.

باید متذکر شد که؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می کنند.

امام فخر رازی میفرماید: از این جهت که حتماً محقق می شود، به صیغهی ماضی بیان شده است، همچنان که به کسی که یاری می طلبد گفته می شود: کمک آمد بی تابی مکن! (تفسیر کبیر رازی ۲۱۸/۱۹).

برخی از مفسران در تفسیر جمله «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» نوشته اند که: مراد از «امر الله»، بعثت محمد صلی الله علیه وسلم است. وحتی برخی از مفسران نگاشته اند که: مراد از آن، فرود آوردن عذاب خداوند متعال بر مشرکان است.

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (1)»: منزّه و مقدس است حق تعالی از شرک مشرکان. یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک آوری آنان، یا از این که شریکی داشته باشد.

شان نزول:

صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) در شان نزول آیه مبارکه میفرماید: وقتی آیهی «فَقَرَّبَتْ أَلْسَانَهُ» نازل شد، کافران گفتند: محمد گمان میکند قیامت نزدیک است، بعضی از کارها را کنار بگذارید تا ببینیم چه میشود. وقتی مدتی طول کشید: گفتند: یا محمد! از آنچه که ما را از آن می ترسانی خبری نشد؟! آنگاه آیهی «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» نازل شد. (زاد المسیر ۴/۴۳۶).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال مطرح بحث قرار گرفته است.

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۲)

(خداوند) ملائکه را با وحی، به حکم خود بر هر کس از بندگان که بخواهد فرود می آرد، که بترسانید (مردم را از مخالفت با پیغام الهی) که هیچ معبودی برحق به جز من (الله) نیست، پس از من بترسید (و خود را از عذاب نگاه دارید). (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرُّوح»: هدف از آن به طور عام وحی و نبوت (غافر / 15) و به طور خاص قرآن عظیم الشأن است (شوری/آیه 52). تشبیه و تعبیر وحی و نبوت یا قرآن به روح در آیه مبارکه؛ بدان خاطر است که این ها مانند روح که مایه حیات بدن ها است، مایه حیات قلب ها و عقول می باشند (انفال / 24).

«مِنْ أَمْرِهِ»: به فرمان خود یا این که: این وحی و نبوت یا قرآن، کاری از کارهای خدا و رازی از رازهای او است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»: خداوند متعال فرشتگان را با وحی که حامل فرمان وی است بر هر کس از بندگان که بخواهد نازل میکند، یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگان آن را به ایشان فرود می آورند، مخصوص ساخته است.

تعبیر از وحی با کلمه روح دارای سایه روشن و معنی خود است. وحی زندگی و سرچشمه زندگی است: زندگی جانها و دلها و درونها و عقل ها و شعورها است. زندگی جامعه است. زیرا وحی آسمانی جامعه را از تباهی، فروپاشی و سقوط در لجنزار حفظ و مصون میدارد. وحی اولین چیزی است که الله متعال آن را از آسمان برای انسان نازل میفرماید، و اولین و بهترین نعمت از نعمتهائی است که الله متعال با آنها بر بندگان تفضل و بزرگواری می نماید. «عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: «به امر خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد فرود می آورد» یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگان آن را به برگزیدگان مردمان - یعنی پیغمبران - نازل می کنند.

باید یادآور شد که: از جمله، «مَنْ يَشَاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، آیه مبارکه برمی آید که: رسالت امری انتصابی است نه اکتسابی. «مَنْ يَشَاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، البته خداوند متعال حکیم است و بی جهت کسی را به مقام نبوت نمی رساند. «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (2)»: در آیه مبارکه ملاحظه می نمایم که: اولین شرط دریافت وحی الهی، روح عبودیت و بندگی پیامبران علیهم السلام بوده است. پس ایشان را با پیام هشدار دهنده مردم از شرک، فرا خواننده شان به سوی توحید الله متعال لا شریک و دعوتگر به سوی خداترسی و تقوی - از طریق انجام اوامر و اجتناب از نواهی - به میان مردم میفرستد. یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی ام دستور دهید و این وحدانیت را همراه با بیم دهی (انذار) به آنان اعلام کنید. در فهم آیه مبارکه در می یابیم که: توحید، محور دعوت همه پیامبران علیهم السلام را تشکیل میدهد. «فَاتَّقُونِ»: «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به آنان که مبدا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳)

آسمان ها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از این که شریک برای او میسازند. (۳)

تفسیر:

«بِالْحَقِّ»: به مقتضای حق و برابر حکمت.

تفسیر:

خلقت و آفرینش آسمان ها و زمین، بیهوده و باطل نیست، بلکه بر حق استوار است. یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند.

حق عنصر اصلی در اداره کردن و چرخاندن آسمان ها و زمین و هر چه در آسمان ها و زمین است. از همه چیز آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است چیزی یافته نمی شود که بیهوده و ناسنجیده و سرسری باشد. بلکه هر چیزی بر حق استوار است و آمیزه به حق و همراه با حق است و در نهایت به حق منتهی می شود و به سوی حق بر می گردد. «تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: (خداوند جهان) منزّه (از اوصافی است که مشرکان در باره او بر زبان می رانند، و دور) و برتر از چیزهایی است که (آنان) شریک (خداوند تبارک و تعالی) می سازند. برتر، مقدس تر و فراتر است؛ خدا دور از شریک ایشان است، و برتر از چیزهایی است که شریک او میسازند از میان آفریدگان خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است، و آنکه را و آنچه را که در آسمانها و زمین است آفریده است. هیچ کسی و هیچ چیزی شریک پروردگار با عظمت نمیباشد. الله متعال آفریدگار یگانه بی انباز و شریکی است.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۴)

انسان را از نطفه ای (بی ارزشی قطره منی) آفرید، و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویشتن گردید. (۴)

تفسیر:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»: نوع انسان را از نطفه‌ی ناچیز و ضعیف ایجاد کرده است «النُّطْفَةُ»: یعنی منی. نطفه عبارت است از آب رقیقی که انسان از آن ساخته می شود. همچنان نطف به معنی چکید نیز آمده است.

«خَصِيمٌ»: از خصومت به معنای جنگجو، مشتق است. این آیه؛ مشابه به فهم (آیه 77 سوره یس) است که میفرماید: «خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ» یعنی با آنکه ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، اما چنان به خود مغرور شده که در برابر ما به دشمنی بر می‌خیزد و برای ما این مثال را میزند که چگونه استخوان‌های پوسیده، دوباره زنده میشوند، گویا او آفرینش خودش را فراموش کرده است.

در آیات متعددی از جمله در (آیه 20/سوره ی مرسلات) خواندیم که از نطفه، به «ماء مِهين» «آبی پست» تعبیر بعمل آمده است. چگونه «ماء مِهين»، «خَصِيمٌ مُبِينٌ» می‌شود؟ این جوری در این مورد میفرماید: هر چند انسان از نطفه‌ای ضعیف به وجود آمده است، اما با این وجود به دشمنی برخاسته و منکر رستاخیز است، مگر نمی‌شود آغاز آفرینش خود را دلیل وجود آخرت قرار دهد و دریابد آن که او را ایجاد کرده است میتواند او را بار دیگر باز آورد؟! (زاد المسیر 4/429).

با تأسف باید گفت که: غرور و تکبر بیجای انسان راتا بدان حد می‌رساند که: روزی در زندگی خویش حتی در برابر خالق خود به خصومت و اظهار دشمنی هم می‌پردازد.

شان نزول آیه:

در مورد شأن نزول آیه مبارکه آمده است که: آیه کریمه در باره ابی بن خلف نازل شد آنگاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و گفت: ای محمد! آیا فکر میکنی که الله متعال این را بعد از آنکه پوسیده است، زنده می‌کند؟! **وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵)**

چهار پایان را برای شما آفریده است در آنها برای شما وسیله گرم شدن و فائده‌های دیگر است. و از آنها (گوشت و چربی آنها را) می‌خورید. (۵)

تفسیر:

«الْأَنْعَامَ»: جمع نعم به فتح نون است به چهارپایان مانند (شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر، الاغ و غیره حیوانات اطلاق میشود که برای مصلحت انسان خلق شده است). (مفردات راغب).

«دِفْءٌ»: گرمی. در اینجا مراد وسیله‌ای است که انسان توسط پشم و پوست آنها آن خود را از سرما محفوظ و تن خود را بدان گرم می‌دارد. هدف اینست که از آن برای خود لباس گرم تهیه بدارند.

«وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (5)»: و منافع بسیار زیاد و سود بزرگ دیگری نیز برای شما دارند، از جمله از گوشت، شیر چربی و مسکه آنها استفاده ببرید و هکذا از آنها بمثابه وسایل حمل و نقل (سواری) استفاده بعمل خواهید آورد.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (۶)

و برای شما در آن ها زینت و زیبایی است وقتی که آنها را (شام از چراگاه) می‌آورید و وقتی که آنها را (صبح به چراگاه) می‌برید. (۶)

تفسیر:

«تُرِيحُونَ»: از رواح و تَسْرَحُونَ از سراح مشتق شده است که بردن چهار پایان را به هنگام صبح سراح و به هنگام شب، برگشتن آنها را از چرا رواح می‌گویند.

الله متعال مخصوصاً این دو وقت در آیه مبارکه را یاد کرد زیرا مالکان مواشی و چهار پایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند.

همچنان چرا در آیه مبارکه وقت برگشت مواشی از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانیده است؟ زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و با مایه‌هایی پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرف‌ها را پر از شیر، دل‌ها را پر از سرور و چشم‌ها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

و بارهای سنگین شما را به شهر و سرزمینی حمل میکنند که جز با رنج و مشقت به آن نمیتوانستید برسید، یقیناً پروردگارتان رؤوف و بسیار مهربان است. (۷)
«اثقال»: بارها. اثقالکم: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. ثقیل: سنگین. ثقل (بر وزن شبر): بار و آن چیزی است که حملش سنگین است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَدٌ»: ناحیه و سرزمین، اعم از آباد و غیرآباد. (ابراهیم آیه 35). «بَالِغِيهِ»: رسندگان بدان. «شِقٌّ»: به رنج افکندن. به مشقت انداختن. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»: با در نظر داشت اینکه چهارپایان نسبت به انسان قوی تراند، اما به قدرت الهی، آنان را در خدمت انسان رام ساخته اند تا کالاهای شما را مانند خوار و بار و غیره را، به سوی شهرهای دور، آنجاکه جز با دشواری بزرگ توان رسیدن به آن ندارید، حمل می‌کنند.

«إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ»: ای انسان! بیگمان پروردگارتان به شما صاحب لطف است از این رو به ضعف و بیچارگی شما رحم کرد و آنچه را که وسیله یاری و مددکاری برای‌تان است رامتان گردانید، پس او با رأفت خود منافع را برای شما جلب کرده و با رحمت خود دشواری‌ها را از شما دفع میکند. و قابل یادآوری است که: نعمت‌های الهی به بشر، بر اساس لطف و رحمت باری تعالی ست، نه آنکه ما از او طلبی داشته باشیم.

وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرَ لَتَرَكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

و اسب‌ها و قاطر‌ها و الاغ‌ها را آفریده تا بر آنها سوار شوید، تجمّل و زینتی (برای شما) هست. و چیزهایی [در آینده جز این وسایل نقلیه حیوانی] به وجود می‌آورد که شما نمی‌دانید. (۸)

«خیل»: به معنای تکبّر است و در اینجا هدف از آن، «اسب» است، گویا در اسب سواری نوعی، احساس بزرگی و تکبّر به انسان دست می‌دهد. «بِغَالٍ»: به معنای «قاطر» است که از آمیزش اسب و الاغ به وجود می‌آید و «حمیر» جمع «حمار» به معنای «الاغ - خر» است.

تفسیر:

در ماحول و محیطی همچون محیطی که قرآن در آن برای اولین بار نازل میگرددیده است، در همچون محیطی نعمت چهارپایان برجسته و چشمگیر است، نعمتی که زندگی بدون آن برای انسانها ناممکن و طاقت فرسا است.

و الله متعال اسبان و شتران، خران و قاطران را برای شما آفرید تا بر پشت آنها سوار شوید و آنها را برای شما و کاروان‌ها و سفرهایتان مایه تجملی قرار داد، چرا که در وجود آن‌ها منظری آراسته و نیکو جلوه‌گر است.

«وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (8)»: و در آینده خداوند متعال از وسایل سواری و غیر آن چیزهایی را برای شما خلق میکند که اکنون آن را نمی‌دانید، مانند وسایل نقلیه‌ی امروزی اعم از

ریل، طیارات، کشتی های بزرگی باربری و مسافرین و سایر و سایل و امکانات حمل و نقل پیشرفته که به وسیلهی آن زمان کوتاه میشود. البته این اکتشاف و اختراع را الله متعال به انسان یاد داده و آن را به او الهام کرده است.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در این مورد می نویسد: وسایل حمل و نقل و سواری، که امروزه به وجود آمده و مردم آن زمان از آن بی خبر بودند. اما قرآن نهاد و قلوب و اذهان را بدون انکار و جمود برای آن آماده میکند: «وَيَخْلُقْ مَا لَا تَعْلَمُونَ» تا مردم نگویند: پدران ما از اسب و شتر و الاغ استفاده می بردند و ما جز از آنها استفاده نمی کنیم. از این رو قرآن اذهان و قلوب را آمادهی استقبال از محصولات بدست آمده، اختراعات و اکتشافات علم کرده است که در آینده تحقق پیدا می کند.

مفسران می نویسند که: این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

و قرار دادن راه راست [برای هدایت بندگان به سوی سعادت ابدی] فقط بر عهده الله است، و برخی از این راه ها کج و منحرف است [که حرکت در آن شما را از سعادت ابدی محروم می کند]، و اگر خدا می خواست همه شما را [به طور اجبار] به راه راست هدایت میکرد. (۹)

تفسیر:

هدایت به راه راست بر خدا لازم است (لیل/12). بیان راه درست و جداسازی آن از راه نادرست بر خدا واجب و لازم است. بدین منظور است که پیغمبران را فرستاده است و ادله راهیابی را در کتاب باز هستی به جهانیان نموده است (انعام / 153).. «جَائِرٌ»: کج. نادرست. منحرف از حق.

باید یاد آور شد که: الله متعال، تنها راه مستقیم را نشان می دهد، انتخاب و در پیش گرفتن راه های انحرافی از سوی خود ماست که انسانها آنرا انتخاب میدارند. طوریکه از سیاق آیه مبارکه در می یابیم: از اموری که خداوند متعال بر خود لازم دانسته، ارشاد و هدایت مردم است. چنانکه میفرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل، 12). و در این آیه میفرماید: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» «قَصْدٌ» به معنای اعتدال و میانه روی است و مراد از «قَصْدُ السَّبِيلِ» راه میانه، یعنی راه مستقیم است. یعنی بیان راه مستقیم بر عهده الله متعال است تا راه یابید و آن راه را بپیمایید؛ این همان راه ایمان به خدای متعال است که پیامبران به سوی آن فرا خوانده اند.

طوریکه لقمان حکیم، فرزندش را چنین موعظه میکند؛ «وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ. 19» (سوره لقمان) (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه رو باش) بر خداست راه راست و مستقیم را بیان کند هر کس آن را بگیرد به جنات نعیم نایل می آید. راه راست و صراط مستقیم به خدا و جنت ختم میگردد، و راه کج به جهنم می انجامد. «وَمِنْهَا جَائِرٌ»: و از این راه راست، راه های انحرافی منشعب شده که هیچ کدام از آنها به خدا منتهی نمیشوند و همگی راه گمراهی می باشند؛ مانند راه یهودیت و نصرانیت و مجوسیت.

«وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (9)»: اگر الله متعال میخواست شما را به ایمان راهنمایی کند، همه ی شما را هدایت میکرد. اما حکمتش چنان اقتضا کرد که به انسان آزادی انتخاب و اختیار بدهد. همچنان که در جای دیگری میفرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»

پس هرکس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، تا پاداش و کیفر بر آن مترتب شود.

همچنان از فحواى این آیه مبارکه بر می آید که: خداوند نخواستۀ تا مردم به اجبار ایمان بیاورند. پس انحراف گروهی از مردم نشانه‌ی غلبه‌ی آنان بر اراده‌ی خداوند و یا عجز پروردگار از هدایت آنان نیست.

با تمام وضاحت در می یابیم که: خداوند انسان را در انتخاب راه آزاد گذاشته است. و اگر الله متعال میخواست تا تمام مردم را هدایت کند یقیناً این کار را میکرد ولی به سبب حکمت بالغه‌ای از جانب خود، هر که را خواست هدایت میکند و هر که را خواست گمراه می‌سازد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: هدف کلی آیه مبارکه «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» [النحل: 9] راه معنوی است. یعنی: الله متعال است که با نازل کردن کتب و إقامة أدله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. «وَمِنْهَا جَائِرٌ» [النحل: 9] یعنی: بعضی راه‌ها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است.

ابن کثیر می افزاید: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راه‌های حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راه‌های معنوی پرداخت».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات ألوهیت و وحدانیت پروردگار مورد بحث قرار گرفته است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

او ذاتی است که از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است که از آن مینوشید و با آن درختان و گیاهان می‌رویند (و) حیوانات خود را در آن میچرانید. (۱۰)

تفسیر:

«شَجَرٌ»: در زبان عربی معنای عامی دارد که شامل همه ای انواع گیاهی میشود، فرق نمی کند؛ درخت باشد و یا هم بوته و یا سایر سبزیجات باشد. طوریکه در (آیه 146 / سورة صافات) کلمه «شَجَرٌ» برای بوته کدو آمده است: «شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» در حالیکه کدو، بوته است و درخت نمی باشد.

«تُسِيمُونَ»: از «سامت» مشتق است که عبارت است از رها کردن حیوانات در مرتع و چرا گاه برای چرندن.

يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّרْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

الله به وسیله آن آب، کشت و زیتون و خرما و انگور و از همه نوع میوه میرویند، بی گمان در این نشانه ای است برای گروهی که اندیشه می کنند. (۱۱)

تفسیر:

خداوند متعال با آب نازل شده از ابرها، درختان زیتون، خرما، انگور را با اختلافی که در نوع و مزه و رنگشان دارند، از زمین، در جنب سایر انواع میوه‌ها، سبزی‌ها و حاصلخیزی

را برای شما می‌رویند.

ملاحظه می‌فرمایم از میان انواع گیاهان و میوه‌ها، خداوند زیتون، خرما و انگور را در این آیه مطرح کرده است. متخصصان تغذیه می‌گویند: کمتر میوه‌ای است که به اندازه‌ی اینها برای بدن مفید و لازم باشد. قرآن عظیم الشان در آیه 35 سوره نور، از زیتون به عنوان «شَجَرَة مُبَارَكَة» یاد کرده و به روغن آن اشاره نموده است.

باید یادآور شد که: دیدن و دانستن کافی نیست، تفکر و تدبّر در هستی لازم است. طوریکه خداوند متعال در آیه متذکره فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (11)» برای آنان که در صنعت خدا می‌اندیشند، در نازل کردن آب و بارآوردن میوه‌ها، دلایل روشنی بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد.

مفسر ابوحیان در تفسیر خویش می‌نویسد: خداوند متعال؛ آیه را با جمله‌ی «يَتَفَكَّرُونَ» خاتمه داده است؛ زیرا ابراز نظر در این مورد نیازمند تأمل و اندیشه‌ی فراوان است. وقتی که یک هسته را در زمین می‌کاری، بعد از سپری شدن مدتی معین رطوبت زمین به آن میرسد و متورم می‌شود و قسمت فوقانی آن شکاف برمی‌دارد و درختی از آن می‌روید و به هوا بلند می‌شود و قسمت زیرین آن در عمق زمین فرو رفته و درختی دیگر به صورت ریشه به وجود می‌آید. سپس قسمت فوقانی رشد کرده و قوی می‌شود و از آن برگ‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها و میوه پدید می‌آید که دارای اجسامی متفاوت، طبایعی گوناگون و رنگ و اشکال و منافع مختلفی می‌باشند. چنین امری به تقدیر و فرمان قادری مختار یعنی خدای توانا تحقق می‌پذیرد. (البحر ۴۷۹/۵).

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

او شب و روز و آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمايند، در این نشانه هائي است (از عظمت خدا) براي گروهی که عقل خود را بکار می‌گیرند. (۱۲)

تفسیر:

و خداوند متعال شب را برای خواب و روز را برای تلاش در امر معاش رام و مسخر گردانید، و به منظور تأمین معاش و فراهم کردن موقعیت مناسب برای خواب شما، پشت سر هم می‌آیند.

آفتاب را برای شما روشن‌گر و ماه را منور ساخت تا حساب سال‌ها، ماه‌ها، روز‌ها و حساب را بدانید و ستارگان را در آسمان برای شما مسخر گردانید تا اوقات را بشناسید، در تاریکی‌ها راه یابید و میوه‌های تان بدان پخته و قابل استفاده شود.

مراد از تسخیر آفتاب و ماه، بهره‌گیری انسان از آنهاست، هستی، چه در آسمان و چه در زمین، است، آن را الله متعال برای استفاده انسان آفریده شده است.

یعنی خداوند آنها را در خدمت بشر و رشد و کمال او قرار داده است. البته انسان نباید خود را صاحب اختیار آنها بحساب آرد.

از پدیده‌های تدبیر و تقدیر در کار آفرینش و آفریدگان، و از پدیده‌های نعمت بر انسان یکی هم همین خلقت: شب و روز، آفتاب و مهتاب و ستارگان است. چه همه اینها از جمله ضروریات اساسی و بنیادی برای انسان‌ها و جوابگوی ضروریات انسانی و سایر مخلوقات می‌باشد. اینها برای انسانها آفریده نشده‌اند، بلکه به سود انسانها مسخر گردیده‌اند. پدیده شب و روز دارای تاثیر قاطعانه‌ای در زندگی این آفریده بشری است. کسیکه می‌خواهد

بدین امر پی ببرد روزی را بدون شب، یا شبی را بدون روز تصور کند. آنگاه بیندیشد که با این وضع، زندگی انسان و حیوان و گیاه در این زمین چگونه خواهد بود!

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (12)»: بیگمان در آفرینش و تسخیر این اجرام نجومی برای مردمی که تعقل میکنند دلایل و نشانه‌های درخشانی نهفته است برای آنانکه دارای عقل سلیم‌اند. این بدین معنی است که: نظام هستی، تنها برای اهل فکر و تعقل، اساس و بنیاد رشد و توجه است. نه افراد ساده نگر و عادی.

وَمَا ذَرَأَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)

و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های مختلف و در انواع گوناگون آفریده برای شما مسخر و رام گردانیده است. البته در این امر برای گروهی که یادآور شوند، نشانه روشنی است. (۱۳)

تفسیر:

«وَمَا ذَرَأَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»: همچنین تنها الله متعال است که تمام مخلوقاتش در زمین را (از حیوان، نباتات و جمادات که دارای الوان و اشکال متفاوتی میباشند) برای استفاده شما مسخر ساخت.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (13)»: البته در این پدیده‌ها با اختلاف انواع و اصنافی که دارند موعظه‌ای است برای اندرزجویان و عبرت‌هایی است برای عبرت‌آموزان و اندیشه‌وران، زیرا آفرینش این پدیده‌ها با همه گستره گوناگونی و تنوعی که دارند از بزرگترین دلایل بر یگانگی خداوند متعال و بر اثبات این حقیقت است که تنها او شایسته آن می باشد تا به یگانگی مورد عبودیت قرار گیرد و بس.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: در اینکه خداوند متعال آیه (11) را با «یتفکرون» و آیه (12) را با «یعقلون» و آیه کنونی را با «یتذکرون» به پایان آورده است، این است که: در آیه (12) أدله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن أدله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها هر چند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با «یعقلون» به‌پایان آورد. ولی از آنجا که أدله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند متعال به تفکر و تأمل و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه (11) را با «یتفکرون» به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با «یتذکرون» به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیر گذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)

و اوست که بحر را مسخر ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوراتی بیرون بیاورید که آن را می‌پوشید. و کشتی‌ها را در آن شگافنده می‌بینی، و تا از فضل او طلب معیشت کنید و تا شکر گزاری کنید. (۱۴)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ»: و تنها ذات سبحانه و تعالی است که با قدرت و رحمتش بحر متلاطم امواج را برای بشر رام ساخت تا در آن سوارکشتی شوید و در اعماق آن غوطه ور گردید. و بابیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است مستفید

شوبد.

«لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا»: تا از آن ماهی تازه و با طراوت برای خوردن صید کنید یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات بحری، بیشترین لطافت و طراوت را داراست. «طریا»: کلمه طری: یعنی تازه. این کلمه فقط دوبار در قرآن عظیم الشان یکبار در سوره (نحل آیه 14 و یکبار هم در سوره فاطر/ آیه 12) تذکر یافته است.

«گوشت تازه» که در آیه مبارکه اشاره بدان آمده است، اینست: چون در گذشته تهیه گوشت تازه برای انسانها بسیار مشکل بود و به همین دلیل انسانهای که در کنار و شواطی بحر زندگی میکردند میتوانند به آسانی از گوشت‌های تازه ماهی‌ها و سایر حیوانات دریایی استفاده کنند. دستیابی به گوشت‌های تازه دریایی برکت بزرگی از سوی خدا به شمار میرود. چون گوشت تازه خواصی دارد که در گوشت کهنه و منجمد یافت نمی شود.

در عین حال در مورد این بخش از آیه شریفه باید توجه داشت که شاید اشاره آیه به گوشت زیاد در حیوانات دریایی باشد، چون تعدادی زیادی از بدن حیوانات دریایی گوشت است و استخوان و غضروف کمتری نسبت به سایر حیوانات خاکی دارند. با توجه به اینکه امروزه به دلیل کمبود مواد غذایی مسئله استفاده از ماهی‌ها و حیوانات دریایی برای تغذیه افراد مورد توجه زیادی قرار گرفته است.

«وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا»: و جواهر نفیس و گرانبها از قبیل مروارید و مرجان را از آن استخراج کنید. پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است.

برخی مفسران در این مورد می نویسند که: هدف اینست که: زنان آنها را می پوشند ولی خطاب «تلبسون‌ها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیور آلات را به خاطر مردان می پوشند.

زینت های دریایی:

منفعت دیگری که در ابحار موجود می باشد همانا بدست آوردن ؛ زیورآلات و جواهرات آن است. از آیه 14 سوره نحل میتوان چنین نتیجه گرفت که خداوند متعال به نیازهای غیر ضروری ما و از جمله حس زیبایی دوستی توجه داشته است. بطور مثال مرواریدی که از بحر به دست می آید در بسیاری از وسایل زینتی به کارگرفته میشود و در عین حال به دلیل ارزش بالای آن میتواند به عنوان منبع درآمدی برای ماهیگیران و صیادان بحری باشد تا از طریق آن کسب روزی کنند.

«وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ»: کشتی های عظیم را می بینی که اجناس و خواربار شما را حمل میکنند و قلب بحر متلاطم را می شکافند. و این کشتی ها برای تأمین منافع شان می باشد.

«وَلْيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ»: بحر را برای شما مسخر کرده تا از مواد مذکور سود ببرید، و کرم و بخشش خدا را از راه تجارت بجوید. یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود ببرید.

ابحار؛ مسیر حمل و نقل:

در قرآن کریم، هفت بار به حرکت کشتی‌ها بر روی آب ابحار اشاره بعمل آمده است و از بحربه عنوان یکی از نشانه های بزرگ قدرت الهی از آن یاد شده است: (آیه 14 / سوره نحل، آیه 12 / سوره فاطر، آیه 12 / سوره جاثیه، آیات 32 و 33 / سوره شوری، آیه 31 / سوره لقمان، آیه 164 / سوره بقره و آیه 66 / سوره اسراء).

با توجه به این آیات شریفه که بر نقش قابل توجه ابحار در زندگی بشر و در کل ما دلالت میکند، میتوان نتیجه گرفت که بحر در کشتیرانی و حمل و نقل انسان‌ها و دارایی‌های آنها اهمیت حیاتی دارد.

چون خطوط دریایی به طور طبیعی به تمام نقاط زمین مرتبط است و موارد بسیاری است که ما از طریق خشکی‌ها نمیتوانیم از نقطه‌ای به نقطه دیگر رفت و آمد و به خصوص تجارت کنیم.

شاید این فکر به ذهن خطور کند که از طریق طیاره و یا هم موتر می‌توان بسیاری از فعالیت‌های تجاری را انجام داد.

در واقع کشتی‌ها امروز به صورت عظیم‌ترین صنایع انسانی درآمده و خاصیت آب ابحار به انسان کرده تا در حمل و نقل و تجارت مشکلی نداشته باشد.

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (14): باشد که در مقابل نعمت‌های بزرگ و بی‌پایان و کرم و بخشش بی‌حسابش الله خود را سپاسگزار باشید. یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرا زیر یافتید، به نعمت وی اعتراف میکنید آنگاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

خواننده محترم!

نقش بحر در زندگی انسان‌ها بی‌نهایت مهم و حیاتی است. آب آن مایه بخار و ابر و باران است. عمق آن تأمین‌کننده‌ی غذای انسان با لذیذترین ماهی‌ها و سطح آن، ارزان‌ترین و گسترده‌ترین راه برای حمل و نقل کالا و مسافر است، ابحار بهترین زینت‌های طبیعی را به انسان هدیه میکند و همه‌ی اینها، تنها به تدبیر و قدرت الهی است و بشر هیچ نقشی در آن ندارد.

وجود ابحار نعمتی از نعمت‌های بزرگ الهی در روی زمین است که پروردگار با عظمت در اختیار ما انسانها و سایر موجودات زنده قرار داده است.

آب و ابحار سه چهارم سطح این کره خاکی را آب فراگرفته که شامل ابحار و اوقیانوس‌هایی می‌شود که همگی به یکدیگر ارتباط دارند.

موجودیت ابحار طوریکه یاد آور شدیم فواید بیشماری در حیاتی انسانها دارد که مهمترین آن استفاده از مواد غذای موجود در بحر می‌باشد.

همچنان در ابحار مواد گوناگونی که امور ساختمانی مورد استفاده قرار میگیرد وجود دارد.

در عین حال ابحار از زمان‌های بسیار قدیم برای حمل و نقل و مواد مسافرتی و ترانسپورتنی استفاده میشود؛ اما مهم‌تر از همه این است که ابحار در آبیاری خشکی‌ها از طریق تشکیل ابرها نقش مهمی و اساسی دارند. خداوند متعال در آیات متعددی ابحار و کشتی‌ها را از نشانه‌های حق شمرده و ما را دعوت کرده تا در خلقت و اسرار آن مطالعه کنیم.

بصورت کل طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ کلمه بحر در قرآن کریم هفت بار تکرار شده است و در هر آیه به بخشی از عجائیب بحر اشاره بعمل آورده است.

هكذا قابل یادآوری است که بحر به معنی آب بسیار و وسیعی میباشد، که در ضمن بحر در عین حال در مورد هر چیز وسیعی هم اطلاق میگردد. بطور مثال: عالم متبحر به شخصی اطلاق میگردد که: علم بسیاری داشته باشد و یا به نحوی تغییرات زیاد و ناگهانی منفی در مریضی و جوامع را هم بحران میگویند.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵)

و در زمین کوه‌های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آنرا نسبت به شما بگیرد، و نهرها

ایجاد کرد، و راه هائی تا هدایت شوید. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقِيَا»: فرانهاد. مستقرّ کرد. «رَوَّاسِي»: جمع راسیه، کوه‌های محکم و استوار. «سُبُلًا»: جمع سَبِيل، راه‌ها. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَّاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: و تنها ذات پروردگار است که زمین را با کوه‌های استوار ثبات بخشید تا شما را نجنباند و نتکاند.

کوه‌ها مایه تعادل و آرامش زمین هستند. «مید» به معنای حرکت به راست و چپ و اضطراب است. «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: تا شما زمین را نلرزاند و مضطرب و پریشان نگرداند. «تَمِيدَ»: از مصدر (مَيَد و مَيَدَان) به معنی: لرزش و جنبش میباشد.

جمله‌ی «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در آیه مبارکه بدین معنی که: کوه‌ها سبب آرامش شما و جلوگیری از لرزش زمین هستند.

امروزه علم بیولوژی به این حقیقت رسیده است که اگر؛ کوه‌ها نمی بودند، گسل‌ها و شکاف‌های قشر زمین و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها به حدی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی زمین برای مخلوقات ناممکن می‌ساخت.

مفسیر ابو سعود (محمد أبو السعود أفندي بن محيي الدين محمد بن مصلح الدين مصطفى عماد الدين العمادي) در تفسیر خویش مینویسد: زمین قبل از اینکه کوه‌ها در آن قرار داده شود، کره‌ای سبک بود و با کوچکترین لرزه‌ای به حرکت در می آمد، اما وقتی کوه‌ها بر آن قرار گرفت تمرکز یافت و کوه‌ها همانند میخ آن را استحکام بخشیدند. (ابو سعود ۱۶۷/۳). باید متذکر شد که از فواید دیگر کوه‌ها اینست که کوه‌ها، بهترین نشانه راه در صحرا و بیابان بشمار میرود و همچنین بهترین راه خدانشناسی و توجه به عظمت و قدرت خالق باعظمت میباشد. به صورت کل باید بعرض رسانیده شود که کوه‌ها هم مایه‌ی هدایت ظاهری‌اند و هم معنوی برای انسانها میباشد.

بخش ازین طرز دید بنا بر محدودیت های فکری تعداد از ما با شک و تردید مواجه شده میتواند که قابل فهم نیز است.

همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: کوه‌ها، بر خلاف آنچه به نظر میرسد، مانع راه نیستند، بلکه کوه راهنمای راه بشمار می رود.

«وَأَنْهَاراً وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (15)» و در آن نهرهایی شیرین برای نوشیدن، شستشو، آب دهی حیوانات و نباتات قرار داد و در زمین راههایی قرار داد تا نشانه‌هایی برای مردم باشند.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶)

و (نیز) علاماتی قرار داد (شب هنگام) آنها بوسیله ستارگان هدایت میشوند. (۱۶)

تفسیر:

برای حرکت در بیابان‌ها و پیدا کردن راهها، نیاز به علائم داریم. علائم طبیعی در روز، و ستارگان در شب، که خداوند در این آیه به این دو امر اشاره مینماید.

و میفرماید: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (16)» و خداوند متعال علائم و تابلوهای راهنمایی را در روز برای مردم قرار داد تا از مشاهده آن‌ها به راه‌های مختلف راه برند، که عبارت‌اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راهیابی میکنند» یعنی: مردم مخصوصاً با انواع ستارگان مختلف راه یابی میکنند و به وسیله آنها جهات

أربعة و از جمله جهت قبله را می شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، بانگریستن به ستارگان راه یاب می شوند. به قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در روز از علایم و نشانه ها و در شب از ستارگان راهنمایی میجویند. (زاد المسیر ۴/۴۳۶).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (17 الی 23) از ویژگیهای الوهیت، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است، بحث بعمل آمده است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

بر این اساس آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند؟ آیا یاد آورد نمی شوید؟ (۱۷).

تفسیر:

از ابتدای سوره ی نحل تا آیه 17 بصورت خاص در پانزده آیه مبارکه، نعمت های الهی را بر می شمرد و در این آیه، يك نتیجه کلی را بعمل آورده و بصورت سؤال، این مطلب را بیان و مطرح می دارد که: آیا کسی که خلق میکند، همانند بت ها یا طاغوت هایی است که قدرت خلق ندارند؟ چرا بجای خداوند متعال سراغ آنها میروید؟ طوریکه میفرماید: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» استفهام انکاری است. «پس آیا کسی که می آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام میدهد «مانند کسی است که نمی آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی جانند. یعنی آیا این بت حقیر را شریک و همتای خالق جلیل قرار میدهید؟ بدین ترتیب سرزنش و سرکوب کافران و باطل بودن پرستش بت ها را از جانب آنان نشان می دهد. باید یادآور شد که: خدا شناسی و خدا پرستی در نهاد تمام انسان ها هست، فقط تذکر لازم دارد طوریکه میفرماید: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (17)» آیا قدرت حق تعالی را در آفرینش همه موجودات به خاطر می آورید تا وی را یگانه شناخته و خدایان دیگر را با وی شریک نیاورید؟ آفرینش پایان نیافته است بلکه استمرار دارد. پس چرا به خود نمی آید تا در پرستش غیر خدا به اشتباه خود پی ببرید و متوجه شوید؟! این هم توبیخی دیگر است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

و اگر نعمت های الله را بشمارید، هرگز نمی توانید آنها را به شمار آورید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۸).

تفسیر:

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»: و هر قدر که در شمارش حساب نعمت هایی که حق تعالی به شما ارزانی فرموده است سعی و کوشش به خرج دهید هرگز آنها را به شمار آورده نمی توانید؛ به طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت ها بر او ناگوار و تلخ میشوند و او آرزو میکند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد.

«إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (18)» «قطعاً الله آمرزنده مهربان است» بناءً نسبت به آنچه میدانید شکر کنید، نسبت به آنچه نمیدانید، خداوند غفور و رحیم است. از قصور و تقصیرات شما صرف نظر میکند و نسبت به بندگان کمال مهر را دارد که با وجود تقصیر شان نعمت خود را از آنان دریغ نمی کند.

خواننده محترم!

مشابه همین آیه در (سوره ی ابراهیم آیه 33) نیز آمده است، اما آنجا در پایان آیه میفرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و اینجا در پایان آیه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» آری! نعمت‌ها نشانه‌ی لطف و رحمت خداست، اما این انسان است که کفران می‌کند و به خود و جامعه ظلم می‌نماید.

گرچه شمردن نعمت‌های الهی ممکن نیست، اما ذکر و یاد آنها برای انسان‌ها لازم می‌باشد، طوریکه: در آیه 11 سوره ضحی میفرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن).

باید گفت: یاد نعمت‌های الهی انسان را از یأس و خود باختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می‌سازد.

پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: «اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان». «بارخدايا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند».

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

و الله هرچه را که می‌پوشانید و هرچه را که اظهار می‌کنید، می‌داند. (۱۹)

تفسیر:

واقعیت امر هم همین است که: علم خداوند متعال نسبت به مقاصد همه امور، چه در آشکار باشد و چه در پنهان یکسان است. خداوند با عظمت به نیت‌ها و اهداف ما نیز آگاه است. اگر بدانیم که خداوند به کارهای ما آگاه است تقوا پیشه میکنیم. این هشداری است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتماً آمدنی است و آنان در برابر اعمال شان جوابگو و جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾

و معبودهایی را که به جای خدا می‌پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی‌آفرینند، بلکه خودشان آفریده می‌شوند. (۲۰)

تفسیر:

آن کسانی را که به جز الله متعال می‌پرستند از قبیل بت‌ها، هرگز توانایی خلق و ایجاد چیزی را ندارند در حالیکه خود ساخته‌ی دست انسانند، پس چگونه آفریده ناتوان مورد پرستش قرار گرفته و پرستش خالق توانگر توانا که جلال و عظمتش بی پایان است به فراموشی گذاشته می‌شود.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾

آنها موجودات مرده‌ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند، و نمی‌دانند در چه زمانی عبادت کنندگان‌شان محشور می‌شوند. (۲۱)

تفسیر:

معبودان غیر الله هر چه باشد، مرده است. و حتی نسبت به زمانی که خداوند متعال پرستشگران شان را از قبرها بیرون می‌آورد تا آن‌ها را همراه با آنان وارد آتش دوزخ گرداند نیز آگاهی ندارند. از اینکه بت پرستان، بت‌ها عبادی خویش را به شکل انسان می‌ساختند و در خیال خود با آنها مثل صاحب شعور برخورد میکردند، لذا خداوند در این آیه، بت‌ها را اموات خوانده. و در کنار «أَمْوَاتٌ»، «غَيْرُ أَحْيَاءٍ» ذکر شده است، در حالی‌که

همان معنی را می‌رساند.

باید گفت که: بُت‌ها، نه قدرت دارند، نه حیات و نه علم و شعور. (در حالیکه شرط پرستش، علم و قدرت و حیات است.) در قیامت، حتّی بُت‌ها مبعوث میشوند.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾

معبود شما، معبودی یگانه است، پس کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، دل‌هایشان (حق را) انکار کند، و خودشان مستکبرند. (۲۲)

واحد: وحدت دوقسم میتواند باشد: یکی عددی که از آن به واحد تعبیر میشود. الله واحد است، یعنی: دو تا و سه تا نیست. دیگری وحدت وصفی، یعنی: بی همتا و بی نظیر که از آن در وصف الله متعال به «واحد» تعبیر میشود.

«مُنْكَرَةٌ»: انکارکننده. نپذیرنده. «مُسْتَكْبِرُونَ»: کسانی که خویشتن را بزرگ می‌پندارند و خود را بالاتر از آن میدانند که به عبادت خدا بپردازند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در آیه قبلی؛ ناتوانی غیر الله متعال را از آفرینش و بی خبری آنها را از آینده مطرح ساخت ولی در این آیه مبارکه، تأکید بر یگانگی خداوند متعال است.

طوری‌که می‌فرماید: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدای شما که استحقاق پرستش را دارد، همانا خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست، یگانه و یکتاست، نه شریکی دارد و نه هم جز او پروردگاری وجود دارد.

«فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ»: انکار از معاد در حقیقت بمعنی انکار از مبدء است. توحید و معاد به هم پیوند ناگسستنی دارند. آنانکه به روز رستاخیز و روز قیامت منکر مکافات و مجازات آند، در واقعیت امر یگانگی الله عزوجل و الوهیتش را انکار میکنند، بدین جهت که از مجازات بیمی ندارند.

آنها از پذیرش حق و خالص سازی عبادت برای خدا یگانه لاشریک تکبر می‌ورزند. واقعیت همین است که: منشأ کفر کبر است و منشأ کبر جهل. «وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (22)» خود را بالاتر و با عظمت‌تر از آن می‌دانند که با وجود دلایل روشن، حق را بپذیرند. لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی‌شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی‌پذیرند. ولی بدین واقعیت باید اعتراف کرد که: ایمان داشتن به روز جزا و روز رستاخیز، تکبر و استکبار را در افکار انسان از بین می‌برد.

لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

ثابت و یقینی است که خدا آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار مینمایند، می‌داند؛ قطعاً او مستکبران را دوست ندارد. (۲۳)

تفسیر:

«لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»: در حقیقت هیچ چیز از اقوال یا کردار آنها بر خدا پوشیده نیست، الله عزوجل نیت‌ها و اعتقاداتی را که ضمائر و نهان‌های شان در خود پنهان داشته است و آنچه را که از گفتار، کردار، و رفتار آشکار می‌سازند، میداند. پس آنها را به زودی در قبال آن مورد محاسبه قرار خواهد داد. آیه مبارکه؛ هم تهدید جدی برای کفار است که الله متعال به کارهای شما آگاه است و هم بشارت به مؤمنان که خداوند بر وضع دشمنان شما آگاه و بر کیفر آنها قادر است.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (23)»: خداوند متعال بی‌تردید کسانی را که از پرستشش تکبر

ورزیده و از گردن نهادن به عبادتش سر باز زده اند دوست ندارد و به زودی آنان را در برابر این عمل مجازات خواهد کرد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر دلایل توحید و ادله‌ی بطلان بت پرستی به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (24 الی 29) به بیان شبهه‌های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران می‌پردازد. طوریکه آن بی باوران به طعنه می‌گویند: قرآن، افسانه‌های پیشین است، نه معجزه خدا نیز در دنیا نابودشان میکند و در آخرت هم مجازات شان میدهد؛ هرچند در وقت وقوع عذاب، سر تسلیم فرود می‌آورند و می‌گویند: از ما کار بدی سر نزده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَادَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)

و هنگامی که به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ می‌گویند: [چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان] افسانه‌های [دروغین] پیشینیان است! (۲۴)

تفسیر:

در آیه متذکره و همچنان در آیات (33، 35، 38 و 43) همین سوره به رد شبهات و اعتراضات که از جانب منکران و مشرکان مطرح شده است، می‌پردازد.

از جمله به رد شبه اول که همانا طعن زدن مشرکان به حقانیت قرآن عظیم الشان میباشد پرداخته و می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَادَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» اگر از کفار سؤال شود که خدای یگانه قهار بر پیامبر مختار چه چیز نازل کرده است؟

به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در جواب شان می‌گویند: «قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (24)» آنها از روی دروغ و بهتان و به طریق استهزاء می‌گویند: خدا جز خرافات و اباطیل و اُسطوره‌های اقوام پیشین چیزی را نازل نکرده و آنهم کلام پروردگار عالمیان نیست.

«أساطیر»:

أساطیر: جمع اسطوره بوده به معنی خرافه، حکایات و افسانه‌های خرافی است که به صورت مکتوب درآمده باشد.

کلمه أساطیر: بصورت کل در قرآن عظیم الشان، نه بار از زبان کفار نقل و مطرح شده است، که در همه‌ی موارد همراه کلمه‌ی «اولین» است، یعنی آنها می‌گفتند: این حرفها تازگی ندارد، بلکه همان گفته‌های پیشینیان است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی پایه مستکبران بوده است که حق را مشتی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. خصوصیت انسانها مستکبر، همانا تحقیر کردن است، که گاهی به تحقیر قرآن عظیم الشان، گاهی به تحقیر پیامبران و گاهی هم به تحقیر اُمّت مُسَلِّمه می‌پردازند.

کُفّار قرآن عظیم الشان را بمتابۀ افسانه‌ها و هم داستانهای خیالی سرشار از خرافات معرفی میدارند، قرآنی که شخصیت انسانی و عقل‌های انسانی را معالجه و تداوی میکند قرآن که: اوضاع زندگی، اعمال و کردار انسانها، روابط جامعه، و احوال انسانها را در گذشته و حال و آینده رو به راه می‌سازد و بهبودی می‌بخشد.

مفسران مینویسند که: مشرکان بر دروازه‌های ورود به مکه می‌نشستند و مردم را از پیامبر صلی الله علیه وسلم متنفر می‌ساختند و اگر گروه حاجیان از آنها می‌پرسیدند خدا چه مطلبی

را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است؟ آنان میگفتند: ابطال و داستان های پیشینیان. (البحر ۴۱۴/۵)

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٥﴾

سر انجام آنها باید روز قیامت به طور کامل بار گناهان خویش و بخشی از بار گناهان کسانی را حمل کنند که ایشان را به نادانی گمراه ساخته اند. و چه بد باری را حمل می کنند! (۲۵)

تفسیر:

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: این بهتان و افترا را میگفتند تا بار گناهان خود را در روز قیامت کامل به دوش بکشند، یعنی بار گناهان خود را کامل و بی کم و کاست برمی دارند و حق تعالی چیزی را از آنها کم نمی سازد. «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و گناه پیروانی را نیز به دوش میکشند که بدون دلیل و برهان آنها را گمراه کرده اند. و همچنان بار گناهان کسانی را نیز بر میدارند که از آنان پیروی کرده اند و آنها سبب گمراه سازی و بازداشتن شان از ایمان بوده اند، آنها رهبر بودند و در گمراهی از آنان پیروی می شد، از این رو گناه خود و گناه پیروان خویش را به دوش میکشند.

طوری که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمیکند و هر کس به سوی گمراهی ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی کند». باید گفت که: ریشهی بسیاری از انحراف ها، جهل است و دشمن از جهل مردم برای انحراف آنها استفاده می کند.

«أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (25)» الا برای تنبیه است. یعنی ای جماعت آگاه باشید! چه بد باری را بر دوش میکشند. یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است! منظور مبالغه در زجر و منع است.

این آیه در مورد رهبران کفر است که در دنیا با تبلیغات دروغین خود سبب گمراهی مردم میشوند، لذا در قیامت، هم گناه کفر خود را به دوش می کشند و هم گناه کسانی را که باعث انحراف آنها شده اند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

کسانی که قبل از ایشان بودند (برای انکار توحید) مکر ورزیدند، پس الله از اساس بر بنیان شان زد و آنها را انداخت و سقف از بالای سرشان بر آنان افتاد و عذاب (الله) از جایی که نمی دانستند به آنان رسید. (۲۶)

تفسیر:

قابل یاد آوری است: دسایس و توطئه ها در برابر حق، همواره در طول تاریخ وجود داشته، طوری که میفرماید: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» قبل از آنان کفاری به سر میبردند که با پیامبران شان نیرنگ ها به کار برده و توطئه ها به هم تنیدند میخواستند نور الهی را خاموش کنند، ولی خداوند متعال مکر و کیدشان را بی اثر ساخت. این آیه مبارکه هم تهدیدی است برای توطئه گران و هم تسلی خاطر است برای پیامبر صلی الله علیه وسلم.

«فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» الله متعال بنیان آنها را از بن و اساس برکند. یعنی ویرانی از آنجایی که هیچ در فکر شان خطور نمیکرد به سراغشان آمد و هلاکت از آنجایی که اصلاً حسابش را نمیکردند غافلگیرشان ساخت، برخورد با دشمن باید بنیانی باشد نه سطحی و ظاهری، تا همه‌ی تشکیلات فکری و سازمانی آنها از بین رود. این بیان ابطال مکرری است که در مورد پیامبران به کار گرفتند.

دیده میشود: در وقتی که اساس دین به خطر مواجه شود، خداوند متعال خود وارد عمل می شود. (در آیات قبل، کفار، وحی را اُسطیر معرفی میکردند.) برخورد نیز باید بنیانی باشد. و این درس بی نهایت قوی برای آن‌ده از معاندین دین و مکتب پیامبران است که باید بدانند که: خداوند متعال طرف و در مقابل آنهاست.

«فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ»: سقف منازل بر آنان فرو ریخت، منازل و ساختمان های آنان ویران شد و آن ها مردند. «وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» (26) هلاکت و نابودی طوری دامن آن ها را گرفت که هرگز تصورشان را نمی کردند.

آیه مبارکه نمونه‌ی کاملی است از نابودی مسخره کنندگان و نیرنگ حيله‌گران و تدبیر تدبیرکنندگان، آنهایی که در مقابل دعوت الله متعال ایستاده میشوند، و طوری فکر میکنند که نیرنگ‌های شان دفع شدنی نیست و تدابیرشان به شکست نمی‌انجامد، ولی اشتباه میکنند، غافل از اینکه الله متعال به همه چیز احاطه دارد.

مطابق روایت تفسیر «أنوار القرآن» تعداد کثیری از مفسران بدین باور و عقیده اند که هدف از؛ پیشینیان در این آیه مبارکه، نمرود بن کنعان است زیرا او قصر بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس الله متعال به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فرو غلتاند که جملگی هلاک شدند.

مطلب این است که تدابیرشان معکوس شده، به ضررشان تمام شد؛ و وسایلی که برای غلبه و حفاظت خویش داشتند، سبب فنا و هلاکشان گردید؛ بلکه عمارات بعضی بصورت حسی نیز واژگونه شد.

البته این هشدارى است به کفار معاصر آن حضرت صلى الله عليه وسلم که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت. و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، دیده میشود که: کیفرهای الهی مخصوص آخرت نیست. و در ضمن زمان و مکان قهر خدا، قابل پیش بینی نیست. ولی سزای شان در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (٢٧)

سپس روز قیامت خدا آنها را رسوایشان میسازد، و میگوید شریکانی که شما برای من ساختید، و بخاطر آنها با دیگران دشمنی میکردید کجا هستند؟ [آنان جواب ندارند، ولی] کسانی که به آنان دانش و بصیرت داده شده میگویند: امروز رسوایی و عذاب بر کافران است. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ»: جدال و دشمنی و جنگ و ستیز میکردید. «أُوتُوا الْعِلْمَ»: عالمان و دانیان. هدف از آن فرشتگان و مؤمنان به طور عام، و انبیاء به طور خاص است. (ملاحظه شود سوره های: نساء / 41، نحل / 89). «الْخِزْيَ»: خواری. رسوائی. «السُّوءَ»: بدی. مراد عذاب است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ»: سپس روز قیامت حق تعالی کفار را با عذاب و ذلت و اهانت آنها را رسوا میکند.

«وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَشَاقُقُونَ فِيهِمْ»: الله متعال به طریق سرزنش و توبیخ به آنها میگوید: کسانی که شما آنها را در پرستش شریکانم قرار دادید کجایند تابیايند و شما را از این عذاب نجات دهند. آنها را بیاورید تا به شفاعت شما برخیزند. نباید فراموش کنید: شما که دنبال رو هرکس در این دنیا باشید، باید در روز قیامت جوابگوی شما باشد.

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (27)»: دعوتگران و دانشمندان با ریشخند به آن بدبختان میگویند: بیگمان در این روز بزرگ رسوایی و خواری برکافران است. به قولی: هدف از «أُوتُوا الْعِلْمَ» کسانی هستند که در برابر کفر و شرک، قرار گرفته‌اند، یعنی علم واقعی، انسان را به توحید و ایمان میرساند.

برخی از مفسران فرموده‌اند که مراد از: أهل علم، در آیه مبارکه پیامبران علیهم السلام و علمای ربانی‌اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرا میخواندند ولی با انکار و استهزای شان روبرو می شدند.

باید یادآور شد که: در فرهنگ قرآن، علم و جهل معنایی وسیع و گسترده تر از دانستن و ندانستن دارد. عالم کسی است که اندیشه و عمل او براساس حق و حقیقت استوار باشد، گرچه قدرت خواندن و نوشتن را هم نداشته باشد و جاهل کسی است که فکر و عمل او بر باطل باشد، گرچه همه‌ی علوم را نیز بداند.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) ایشان را قبض میکنند، در حالیکه بر خود ظالم بودند، پس تسلیم میشوند (و میگویند): ما هرگز هیچ کار بدی نمیکردیم، بلی! یقیناً که الله به آنچه می‌کردید، داناست. (۲۸)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مرگ، طوریکه یک تعدادی از انسانها درباره آن فکر میکنند، نابودی نیست، بلکه مرگ همانا قبض روح و جدا شدن روح از جسم است. لحظه‌ی جان دادن، لحظه‌ی حساسی برای همه‌ی انسانها اعم از مؤمن و کفار است.

در مورد کافر میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 28» ولی در مورد مؤمن در (آیه 32 سوره نحل) میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض میکنند در حالیکه پاک و پاکیزه‌اند.

در آیه مبارکه آمده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 28»: کفار که ملائک جان ناپاک آنها را میگیرند، اظهار اسلام و تسلیم میکنند و هم گذشته‌ی بد خود را انکار میکنند، (و میگویند): که با شرک به خدای سبحان بر خود ظلم میکنند. اما نه آن ایمان ارزش دارد، چون از روی اضطرار است نه اختیار و نه این انکار مورد قبول است، چراکه خداوند، عالم الغیب والشهاده، به کارهای آنان آگاه است.

«فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ»: بعد از آنکه احتضار و دیدن فرشتگان مرگ را می بینند در برابر فرمان خدای یگانه از در تسلیم درآمده و چیزهایی را که به وی شریک می‌آوردند و گناهانی را که مرتکب گردیده بودند انکار میکنند، و میگویند: ما مشرک نبودیم و نافرمانی نکردیم، همان‌گونه که در روز قیامت هم این گفته را تکرار میکنند: اما أهل

علم، یا فرشتگان به آنان چنین جواب میدهند: «وَاللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. بَلَىٰ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (28)»: پس به آنها گفته میشود: چنان نیست که میگویید بلکه شما عمل بد میکردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی موقع شما هیچ سودی به حالتان ندارد. بلکه شما همان نافرمانان مجرم هستید، قطعاً خداوند متعال به گناهای که کرده‌اید داناست و به زودی شما را در قبال آن مورد محاسبه و مجازات قرار خواهد داد.

محمد بن سائب کلبی در تفسیر خویش «تفسیر احکام القرآن» مینویسد: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان را داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

بنابر این از دروازه‌های دوزخ وارد شوید درآید و همیشه در آن باشید. و حقا که جای متکبران چه بد است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْوَابَ»: جمع باب، درها. هدف از آن ورود به خود دوزخ است. «خَالِدِينَ»: حال فاعل (أَدْخُلُوا) است. یعنی جاودانه در آن می مانند. «مَثْوًى»: اقامتگاه. جایگاه. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید یاد آور شد که: جهنم دارای دروازه های متعددی است و هر گنهگار از طریق خاصی، و دروازه مخصوص به دوزخ داخل می شود.

مفسران میفرمایند که: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته میشود. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده است. «فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (29)»: جهنم بدترین مقر و مکان برای متکبران میباشد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متذکره پروردگار با عظمت، احوال دروغ پردازان را به بیان گرفت که: قرآن را افسانه های پیشین می نامیدند، در قیامت گناه و معاصی خود و پیروان گمراه خود را بر می دارند، و هنگام وقوع قطعی عذاب از در صلح و آشتی در می آیند و ربوبیت خدا را تأیید می کنند.

اینک در آیات متبرکه (30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستگزار- که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند و مزد و پاداش آنان در هر دو سرا و منازل و درجاتشان در خلد برین، میپردازد و بدین سان کردار این دو گروه با هم سنجیده می شود.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰)

و هنگامی که به پرهیزکاران گفته میشود: پروردگارتان چه چیزی رانازل کرده است؟ میگویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرده]. است لهذا) برای نیکوکاران در همین دنیا نیکی است و یقیناً سرای آخرت بهتر خواهد بود. و چه خوب است سرای پرهیزگاران! (۳۰)

تفسیر:

باید گفت که: قضاوت حق، نیاز به روح پاک و پرهیزکار دارد: بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی بحث بعمل می آورد: طوریکه میفرماید: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» به گروه دوم یعنی اهل پرهیزگاری و اهل ایمان گفته شود یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال میشود که: «مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا» پروردگارتان بر پیامبرش چه چیزی نازل کرد؟ میگویند: خیر یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد است.

«خَيْرًا»: خوبی، خیر و نیکی، قرآن سرتاسر خیر و خوبی، بهترین، خیر مطلق، که تمام نیکیها و سعادهای مادی و معنوی را در بر دارد.

خواننده محترم!

در آیه مبارکه در می یابیم که قرآن عظیم الشأن؛ فقط در يك کلمه جمله با چه اعجازی مورد معرفی قرار گرفته است «قَالُوا خَيْرًا»، (خیر، خوبی، مایهی نیکی و سعادت. يك کلمه بجای صد کلمه) «قَالُوا خَيْرًا» دعوت قرآن، دعوت به خیر و نیکی است.

«خَيْرًا»: خیر و خوبی. یعنی قرآنی رانازل فرموده است که سراسر خیر و خوبی است. مفسران گفته اند: این امر در ایام موسم حج اتفاق می افتاد. یک نفر به مکه می آمد و از مشرکین دربارهی رسول الله صلی الله علیه وسلم و رسالت او سؤال میکرد، آنها در جواب میگفتند: او ساحر و دروغگو است، آنگاه پیش مؤمنان می آمد و دربارهی محمد و آنچه بر او نازل شده بود سؤال میکرد. در جواب میگفت: خدا خیر و هدایت و قرآن را بر او نازل کرده است. (تفسیر رازی ۲۰/۲۳).

همچنان مفسران در باب شأن نزول آیه مبارکه می نویسند: ابن ابی حاتم از سدی نقل میکند که: مردم قریش جمع شدند و گفتند: محمد، مردی شیرین زبان و خوش بیان است. هر وقت با کسی سخن بگوید، محو او میشود و عقل و هوش از دست میدهد. جمعی معدود از خانواده های سرشناس اشراف را برگزینید و آنان را به راه های اطراف مکه بفرستید که در آن جاها به مسافه ای یک شب یا دو شب مستقر گردند که هرکس خواست با محمد دیدار کند، وی را باز دارند. عده ای به آن جاها رهسپار شدند. وقتی کسی به عنوان نمایندهی قومش میرفت تا بداند محمد چه میگوید و در آن جاهای معین به اشراف اهل قریش میرسد؛ یکی از آن قریشیان خود را معرفی میکرد و سپس میگفت: من، محمد را به تو می شناسانم: او مردی دروغگوست و جز ابلهان و بندگان و کسانی که اثر خیری در وجودشان نیست، کسی پیرو او نشده است و بزرگان قومش او را ترک کرده اند. در این صورت آن نمایندهی اعزامی قوم باز می گشت و از گفتگو با محمد پشیمان می شد.

الله متعال در بیان اجر و پاداش مؤمنان فرموده است: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»: برای مؤمنانی که اعمال شایسته انجام داده و در کارهای خوب میشتابند کرامتی بزرگ و رستگاری عظیمی است که این کرامت و رستگاری شامل عزت و اقتدار در زندگانی دنیا «وَأَلْجَزَةُ خَيْرٌ» ولی آنچه را که در آخرت بدان نایل می آیند بهتر و بزرگتر است از آنچه که در این دنیا در مقابل نیکیشان به دست می آورند؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است.

ملاحظه می نمایم که: نیکوکاران، در هر دو جهان به نیکی میرسند. در ضمن باید گفت که: پاداش الهی، متناسب با عملکرد انسانها می باشد.

«وَأَلْجَزَةُ دَارُ الْمُتَّقِينَ 30»: و چه نیکوست بهشت های جاویدان به عنوان سرای پرهیزگاران

در پیشگاه رضای پروردگار رحمان. در ضمن یادآور میشویم که: جهان (جاویدان) پرهیزگاران از جمله بهترین (و زیباترین) جهان بشمار میرود.

«المتقین»: پرهیزکاران در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر میگذرد درحالی‌که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچکس از ایشان چیزی را اشتها نمیکند مگر اینکه آن ابر همان چیز را بر وی میباراند تا بدانجا که از آنان کسی است که میگوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان برجسته بباران. و ابر همان را میباراند که او خواسته است».

طوری‌که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران در آیه ذیل میفرماید:

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

باغ‌های همیشگی بهشت که در آن وارد می‌شوند نهرها در زیر درختان آن روان است، در آنجا هر چه بخواهند دارند. الله این چنین به متقیان پاداش میدهد. (۳۱)

تفسیر:

«جَنَّاتٌ عَدْنٌ»: بهشت‌های عدن، که محل اقامت آنها می‌باشد.

بهشت‌هایی است ماندگار برای مؤمنان ابرار در سرای استقرار همراه با امنیت و بهجت که در آن همیشه ابد، مأوی و مسکن میگزینند؛ «يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» که بدان وارد میشوند از زیر منازل، قصرها و درختان آنها نهرها جاری است. «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ»: خداوند متعال در آن باغ‌ها هر چه را آرزو کنند بدون رنج و زحمت و بدون کم و کاست و به طور دایمی در آنجا هر چه بخواهند برای شان فراهم ساخته است.

توجه بفرماید: «ما يَشَاءُونَ» بالاتر از «ما تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» است. زیرا گاهی انسان چیزی را میخواهد که در آن لذت نفس و چشم نیست، مقام عرفان و معنویت است. «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (31)»: الله متعال چنین پاداشی نیکو را برای بندگان پرهیزگار خویش تهیه دیده است، بندگان که اوامرش را گردن می‌نهند و از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، میپرهیزند. و برای ملاقاتش آمادگی گرفته‌اند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده و میفرماید:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض می‌کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند. به آنها می‌گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می‌دادید. (۳۲)

تفسیر:

باید یادآور شد که هدف از: «طَيِّبِينَ» با توجه به آیات قبل که در مورد اهل کفر و شرک بود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» کسانی هستند که اهل شرک و گناه نبوده‌اند و اینها همان متقین هستند.

«طیب»: یعنی پاک از هرگونه کدورت و ناخالصی و آراسته به کمالات و محاسن. طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»

آنان همان نیکان پاک‌نهادی‌اند که فرشتگان جان‌های شان را درحالی‌که از شرک پاک‌اند، می‌ستانند.

مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی میفرماید: کلمه «طیبین» مختصر؛ ولی جامع معانی فراوان است؛ از جمله، یعنی، این خدادوستان، تمام دستورات حق را به جای می‌آورند، از تمام بدیها و زشتیها اجتناب میکنند، به اخلاق و منشهای نیک و برجسته پیراسته میگردند، از همه‌ی صفات پست و پلید مبرا هستند، به سوی خدا روی دل و جان می‌آورند و در شهوات و لذایذ گذرای جسمی فرو نمیروند. از این رو، فرشتگان هنگام مرگشان بر آنان درود و رحمت میفرستند و آنانرا به بهشت و وعده‌های خدا نوید میدهند. (سوره فصلت آیات 30 و 32).

«يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: مرگ پاکان همراه با درود فرشتگان است، فرشتگان با این سخن خود به ایشان سلام کرده و شاد باش میگویند: سلام و سلامتی بر شما باد از هر آفتی، ایمنی بر شما باد از هر بیم و ملامتی؛ اینک به پاداش آنچه از ایمان و طاعت پروردگار سبحان و نبرد با دوستان شیطان انجام می‌دادید، به بهشت‌های پرناز و نعمت در آیید. سلام کردن، شعار فرشتگان و ادبی آسمانی است. ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: ملائک از جانب الله متعال به آنها سلام میدهند و به آنها خبر میدهند که اصحاب یمین میباشند. (تفسیر طبری ۱۴/۱۰۱).

«أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(32)»: به خاطر اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام داده‌اید بهشت گوارا مبارکتان باد!

باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت داخل میشود و البته ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از روز قیامت است.

در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی باعمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت خود درپوشاند».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، برخی از دلایل باطل آنان، به بیان گرفته شده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(۳۳)

آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا اینکه فرمان پروردگارت برسد، همانطور کسانی که پیش از ایشان بودند این چنین کردند؟ والله بر آنان ظلم نکرد بلکه خودشان به خود ظلم میکردند. (۳۳)

تفسیر:

«هَلْ يَنْظُرُونَ»: آیا انتظار میکشند؟ استفهام انکاری است، یعنی چشم به راه فرشتگان مرگ یا عذاب آخرت هستند.

در این آیه مبارکه خداوند متعال به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای شهادت دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، می‌پردازد: قابل تذکر است: کفار تا زمانیکه قهر الهی را به چشم سرخود مشاهده نکنند، دست از انکار و لجابت بر نمی‌دارند. طوریکه میفرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ»: کافران چیزی جز فرود آمدن فرشتگان جان‌دادن را انتظار نمی‌برند تا ارواحشان را بر حال کفر از آنان بستانند، یا انتظار نمیبهرند جز آنکه فرمان پروردگارت دایر بر هلاک شان در رسد.

«كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: کفار پیشین نیز همین‌گونه که این گروه کافر تکذیب پیشه عمل کردند، رفتار نمودند، که به عذاب گرفتار شان ساخت. «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (33)» و با نابود ساختن شان بر آنها ظلم نکرد، بلکه آنها را در برابر کفرشان مجازات نمود پس در حقیقت آن‌ها خود با کفر به الله متعال و مخالفت و بغاوت علیه پیامبران بر خویشتن ظلم کردند. باید یاد آور شد که: نزول عذاب پس از اتمام حجت و فرستادن پیامبران و کتب اسمانی، نه فقط ظلم نیست، بلکه بمثابه عین عدل بحساب می آید.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴)

و سرانجام سیئات اعمالشان به ایشان رسید و آنچه به آن تمسخر میکردند آنان را در بر گرفت. (۳۴)

تفسیر:

«سیئه»: به گناهان کوچک، در مقابل گناهان بزرگ گفته میشود، طوریکه در (آیه 31 سورة نساء) آمده است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ گَرِيمًا ۝ 31» (اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید پرهیز کنید، گناهان کوچکتان را بر شما می پوشانیم و شما را در جایگاهی ارجمند وارد می کنیم). از این آیه مبارکه این فهم بدست می آید که: گناهان، دو نوعند: گناه صغیره و گناه کبیره. همچنان در آیهی 49 سورهی کهف نیز میخوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه اعمال نامه خویش میگویند: این چه نامهی عملی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً».

بنابر این آنچه در دنیا از سزای که به انسان میرسد، گوشه‌ای از عملکرد اوست، و سزای اصلی در قیامت است.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»: «پس گناهای که کردند به آنان رسید» یعنی: جزای اعمال ناپاکشان نصیب آنها شد.

«وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (34)»: و سرانجام همان عذابی که مسخره‌اش میکردند آنان را از همه سو فرا گرفت: در نتیجه از آنان هیچ اثری باقی نماند.

مسخره کردن به قصد تحقیر، توهین یا اهدافی دیگر را استهزاء میگویند، این مفهوم در قرآن عظیم الشأن با اصطلاح «هُزْءٌ» و مشتقات آن ۳۴ بار و «سُخْرٌ» و مشتقاتش ۱۶ بار به کار رفته است که بیشتر لغویان این دو کلمه را به یک معنا دانسته‌اند؛ ولی برخی بین این دو تفاوت قائل شده‌اند.

«يَسْتَهْزِئُونَ»: بمعنی تمسخر کردن میباشد. به یاد داشته باشید که سزای مسخره کردن دیگران، در همین دنیا به انسان میرسد. بناءً دیگران را نباید مسخره کنیم که در نهایت خود گرفتار میشویم.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)

و کسانی که [به الله] شرک ورزیدند [از روی جهل، بدون دلیل و برهان] گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را جز او عبادت نمیکردیم، و هیچ چیزی را بدون [حکم و فرمان] او حرام نمی کردیم.

کسانی هم پیش از اینان بودند [در برابر حق] چنین کردند، پس آیا جز ابلاغ آشکار چیزی

دیگری بر عهده پیغمبران است؟ (۳۵)

تفسیر:

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: مسأله جبر، یکی از توجیهات نابجای مشرکان است که می‌گفتند: خدا خواسته که ما غیر او را پرستش کنیم و اگر او می‌خواست، ما مشرک نبودیم. این مطلب در آیه 148 سوره انعام و آیه 20 سوره زخرف نیز از قول مشرکان مطرح شده است. باید گفت: آنچه از کفر و شرک خطرناک‌تر است، توجیه آن و نسبت دادن آن به خداست. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» «و مشرکان» مکه «گفتند» «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» اگر خدا می‌خواست که فقط او را به یگانگی بپرستیم، نه ما و نه پیش از ما پدران ما، جز او هیچ چیز را نپرستیده و نه آنچه را که او بر ما حرام نکرده است، حرام ساخته بودیم! این را به طریق استهزا و تمسخر می‌گفتند نه از روی اعتقاد قبلی. و غرض آنها این بود که شریک قرار دادن برای خدا و حرام کردن بعضی ذبایح و خوراک‌ها به خواست و میل خدا صورت گرفته است، بنابر این خدا از آن راضی است و حق و درست است.

(در تفسیر فی الظلال القرآن آمده است: این هم مقوله‌ای دیگر از مقولات مشرکین در مورد شرک قرار دادنشان برای خدا می‌باشد، آنها شریک قرار دادن خود و حرام کردن بعضی از ذبائح و خوراک را به اراده و میل خدا نسبت می‌دهند. پس اگر خدا - به زعم آنها - می‌خواست که آنان چنان کاری نکنند - خود او آنها را منع میکرد... و چنین تعبیری از اراده و مشیت خدا، تصویری است اشتباه و واهی؛ زیرا خدای سبحان نمی‌خواهد بندگان مشرک باشند و راضی نیست چیزهای پاکی را حرام کنند که او آن را حلال کرده است و چنین اراده‌ای از جانب خدا آشکار است و در شرایعش توسط پیامبران بر آن نص نهاده است پیامبران که مکلف به تبلیغ بوده‌اند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (آیه 36/سوره نحل) امرش چنین است و اراده‌اش در مورد بندگان همین است. اراده‌ی خالق دانا خواست انسان را خلق کند و استعداد هدایت و گمراهی را در آن به و دیعه نهاد، آنگاه به آنها اختیار داد. «فی ظلال القرآن ۶۱/۱۴».)

قابل تذکر است که: توجیه‌گری، کار همه منحرفان تأریخ است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» مجرمان و تبهکاران پیشین نیز چنین تکذیب و استهزایی می‌کردند، و مانند اینها به استدلال باطل می‌پرداختند و فراموش کردند که کفر و نافرمانی را خود مرتکب شده‌اند و تمام آن به اراده و اختیار آنها رخ داده است. آن هم بعد از این که پیامبران آنان را از عذاب آتش و غضب خدای مقتدر بر حذر داشتند.

کار پیامبران، دعوت و تبلیغ است، نه اجبار مردم به ایمان. طوریکه می‌فرماید: «فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (35)» «ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری بر عهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌های شان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هرامتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریت خود را به‌تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند متعال و حرکت بنده

به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند متعال نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران علیهم السلام بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است. «تفسیر انوار القرآن».

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٦﴾

و به یقین ما در میان هر امتی پیغمبری را فرستادیم (تا به مردم بگویند): الله را پرستید و از طاغوت اجتناب ورزید. پس از میان ایشان کسانی بودند که الله آنها را هدایت کرد، و گروهی ضلالت و گمراهی دامن شانرا گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّة» از ریشه‌ی «ام» به معنای چیزی است که دیگری رابه خود ضمیمه میکند. به هر جماعتی که دارای نوعی وحدت و اشتراك باشند، اُمّت گفته می‌شود. این کلمه بصورت کل 52 بار در قرآن تذکر یافته است.

«الطَّاغُوت»: شیطان و بتان و هر چیزی که باعث طغیان شود. (سوره بقره/ آیه: 256). «طاغوت» برای مبالغه‌ی طغیان بکار می‌رود. در قرآن عظیم الشان به شیطان، ظالمین، مستکبران و بت‌ها، که مایه‌ی طغیان و نافرمانی الله متعال هستند، «طاغوت» گفته شده است. این کلمه هم در مورد مفرد بکار می‌رود «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» و هم در مورد جمع «أُولَئِئَا هُمُ الطَّاغُوتُ» (تفسیر نور).

«حَقَّتْ»: ثابت و واجب شده است. «حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»: یعنی خداوند به مردمان عقل داده است، فطرت ایشان را برای یکتاپرستی بسیج کرده است، پیغمبران را فرستاده است، و آیات تشریعی و تکوینی را به انسان‌ها نموده است، آن گاه این انسان است که آزادانه تصمیم اتخاذ می‌دارد که راه الله متعال (کتاب الله و سنت رسول الله) را در پیش گیرد و یا هم می‌خواهد راه شیطان را انتخاب کند.

تفسیر:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» بعثت پیامبران، مخصوص قوم، نژاد، محل و منطقه و قبیله‌ی مخصوصی نمی‌باشد طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و هرآینه در میان تمام ملت‌ها از امت‌های قبل پیامبری را برانگیخت که آنها را به سوی توحید فراخوانده و از شرک آوری بُتان و معبودان و غیر آنها نهی شان کردند.

خواننده محترم!

ملاحظه فرماید که: دعوت به توحید و دوری از طاغوت، در رأس پروگرام‌ها و اهداف اساسی پیامبران علیهم السلام قرار دارد. طوریکه از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: با عبادت و اتصال به الله متعال، انسان قدرت مبارزه و مقابله با طاغوت‌ها، را بدست می‌آورد.

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت دریافتیم که: الله متعال به انسان در انتخاب راه، اختیار داده است. طوریکه می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» و خداوند متعال گروهی از آن امت‌ها را به اجابت دعوت و پیروی از پیامبران توفیق بخشید. «وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و از آنان گروهی دیگر اند که الله متعال گمراهشان ساخت. و در نتیجه کافر

شدند.

باید گفته شود: خدا پیامبران را فرستاد تا دعوت او را به مردم تبلیغ کنند. در آن میان جمعی دعوت را اجابت کرده و خدا آنان را هدایت نمود و بعضی از آنها راه کفر را پیش گرفتند و خدا آنها را گمراه کرد.

بصورت کل باید گفت که: الله متعال اسباب هدایت را برای تمام مردم فرستاده است، «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» اما گروهی می پذیرند و هدایت می یابند، «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» و گروهی هم انکار کرده و گمراه میشوند.

«مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» پس باید گفت که: هدایت از جانب الله متعال است، ولی گمراهی از ماست.

به هر حال خداوند، ضلالت را به خود نسبت نمی دهد، مگر آنکه انسان خود زمینهی آنرا فراهم کرده باشد، مانند آیهی «يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خداوند ستمگران را گمراه میکند و آیه «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» خداوند جز فاسقان را گمراه نمی کند.

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: خلاصه این که: «مشیت تشریعی» کفر در حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی باشد زیرا او بر زبان پیامبران مردم را از کفر نهی کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم برکفر و مقدر کردن آن برای شان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبار کننده آنها برکفر نیست بنابر این، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمیتواند.

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (36)» قرآن عظیم الشان، انسان را به سیر و سیاحت هدفدار و معنی دار دعوت و تشویق فرموده است.

طوری که میفرماید: ای جماعت قریش! در اطراف و نواحی زمین سفر کنید و آثار برجای مانده از عذاب شدگان را مشاهده کرده، به خانه های خالی و ویرانشان بنگرید تا از فرجام ننگین شان پند و عبرت بگیرید. و خود شما در خواهید یافت که: آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

سیر و سیاحت:

انسان ها در طول تاریخ، برای اهداف مختلف و بنابر سطح علمی و فکری که داشتند، به سیر و سیاحت مشغول میشدند، و از آن، سود مادی به دست می آوردند، علم و دانایی کسب میکردند. ملت ها با هم آشنا می شدند و ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شکل میگرفت و طبیعی است که نقش بس بزرگی در توسعه و رشد سطح فکری و فرهنگی مردم داشت.

در دین مقدس اسلام، سیر و سیاحت دارای یک مفهوم ذی ارزش بشمار میرود، این بدین معنا است که سیر و سیاحت اگر فقط برای تفریح باشد و یا هدف مادی صرف داشته باشد - اگر چه این سیر و سیاحت مانعی ندارد ولی همینقدر گفته می توانیم که سیاحت دینی نیست.

دین مبین اسلام ضمن با ارزش شمردن سیر و سفر، حاوی منشور کاملی از نحوه سفر، احکام، آداب و اخلاق سفر و ذکر حق و حقوق و شرح وظایف مسافر است و به کرات مزایا و فواید سفر را بازگو کرده، مسلمانان را دعوت به سفر میکند و گاهی نیز آنان را به سیر در آفاق و انفس امر میکند.

«سیح»: به آبی که بر روی زمین جریان داشته باشد، گفته میشود. «سیاحت» به رفتن

انسان در زمین، برای عبادت اطلاق می‌گردد و برای همین است که حضرت عیسی علیه السلام را «مسیح» نام نهاده‌اند. (ابن عباد 1414: ج 3، ص 167).

در آیه‌های متعددی از قرآن عظیم الشان بر سیر و سفر تأکید می‌کند و در خطابه‌های مختلف انسان را به مسافرت و سیاحت دعوت می‌کند. بیش از پنجاه آیه از سوره‌های مختلف (بقره: ۱۶۴-۱۱۵، آل عمران: ۱۳۷، النساء: ۱۰۱-۱۰۰، انعام: ۹۷، انفال: ۷۵-۷۴-۷۲، توبه: ۴۲-۲۰-۶، یونس: ۲۲، یوسف: ۱۰۹، ابراهیم: ۳۲، نحل: ۸۰-۴۶-۴۱-۳۶-۱۴-۸، اسراء: ۷۰، طه: ۵۵، انبیاء: ۳۱، حج: ۴۶، مؤمنون: ۲۲، نمل: ۶۹، عنکبوت: ۲۰، روم: ۱۹-۹، لقمان: ۱۳-۱۲-۱۰، محمد: ۱۰، حجرات: ۱۳، ملک: ۱۵) به موضوع سفر و سیاحت اشارات بعمل آورده است. از تکرار و تأکید قرآن کریم می‌توان دریافت که اصل موضوع سیر و سفر در دین مبین اسلام تا چه اندازه مورد توجه و عنایت بوده و به آن توصیه شده است. اهمیت این موضوع آنگاه بیشتر آشکار می‌شود که در برخی موارد همچون آیات ۱۳۷ آل عمران و ۳۶ نحل و ۶۹ نمل و ۲۰ عنکبوت، بیان به صورت امری است؟ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت، ۲۰) «ای رسول! بگو به مردم که در زمین گردش کنید و ببینید که خدا چگونه پدیده‌ها را آفرید تا پی ببرید که باز خداوند است که می‌تواند نشأت آخرت را پدید آورد چون خداوند بر هر چیزی تواناست.

سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشان:

در قرآن عظیم الشان، زمین برای منافع بشری گسترده شده است «الذي جعل لكم الارض فراشا.../ بقره 22) و هر انسانی حق دارد در هر گوشه‌ای از این خاک، گردش کند «سیروا فی الارض... روم/42». «فسیحو فی الارض».

توبه/2». زمین و آنچه در اوست، برای انسان آفریده شده است «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً... بقره/29». و سیر و سیاحت از نگاه تجارت و اقتصاد، می‌تواند برای بندگان خدا، منفعت‌آور باشد. اما این نفع بردن‌ها و سیاحت کردن‌ها، شرایطی دارد که از حدود خداوند تجاوز نکند و در صورتی که منجر به معصیت خداوند شود، قرآن به همچو سیر و سیاحت اجازه نداده است. «...ولاتعتوا فی الارض مفسدین. بقره/69».

سیر و سیاحت برای عبرت است:

یکی از اهداف مهم سیر و سیاحت در قرآن، پند گرفتن از آثار گذشتگان است و در آیات متعددی، الله متعال انسان را امر به سیاحت کرده و مقصد آن را عبرت آموزی دانسته است. «قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین. انعام/11». بگو [ای پیامبر] در زمین سیر کنید و سپس به ببینید سرنوشت تکذیب کنندگان را... در این آیه، خداوند آنهایی را که کفر می‌ورزند و ایمان نمی‌آورند، می‌فرماید، به سیاحت بپردازند و به ببینند آنانی را که قبلاً پیامبران را تکذیب کردند، چگونه و چه نشانه‌ای از آنها باقی مانده است و سرانجام مردند و به عذاب الهی گرفتار شدند و آیه 43 توبه، خداوند به صراحت، مشرکین را جهت عبرت از مشرکان پیشین، امر به گردشگری کرده است. آیه 69 سوره نمل، راجع به مجرمین و گنهکاران است و باری تعالی امر به سیر و گردش داده است تا از ظالمین و مجرمین که هلاک شده‌اند و نام نیکی از خود به جا نگذاشته است، پند و عبرت بگیرند.

این‌که در بعض موارد «فانظروا کیف کان...» آمده است و به نظر میرسد فقط یک جا «ثم انظروا» آمده است حاوی نکته‌ای است که بعضی از مفسرین آن را ذکر کرده است و

«فانظروا» یعنی سبب اصلی برای سیر و سیاحت، نگاه کرده به آثار گذشتگان و عبرت آموزی است و کلمه «ثم انظروا» دلالت بر آن دارد که سیر و سیاحت امری مباح است، سیاحت میتواند تجارت کند یا منافع دیگری... اما در ضمن آن باید آثار هالکان و کافران را نیز بنگرد تا خدا را فراموش نکند. (تفسیر فخر رازی ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۱۳۶).

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

(ای رسول ما) هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که الله کسی را که گمراه ساخت هدایت نمیکند و آنان هیچ مددگاری ندارند. (۳۷)

تفسیر:

«تَحْرِصُ»: آزمند باشی. تلاش و کوشش کنی. به تعقیب آیهی قبل که فرمود: انحراف گروهی بخاطر انکار و کفرشان حتمی است، این آیه خطاب به پیامبر میفرماید: بر آنها دلسوزی مکن که دلسوزی تو بی اثر است، زیرا قلب آنان را خداوند مهر کرده و دیگر قابل هدایت نیستند.

به تاسف باید گفت: انسان در برخی از حالات به مرحله ای میرسد که نه در دنیا قابل هدایت است و نه در آخرت قابل نصرت.

در آیه مبارکه «إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد خطاب است. یعنی ای محمد! هر قدر بر هدایت این گروه کفار بکوشی و حریص باشی اما خداوند متعال کسانی را که خودشان گمراهی را برگزیده‌اند و او در سرنوشتشان بدبختی را رقم‌زده است هدایت نمیکند یعنی باید بدانی که خدا با اجبار و اکراه کسی را هدایت نمی‌کند که خود راه گمراهی را پیش گرفته است.

دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضِلُّ) را مفتوح میدانند. به قولی دیگر معنی این است: هر که را الله متعال گمراه کند به سبب آن‌که دانسته است او از اهل گمراهی است هیچ کس نمیتواند او را به راه آورد و برای کفار کسی نیست که عذاب الهی را از آنان دفع کرده و آنها را از عذاب الله نجات دهد.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

و (مشرکان) به طور جدی به الله قسم خوردند که الله کسی را که میمیرد، زنده نمی‌گرداند، بلی! این وعده حق بر عهده اوست، ولی اکثر مردم نمیدانند. (۳۸)

تفسیر:

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»: باید گفت که: قسم خوردن، همه جا و در هر وقت نشانه‌ی صحت و صداقت نیست. در این آیه مبارکه؛ یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود که: مشرکین با تمام قوت قسم سخت و غلیظ خود قسم خوردند که: الله متعال کسی را که می‌میرد و در قبرش فنا میشود مجدداً زنده نخواهد ساخت! آنها بر پای قیامت را بعید میدانستند و آن را بعد از پوسیده و پراکنده شدن اعضا و ذرات بدن، مشکل میدیدند. خداوند متعال در رد استدلال‌شان فرموده است: «بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا»: آری! باید با تمام قوت گفت که: زنده شدن مردگان در قیامت، حق است.

و طوری نیست که منکرین قیامت استدلال می‌آورند، بلکه الله متعال آنان را به طور حتمی، مجدداً زنده خواهد ساخت؛ این وعده‌ای قاطع و راستین که از سوی الله متعال پیشی گرفته است و الله متعال وعده‌اش را خلاف نمی‌کند؛ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (38)» اما اکثر

مردم از قدرت الله متعال بی خبرند، و واقعیت امر همین است که اساس و ریشه‌ی انکار از معاد و روز قیامت، همانا جهل است. از این رو تعدادی از انسانها حشر و نشر را انکار می‌کنند.

همان طوری که آنان از قدرت الهی و این‌که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

شان نزول آیه 38:

634- ابن جریر و ابن ابو حاتم از ابو عالیہ روایت کرده اند: یکی از مسلمانان مبلغی پول از یک مشرک قرضدار بود. روزی حق خود را از وی مطالبه کرد و در اثنای گفتگو به او گفت: من یقین دارم قیامت و روز حساب - که بعد از مرگ آمدنی است - چنین و چنان است. مشرک گفت: تو واقعاً گمان میکنی پس از مرگ زنده میشوی! و به اصرار و تاکید قسم یاد کرد که خدا کسی را که می‌میرد زنده نمی‌کند. آنگاه این آیه نازل شد. (ضعیف است، طبری 21487 از ابو عالیہ به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 858 مراجعه فرماید.)

لَبِيبٌ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلَيَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾

هدف اینست که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می‌گفتند. (۳۹)

«الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ»: آنچه در باره‌اش اختلاف دارند. مراد حقایقی است که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند و همه چیزهایی است که از آن سخن گفته‌اند.

روز قیامت، روز روشن شدن همه حقایق است طوری‌که در این آیه مبارکه می‌فرماید: در قیامت همه اینها برای آنها روشن میشود و می‌فهمند که در دنیا چه عقاید باطل و نادرستی داشته‌اند، اما چه سود؟

تفسیر:

«لَبِيبٌ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ»: کفار، در یگانگی خداوند، حقانیت پیامبران و برپایی قیامت و محاسبه‌ی اعمال، تردید و اختلاف داشتند. خداوند متعال بندگان را برای روز [معاد بر میگرداند تا حقیقت زنده ساختن بعد از مرگ را که در آن اختلاف کردند، برای شان روشن ساخته و عدالت را اجرا کند و مطیع و عاصی، حق و باطل، ظالم و مظلوم را از هم جدا کند. «وَلَيَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (39)» در نتیجه مؤمنان را بر ایمان شان پاداش دهد و کفار را بر کفرشان مجازات کند و مؤمنان در فرجام بدانند که بر حق بوده‌اند و کفار نیز بدانند؛ آن روز که بر نفی رستاخیز و حشر سوگند می‌خورند، قطعاً بر باطل بوده‌اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

[زنده کردن مردگان برای ما دشوار نیست] فرمان ما درباره چیزی چون [به وجود آمدنش را] اراده کنیم، فقط این است که به آن می‌گوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود. (۴۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: چگونه درباره‌ی معاد شك می‌کنیم، با آنکه هر چیزی با يك اراده‌ی الله متعال خلق میشود. خداوند، موجودات را از نیستی به هستی می‌آورد، نه آنکه با ترکیب یا تغییر هست‌ها، چیز دیگری بیافریند.

مفسران می‌نویسند: بیگمان بر انگیزتن پس از مرگ از نشأت اولیه بر الله متعال سهل‌تر است و هرکاری بروی سهل و ساده می‌باشد، زیرا چون او تعالی چیزی را اراده کند جز

این نیست که به آن می‌گوید: «باش»؛ پس بی‌درنگ موجود می‌شود. مفسران می‌افزایند: این بیان برای تفهیم و تقریب اذهان است و گرنه وقتی الله متعال قصد چیزی را بکند به لفظ «کن» احتیاج ندارد.

بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»

قبل از همه باید گفت که تعبیر به «كُنْ فَيَكُونُ» (باشد پس می‌شود) در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی هشت بار آمده است که رمز قدرت مطلقه الهی را نشان می‌دهد، این آیات متبرکه عبارت اند از:

1 - سوره (بقره: آیه 117) «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین از عدم و بدون هیچ نمونه است و چون ایجاد چیزی را فیصله کند، به آن می‌گوید: «شو»، پس می‌شود).

2 - سوره (آل عمران آیه 47) «قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (مریم گفت: ای پروردگارم! چطور صاحب فرزند می‌شوم؟ در حالیکه دست هیچ انسانی به من نرسیده است؟ (جبرئیل) گفت: همچنین است، الله هر چیزی را که بخواهد بوجود می‌آورد (زیرا سنت الله این است که چون آفریدن چیزی را فیصله کند می‌گوید: موجود شو پس فوراً موجود می‌شود).

3 - سوره (آل عمران: آیه 59) «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یقیناً مثال عیسی (در آفریدن بدون پدر) نزد الله مانند مثال آدم است که او را از خاک آفرید باز به او فرمود: شو، پس شد).

4 - سوره (انعام آیه: 73) «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (73 و او (الله) ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که بگوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود؛ سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هر چیزی)).

5 - سوره (النحل/آیه: 40) «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (چون امر ما برای ایجاد چیزی که اراده اش را کرده‌ایم، جز این نیست که می‌گوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود).

6 - سوره (مریم /آیه 35) «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزّه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، تنها کافی است که به او بگوید: شو! پس بی‌درنگ موجود می‌شود!)

7 - سوره (یس آیه: 82) «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود).

8 - سوره (غافر آیه: 68) «هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (او ذاتی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند و هرگاه خواست کاری انجام پذیرد، تنها به آن می‌گوید: شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود).

گُن: اشاره به اراده تکوینی الهی است. و معنای این آیات این است که هنگامی که خداوند اراده آفرینش موجودی را کرد، آن موجود ایجاد میشود. به عبارت دیگر هر شیء و موجودی که وقتی مورد تعلق اراده الهی قرار گرفت، شأن خداوند این است که آن شیء حتماً موجود میشود.

بنابر این آیات همگی در صدد القای این مطلب هستند که خداوند اراده اش نافذ مطلق است و هیچ مانعی برای آن نیست و همه اسباب در خدمت اراده اوست و هرگاه چیزی را بخواهد و اراده کند و حکم نماید، فقط کافی است امر به ایجاد کند تا بدون شک و قطعاً واقع شود. انسان یا دیگر موجودات مادی هرکاری که بخواهند انجام دهند، نیازمند به اسباب و علل و طول زمان مناسب هستند. مثلاً اگر نجاری بخواهد میزی بسازد، هم به ابزار مناسب و هم به وقت و زمان مناسب نیازمند است. اما فعل خداوند متعال این گونه نیست، به محض اینکه اراده الهی تحقق یافت و به چیزی تعلق گرفت، آن شیء موجود میشود. چه آن کوچک باشد یا بزرگ، ساده باشد یا پیچیده و... خداوند در ایجاد اشیاء نیاز به چیز دیگری ندارد و بین اراده الهی و پیدایش آن شیء حتی يك لحظه فاصله نیست.

تذکر این نکته نیز لازم است که، اینکه می‌گوییم خداوند هر موجودی را که اراده کرده آن شیء موجود میشود، این است که هر موجودی را هرگونه که اراده کرده همان گونه آن موجود تحقق می‌یابد. مثلاً اگر اراده فرمود، انسان به مدت 9 ماه در شکم مادر تکوین یابد، چنین میشود و اگر اراده فرمود که فلان موجود در يك لحظه موجود شود، او در يك لحظه موجود میشود.

فعل الله متعال تدریجی نیست :

آنچه از ناحیه الله تعالی افاضه میشود، قابل درنگ و مهلت نیست، و تبدل و دگرگونی را هم تحمل نمی‌کند، و تدریجیت نمی‌پذیرد.

آنچه تدریجیت و مهلت و درنگ که از موجودات مشاهده می‌کنیم، از ناحیه خود آنها است نه از آن ناحیه که رو به خدایند، و این خود بابی است که هزار باب از آن باز می‌شود. و جمله «فَيَكُونُ» بیانگر اطاعت آن شیء است که مورد اراده الله متعال قرار گرفته، میخواهد بفرماید: همین که هست شدن چیزی مورد اراده الله قرار گرفت، بدون معطلی لباس هستی می‌پوشد.

خوانند گان محترم!

بعد از آشکار شدن موضعگیری ستیزه گرانه و انکار کفر پیشگان در خصوص دوباره زنده شدن در روز قیامت و سرکشی و نادانی و گمراهی آنان، به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت را از سرزمین ظلم به دیار امن و رهایی از جنگال دشمن خون آشام، و در باره پاداش مؤمنان مهاجر و مجازات و سزای بدکاران بحث بعمل می‌آورد و به رد شبهه ی پنجم - که می‌گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد - می‌پردازد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

و آنانکه پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی الله متعال هجرت کردند، البته آنان را در این دنیا به سرای نیک جای میدهم و البته پاداش آخرت بزرگتر است، اگر می‌دانستند. (۴۱)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان، در آیات متعددی در باره‌ی هجرت و آثار آن در دنیا و آخرت بحث نموده است، بطور مثال در (آیه 100 سوره‌ی نساء) میفرماید: «مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِماً كَثِيراً وَ سَعَةً»

یعنی هرکس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه‌های بسیار وسیع مییابد. این آیه تعبیر به «هاجروا فی الله» نموده که طبیعتاً از «هجرت فی سبیل الله» خالص‌تر و دقیق‌تر می باشد.

هجرت، صبر و توکل، رمز پیروزی در برابر دشمن است. واقعیت هم همین است: کسانی که برای نشر و بخش دین یا حفظ دین و یا حفظ جان خود، از وطن و مال بگذرند و هجرت کنند به نتیجه می‌رسند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و آنان که به منظور رهانیدن دین خویش و به خاطر جلب رضایت پروردگار خویش از وطن و از خانواده و نزدیکان خود بیرون شدند و مهاجرت کردند بعد از آنکه ستم دیدند و جفا کشیدند.

امام قرطبی در این باره مینویسد: آنها عبارت بودند از صهیب و بلال و خباب و عمار که مردم آنها را عذاب دادند تا آنچه را که خواستند بر زبان آوردند و وقتی آنها را رها نمودند، به مدینه مهاجرت نمودند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۰۷).

همچنان ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره شش تن از صحابه (رض) نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس و جبیر که بردگان آزاد شده قریش بودند و به‌خاطر عقیده شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند.

اماقتاده میفرماید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس الله متعال ایشان را در سرای نیکو یعنی در مدینه جای داد. ابن عطیه میگوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

«لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» یقیناً الله متعال در این دنیا ایشان را به سرای نیکویی سکونت خواهد داد و از نصرت و اقتدار بر ایشان خواهد افزود.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا آنها را در مدینه جا داد و مدینه را برای آنان سرای هجرت قرار داد.

«وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (41)» و قطعاً پاداشی که برای شان در آخرت- از جاودانگی در جنات نعیم همراه با ثواب عظیم - آماده کرده است بزرگتر است و اگر کسانی که بیرون شدن در راه الله متعال را به منظور نجات دین خویش ترک کرده‌اند، آنچه را نزد حق تعالی از پاداش عظیم و رستگاری و نعمت هست میدانستند یقیناً کسی از آنان از هجرت تخلف نمیکرد.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

(آن هجرت کنندگان) کسانی‌اند که صبر کردند (بر ترک وطن و دشواریهای هجرت) و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند. (۴۲)

تفسیر:

مهاجران فی سبیل الله اشخاصی می باشند که بر انجام اوامر، اجتناب از نواهی و گذر جریان قضا و قدر صبر و تحمل کردند بر همه سختی و شداید و ناملایمات شکیبیا بودند، و بر

پروردگار خود توکل کرده کار خویش را به او وا میگذارند و به او اطمینان و اعتماد راسخ دارند؛ در نتیجه جزای شان آن رستگاری و کامیابی بزرگتر است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳)

وپیش از تو جز مردانی که به آنان وحی میکردیم، نفرستادیم. اگر [این حقیقت را] نمی دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع پرسید [تا دیگر نگویید که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است؟!](۴۳)

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ» ای محمد! قبل از تو در بین ملت های پیشین جز انسان را به عنوان پیامبر که شریعتی از نزد خود را به ایشان وحی میکردیم نفرستادیم و آن پیامبران ما از فرشتگان نبوده اند پس اگر در شک و تردید هستید. وهمانطور که به تو وحی میکنیم به آنها نیز وحی کردیم.

در اسباب شأن نزول این مبارکه مفسران می نویسند: مشرکان قریش نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را انکار کرده و می گفتند: الله بزرگتر و بالاتر از آن است که پیامبرش انسان باشد. پس چرا فرشته ای برای ما مبعوث نکرده است. زاد المسیر ۴/۴۴۹).
آنگاه آیهی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (43)» نازل شد؛ یعنی ای جماعت قریش! اگر خود نمی دانید، از اهل کتاب های نازل شده پیشین مانند یهود و نصاری (علمای تورات و انجیل) سؤال کنید، تا به شما خبر دهند که پیامبران شان از جمله انسان بوده اند نه از فرشتگان.

یادداشت:

بعضی از علماء از فرموده ی آیه مبارکه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا» چنان استنباط کرده اند که نبوت خاص مردان است و در میان زنان نبوت مقرر نیست. این استنباطی دقیق است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)
[همه پیامبران را] با دلایل روشن و کتاب های آسمانی [فرستادیم]، و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سوی شان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] و تا آنان تفکر کنند. (۴۴)

تفسیر:

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ»: الله سبحان و تعالی متعال پیامبران پیشین را با همراه أدله قاطع روشن و برهان های درخشان و همراه با زُبُر یعنی کتاب های مقدس فرود آورده شده فرستادیم. «ببینات»: حجت ها و برهانها، و «زُبُر»: کتابهاست.
«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ»: ای پیامبر! و حق تعالی بر تو نیز قرآن حکیم را که یادآوری کننده و بیدار کننده ی قلوب غافل است، بر تو نازل کرده ایم. گرچه قرآن عظیم الشأن بر شخص پیامبر نازل شده، ولی مخاطب آن همه ی مردم اند.

«لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»: تا مردم را با احکام و حلال و حرام آشنا سازی. همچنان تاملانی آنها برای امت توضیح داده و آنچه را دآن به اجمال بیان شده بر ایشان به تفصیل روشن سازی. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: وظیفه پیامبر، بیان قرآن و

وظیفه‌ی مردم، پذیرش آن بر اساس فکر و اندیشه است. قابل تذکر است که: قرآن عظیم الشان، یکبار بصورت یکجا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است و بار دیگر به صورت تدریجی که مردم از آن آگاه شده اند. در زبان عربی، «انزال» برای نزول دفعی و «تنزیل» برای نزول تدریجی بکار میرود.

خواننده محترم!

از فحوای این آیه مبارکه در می یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت های پیامبر صلی الله علیه وسلم است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان و تفسیر کتاب الهی می باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند که: شاید آیه اشاره به دو نوع وحی داشته باشد. يك وحی که قرآن است و برای همه‌ی مردم، و يك وحی که برای تفسیر و بیان قرآن است و مخصوص پیامبر. یعنی ما به سوی تو ذکر فرستادیم تا تفسیر قرآنی را که برای مردم نازل شده بیان کنی.

«وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ(44)»: شاید پس از بیانت در آن تدبر و تأمل کرده و حقایق آن را فکورانه بفهمند. و پند بگیرند.

باید گفت: که قرآن، ذکر است، مایه تذکر و توجه انسان و دور نمودن او از غفلت و نسیان. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ(۴۵)

پس آیا کسانی که [بر ضد قرآن و پیامبر] نیرنگ های بد به کار گرفتند، ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید. (۴۵)

تفسیر:

«مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ»: توطئه بدی‌ها را چیدند. توطیه‌ها و نیرنگ های زشت و بدی راپلان و پی ریزی کردند. کلمه «السَّيِّئَاتِ» صفت موصوف محذوف «الْمَكَرَاتِ» است، یعنی: «مَكَرُوا الْمَكَرَاتِ السَّيِّئَاتِ». یا این که مفعول فعل «مَكَرُوا» است اگر به معنی «عَمِلُوا» باشد. «يَخْسِفُ»: به زمین فرو ببرد (ملاحظه شود سوره: قصص آیات 81 و 82).

توطئه‌گران علیه دین بدانند که مکر و حیل‌های آنان، در برابر علم و قدرت الهی، پوچ و بی اثر است. یعنی آیا آن‌ده از کافران که در باره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم، نیرنگ به کار بردند و در دار الندوه دست به توطئه و پلان قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طرح ریزی کردند، مطمئن هستند که خدا مثل قارون آنها را در زمین فرو نمی برد؟

«أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ(45)»: زمان و مکان و نوع قهر الهی در دنیا قابل پیش‌بینی نیست که امکان فرار از آن وجود داشته باشد. این عذاب میتواند، یا در حالت امنیت و آسایش و یا هم بطور ناگهانی و یا هم به طور غیر منتظره و بدون آگاهی از مسیر و جهت آن با عذاب مواجه شوند؟

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ(۴۶)

یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت فزونتر) در رفت آمدند دامن شان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند. (۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَقْلِبُهُمْ»: رفت و آمد برای امور تجارت و سوداگری. وسعی و تلاش برای کسب. «فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»: (ملاحظه شود سوره های: أنعام/134، یونس/53، هود/20 و 33، توبه/2 و 3). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

آیه مبارکه این فهم را میرساند که: نزول عذاب، ناگهانی و در هر حال و شرایطی است. (فرق نمی کند که انسان در سفر باشد، یا هم در وطن باشد، فرق نمی کند، انسان در خواب باشد، و یا هم در بیداری، چه در راه رفتن باشد و یا هم ایستاده،...) بصورت کل باید بعرض رسانید که هیچ شخصی و یا هم هیچ عاملی مانع قهر الهی شده نمی تواند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (۴۷)

یا بطور تدریجی با هشدارهای خوف انگیز آنها را گرفتار سازد چرا که پروردگار رؤف و رحیم است. (۴۷).

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَخَوُّفٌ»: بمعنی خوف و ترس و همچنان بمعنی کم و کاست در اموال و اولاد نیز آمده است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ»: یا این که آنان را در حالی نابود کند که از نزول عذاب در خوف و هراسند و منتظر آن هستند. که هر لحظه انتظار دارند که طوفان، مرگ، تباهی و نقصان جا و جایاد به سراغشان آید؟

ابن کثیر فرموده است: چنین عذابی شدیدتر و دردناکتر است؛ زیرا انتظار تحقق امری همراه با مستولی شدن ترس و هراس بسیار رنج آور است. (مختصر ۳۳۳/۲).

در برخی از اوقات همین رعب و ترس از عذاب خودش مایه‌ی هلاکت انسان میگردد. «فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (47)»: و در برخی از اوقات تأخیر در عذاب و مهلت دادن به گنهکاران، بخاطر لطف اوست تا توبه کنند.

یعنی خدای متعال به خلشش رؤف است، بناءً نافرمانان را مهلت داده و به شتاب در مجازات اش اقدام نمی کند، بلکه کفار را در این سرای دنیا از برخورداری ها بهره‌مند میسازد، او به خلق مهربان است، پس حجت را بر آنان برپا داشته، راه را برایشان روشن میسازد و در مهلت هم برایشان تأخیر روا میدارد.

خواننده محترم!

از فحوای آیات متبرکه (45-47) این سوره مبارکه در مییابیم که خداوند متعال در این آیات، چهار نوع عذاب برای توطئه‌گران علیه دین، مطرح نموده است:

اول: عذاب زمینی «يَخْسِفُ... بِهِمُ الْأَرْضُ» «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنانکه قارون را فرو برد؟

دوم: عذاب آسمانی: «یا از آن جایی که نمی دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب برآنان بیاید» چنانکه الله متعال با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ در آن زمان چنین کرد؟

سوم: عذاب ناگهانی: «يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ» «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشت شان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید

بدانند که به وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند. **چهارم:** عذاب روحی: «يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» «یا آنان را در حالیکه وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدار شدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این که سرانجام یکباره بر همگی شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر (رض) بر منبر از اصحاب کرام سؤال کرد: در تفسیر «أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» [النحل: 47] چه میگویید؟ اصحاب کرام ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی.

«همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است» لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلتان می دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾

آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده میکنند! (۴۸)

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»: آیا آن کافران پند نمی گیرند و قدرت الله متعال را در نمی یابند که هر چه را خلق کرده است از قبیل کوه و درخت و سنگ، آسمان، زمین، دریاها، آبشار، آفتاب، مهتاب، نهرها، کوهها، ستارگان، شب و روز، درختان و میوه ها که «يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ»، به این ترتیب نه فقط خود اشیاء، بلکه آثار و لوازم و خواص اشیاء، همچون سایه آنها، در برابر خداوند خاضع و فرمانبردار آند. مانند سایه های آنها همراه با حرکت آفتاب در روز و حرکت مهتاب در شب، به راست و چپ در گردش و گرایش اند فکر نمی کنند؟

اگر اشیای هستی، حتی سایه آنها، در برابر خداوند ساجد و خاضع آند، چرا بشر نباشد. «وَهُمْ دَاخِرُونَ (48)» در همان حال کمال فروتنی و کوچکی از خود نشان میدهند، یعنی: سجده میکنند در حالیکه برای حق تعالی فروتن و خوار شده اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده اند بدین ترتیب معلوم میشود که تمام این پدیده ها تسلیم قدرت و اراده ی الله متعال میباشند و تدبیر او را می پذیرند، پس آن کافران چگونه در اطاعتش تکبر و نخوت نشان می دهند؟ سجده و تسبیح تمام هستی از روی شعور است، گرچه ما آن را درک نمیکنیم. گفتنی است که در آیه متذکره اشاره به سجده جمادات بعمل آمده است، سپس حق تعالی از سجده جانداران چنین یادآوری بعمل آورده میفرماید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾

(نه تنها سایه ها بلکه) تمام آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان، برای الله سجده میکنند و هیچگونه تکبری ندارند. (۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«دَابَّةٌ»: جنبنده. رونده، به جاننداری گفته میشود که از مکانی به مکان دیگر حرکت کند و منتقل شود. این کلمه بر انسان و حیوان و جنّ اطلاق میشود، ولی به فرشتگان گفته نمی شود. (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 164، هود آیات 6 و 56).

«مِن دَابَّةٍ»: برخی این قید را برای «مَا فِي الْأَرْضِ» میدانند، ولی به دلیل آیه های دیگر مربوط به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» به طور کلی است (شوری / 29، حج / 18). «الْمَلَائِكَةُ»: ذکر خاصّ فرشتگان با وجود دخول در کلمه عام (ما) برای بزرگداشت فرشتگان و این که آنان نوعی از آفریدگانند که در ماهیت جدای از جنبندگانند.

تفسیر:

یعنی و هر آنچه در آسمان ها و در زمین از جنبندگان اند تنها برای خدای یگانه سجده میکنند و فرشتگان نیز در تواضع و ذلّت و شکستگی کامل برای او سجده و راند و تکبر نمی ورزند. فرشتگان را مخصوصاً به خاطر فرمان پذیری مطلق و قدر و جلال جایگاه شان یاد کرد. پس جز نافرمانان جن و بنی آدم، دیگر هیچ کس از سجده برای الله متعال اِبا نیاورده است. هدف از سجده ی تمام موجودات آسمانی و زمینی یا خضوع تکوینی و تسلیم بودن آنها در برابر قوانین هستی است و یا آنکه مراد سجده ای برخاسته از درك و شعور است، که ظاهر آیات، دومی است، گرچه از درك و شعور ما خارج است! اگر همه موجودات، همانند فرشتگان، در برابر خدا خاضع و ساجداند، چرا ما انسانها سجده نکنیم و استکبار ورزیم. از ظاهر آیه چنین فهمیده میشود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده ای و جنبنده ساکن است.

«وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۴۹): فرشتگان تسلیم محض الله متعال هستند. در ضمن باید گفت که خوف و ترس ما از الله متعال، بخاطر گناهانمان است، اما ترس فرشتگان از پروردگار با عظمت، ناشی از مقام و عظمت پروردگار سبحان و تعالی است.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند، و آنچه را که به آنان دستور داده می شود، انجام میدهند. (۵۰)

تفسیر:

«مِن فَوْقِهِمْ»: مراد بالا بودن حسی و مکانی نیست، بلکه مراد برتری و والائی مقامی است (ملاحظه شود: سوره أنعام آیه: 61، أعراف آیه: 127).

فرشتگان نه در ذات، روحیه ی استکبار دارند و نه در عمل، فرشتگان از پروردگار برتر و بالاتر خویش می ترسند فرشتگان، مأموران الهی و مکلف هستند و فرشتگان هر آنچه را که الله متعال به آنان دستور و هدایت میفرماید انجام می دهند، نه از فرمان عصیان می ورزند و نه از آن تجاوز می کنند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 62) مطالب ذیل به بیان گرفته میشود:

الف: خودداری از شرک و دوگانگی و این که تمام هستی از آن الله است و او از همه بی نیاز است و بسیاری از مردم بر سر دوراهی سرا سیمگی قرار دارند و سرگردانند؛ چون هرگاه زیان و آسیبی برای شان برسد، به بارگاه پروردگار به زاری و تضرع می پردازند

و فریاد سر میدهند، وقتی آسیب و مشکلات از ایشان برطرف شد، باز بر کفر و نافرمانی پا فشاری می نمایند.

ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است.

ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛ هرچند کفر پیشه و بدکاره اند، تافضل و رحمت و بزرگی اش را بنمایاند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإَيَّيَّ فَارْهَبُونِ ﴿٥١﴾

و الله [فرمان قاطعانه] داده دو معبود برای خود نگیرید، معبود (شما) تنها یکی است، پس تنها از من بترسید. (۵۱)

تفسیر:

عبادت و پرستش دو معبود بصورت مطلق باطل می باشد، چه رسد به چندین معبود که برخی از بندگان برای خود انتخاب مینمایند: طوریکه میفرماید: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» الله متعال بر زبان پیامبرانش به بندگان خویش هدایت و دستور فرموده است که دو معبود را پرستش نکنید؛ بلکه باید فقط و فقط خدای یگانه و یکتا را بپرستند؛

مراد از اینکه دو خدا نگیرید، آن نیست که دو خدا گرفتن ممنوع و سه خدا جایز است، بلکه اولاً نفی اقل، نفی اکثر را هم در خود دارد و ثانیاً شاید منظور آیه، عقیده مشرکان باشد که میگفتند: يك خدای خالق داریم و يك خدای ربّ و مدبّر، و عبادت های خود را برای خدای ربّ انجام می دادند.

همچنان باید گفت که: ثنویّت و اعتقاد به دو منشأ تدبیر برای عالم، یکی خیر و یکی شرّ در اصل باطل است. «إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» زیرا خدایی جز او نبوده و معبود راستینی جز او وجود ندارد وی را شریکی نیست؛ «فَإَيَّيَّ فَارْهَبُونِ (51)» پس بر ای شان است که فقط از وی بترسند نه از ماسوايش.

آگاه و مطلع باشید که: ترس از غیر الله سبحانه و تعالی شرك است: از مفاد آیه کریمه میتوان چنین استنباط کرد که: جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر الله اساساً وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع و طرد نماید. زیرا پرستش و بندگی تنها و تنها در برابر خالق یکتا جایز است قابل تذکر است که ترس بشر در امورات دنیوی بحث جداگانه میباشد. «ترس از پادشاه ظالم، و دزدان و حیوانات درنده» بحث جداگانه میباشد.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾

آنچه در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و نیز دین ثابت و پایدار مخصوص اوست؛ پس آیا از غیر الله می ترسید؟ (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدِّينُ»: دین و شریعت. قوانین و سنن. اطاعت و انقیاد «وَ اصْبَاءً»: همیشه و همواره (ملاحظه شود سوره صافات / 9). واجب و لازم. خالصانه. این کلمه حال (الدِّينُ) است.

دین: در آیه مبارکه به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابر این، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این طاعت از وی در زمانی قطع میشود؛ یا با زوال یا با ناکامی اش، بجز الله متعال چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به طور زوال ناپذیری همیشه برایش دوام دارد.

تفسیر:

«وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست، در ملک،

در آفرینش و دربندگی یعنی و هر آنچه در آسمان‌ها و در زمین است در آفرینش، ملک، روزی دهی، تدبیر و کارگردانی تنها و تنها از آن خداوند متعال است، تمام موجودات آسمان‌ها و زمین را او خلق کرده و ملک و بنده‌ی او می‌باشند.

«وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا»: و دین خالص و آیین همیشگی و پایدار نیز از آن اوست، پرستش و بندگی، تنها در برابر خالق یکتا جایز است.

«وَاصِبًا»: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود. فقط او باید پرستیده شود و به طور دایم تسلیم او شد؛ چرا که فقط او معبود حقیقی است و اطاعت محض مر او را سزد.

«أَفَعَيِّرَ اللَّهُ تَتَقُونَ (52)»: همزه برای استفهام انکاری و توبیخ آمده است؛ یعنی چگونه از غیر او پرهیز کرده و می‌ترسید در صورتی که تمام سود و زیان‌ها در دست توانمند او قرار دارد؟ یعنی: آیا از کسانی غیر الله متعال که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سرایش زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»: ای انسان! هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است از قبیل روزی و نعمت و عافیت و پیروزی، عموماً از فضل و احسان الله سرچشمه گرفته است.

پس آیا برای شما درست است که از غیر وی ترسیده و دیگران را بپرستید حال آنکه او به پرستش سزاوارتر و به یگانه خواندن اولی است؟

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوُونَ (۵۳)

و آنچه از نعمت‌ها در دسترس شماست همه از سوی الله است، باز چون زیان و ضرری به شما رسد، به سوی او می‌نالید. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَجَاوُونَ»: ناله و فریاد سر می‌دهید و متضرر عانه کمک می‌طلبید. از مصدر (جَوَّار) به معنی هُرا و آوای و حوش و چهارپایان است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

همه‌ی نعمت‌ها، حتی آنچه که در نظر شما ناچیز است، به اراده‌ی الهی به شما داده شده است طوری که می‌فرماید: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» ای انسان! هر نعمتی که دارید، هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است، اعم از نعمت‌های آشکار و پنهان و بزرگ و کوچک؛ مانند هدایت، امنیت خوش نامی و خوش فرجامی، مال، فرزند و غیره... همه مخصوصاً و منحصر از آن حق تعالی است، زیرا نعمت بخش حقیقی که بر شما از فضل خویش سرازیر ساخته اوست نه غیر وی.

باید گفت که: هم نعمت‌ها از اوست، هم در خطر‌ها، تنها پناهگاه اوست. طوری که آمده است: «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوُونَ (53)» باید گفت که: انسان مخلوق ضعیف است و با کوچکترین تماس سختی و مصیبت، درمانده می‌شود. آنگاه هر وقت ناراحتی و مصیبتی برایتان پیش آید، و یا زمانی که بلا بر شما فرود آید و آسیبی به شما برسد، یا مریضی و سایر ناراحتی و مشکلات به سراغ شما آمده، و یا هم فقر و تنگدستی گریبان‌گیرتان گردد، جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی‌خوانید، در وقت سختی‌ها به بارگاه او ضجّه و ناله دعا سر داده و زار زار با او راز می‌گویید.

«ضر»: به نگرانی، مریضی و یا هم بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

قابل تذکر است که مفهوم این آیه مبارکه: در آیات دیگر قرآن عظیم الشأن نیز تکرار شده است، بطور مثال در آیهی 67 سوره اسراء آمده است: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» هرگاه در وسط بحر با خطری مواجه شوید، جز او هر چه را در خیال خود می خواندید، محو شود، ولی همین که او شما را به خشکی رساند، روی گردان شده و کفران نعمت می کنید.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴)

سپس هنگامیکه الله زیان را از شما دور کند [برخلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می آرند. (۵۴)

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: یعنی این که بعد از نجات یافتن از بلا، برگشتن به شرک و کفر تعجب آور است. (تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۰)

باید گفت که: ایمان واستغاثه به خداوند، نباید موسمی ومقطعی و یا باصطلاح برای چند روز و یا هم مدت معینی باشد. طوریکه درآیه متبرکه میفرماید: یعنی اینکه بعد از اینکه آن سختی ها و بلاها را از شما برطرف کرد و بعد از سختی آسانی را جایگزین ساخت آنگاه گروهی از شما غیر خدای سبحان را با وی شریک آورده، دیگران را پرستش نموده، نعمت هایش را انکار و احسانش را ناپسندی و کفران میکنند.

ابوالثناء سید محمود شهاب الدین آلوسی (۱۲۱۷-۱۲۷۰ق)، مفسر وفقهی مشهور جهان اسلام میفرماید: «کردار و رفتار بسیاری از عامه ی مردم امروزی که به کسانی غیر از ذات کردگار پناه میبرند و مدد می جویند، و از پناه جستن به پیشگاه آفریدگار امتناع می ورزند؛ نشان سفاکت و گمراهی نوینی است که از گمراهی پیشین گذشتگان بسی بدتر و ناپسندتر است و پوست و موی بدن انسان مؤمن از شنیدن آن به لرزه در می آید.

برخی از متشخصین (پیرنماها)، آنانکه خود را دلسوز جلوه میدهند، وقتی کودک بودم، به من میگفتند: احتیاط کن! هرگاه دچار مصیبت و رنجی شدی، حل آنرا از خدا مطلب؛ و او را به فریاد خود مخوان زیرا الله برای برطرف کردنش شتاب نمی ورزد و به فریادت نمی آید و به حال سخت و مشکل تو-در آن هنگام اهمیت نمیدهد. باید از اولیای پیشین پناه و التماس کنی و دست به دامن شوی؛ چون آنان به سرعت به فریادت می آیند و مشکلات را میکشایند و به وضع تنگ واسفبار تو اهمیت میدهند(!) اما گوشم آنرا پس داد و به دور انداخت، چشمم اشک ریخت و از بارگاه پروردگارم مسألت کردم تا مرا و همه ی مسلمانان راستین را از امثال این گمراهی آشکار، رستگار فرماید. (با کمال تأسف بسیاری از پیر نمایان و متشیخان دلسوزنمای زمان حاضر هم، سخنانی شرک آلود و توهمات واهی را در دل دارند.» [تفسیر روح المعانی، ج ۷، جزء ۱۴، ص ۱۶۶] [تفسیر مراغی به نقل از الوسی].

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

(بگذار) نعمتهائی را که به آنها داده ایم ناشکری کنند و چند روزی (از این متاع دنیا) برخوردار شوید، پس به زودی خواهید دانست (که چه سرنوشت سیاهی دارید!) (۵۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ»: بگذار کفران وناسپاسی چیزهائی را بکنند که برای شان داده ایم. بگذار نعمت هائی را که به آنان اعطا نموده ایم نادیده بگیرند. لام آن لام عاقبت، وکفران به معنی ناسپاسی و انکار است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ»: بگذار نعمت‌ها و احسان‌های بزرگ که از آن برخوردار گردیده اند انکار کنند، بگذار از دنیای فانی ناپایدار خود برخوردار شوند؛ «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (55)»: اما باید بدانند که؛ به زودی عملکرد بدشان در روز حساب برای شان آشکار خواهد شد آن روز که عذاب اخرات را می‌چشند. ولی نباید فراموش کنند که: پایان کامیابی‌های کفرآلود، همانا قهر و غضب الهی است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶)

و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم نصیبی برای آنچه (بتهایی که چیزی) نمیدانند مقرر میکنند. قسم به الله از آنچه به دروغ افتراء میکردید، پرسیده خواهید شد. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَعْلَمُونَ»: بت‌ها نمی‌دانند. کافران دلیل و حجتی بر الوهیت بُتها ندارند. کافران هیچگونه سود و زبانی از بت‌ها که پرستش میکنند سراغ ندارند و هیچگونه فایده‌ای را از آنان بدست آورده نمی‌توانند.

تفسیر:

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ»: در این هیچ جای شکی نیست که: هرچه داریم از جانب الله متعال است، که نباید برای غیر او در این اموال سهمی قرار دهیم. در این آیه مبارکه به فهم عالی اشاره می‌نماید که: از جمله کارهای زشت مشرکان اینست که: بخشی از اموالی را که حق تعالی به ایشان روزی داده است، آنرا برای کسب رضایتمندی بتانی که از آن هیچ سود و زبانی متصور نیست نذر و به مصرف میرسانند، یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان بر طرف و دفع سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت و جوهر آنها را نمی‌دانند، یک بخش از اموالی خویش را که خداوند متعال بمثابه روزی برای شان قرار داده، بخاطر کسب به اصطلاح رضایتمندی بتها، در اختیار بتهای خویش به شکل نذرانه قرار میدهند. این سهم و نذرانه شامل حیوانات و محصولات زراعتی میگردد. قابل تذکر است که مشرکان برای همین بتان خویش هیچگونه دلیل و برهانی برای خدا بودنشان هم در اختیار ندارند. (بنا به قولی برای خدایان ساختگی که جمادند و چیزی نمی‌دانند، سهمی معین کرده‌اند).

«تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (56)»: ای مشرکان! به خدا قسم که در روز قیامت از این دروغ، افترای و بهتان که عبادت رحمان را به بتان و شیطان صرف کردید، از شما پرسیده خواهد شد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷)

ودختران را [به عنوان فرزند] برای خدا قرار میدهند، او منزّه [از توالد و تناسل] است؛ ولی برای خودشان آنچه را که [از پسران] میل دارند [به عنوان فرزند قرار می‌دهند]. (۵۷)

«الْبَنَاتِ»: دختران. مراد فرشتگان است که کافران آنها را دختران الله متعال بشمار می‌آورند. ملاحظه شود سوره: (انعام/100) وایشان را می‌پرستیدند ملاحظه شود سوره (سبا آیات 40 و 41).

تفسیر:

کفار به دروغ دختران را به الله سبحان و تعالی منسوب می‌ساختند و میگفتند: فرشتگان

دختران الله متعال اند. درحالیکه حق تعالی از داشتن فرزند منزّه است. آنان برای خود پسران را که برای شان علاقه داشتند منسوب به خود و دختران را بحیث فرزندان الله اختصاص می دادند. طوریکه در (آیه 19/سوره ی زخرف) میفرماید: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا»: آنان در داشتن این اعتقاد سه انحراف را مرتکب میشدند.

اولین انحراف شان این بود که: برای الله متعال به داشتن فرزند قائل میشوند، در حالیکه حکم صریح قرآن عظیم الشان همین است که: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» (سوره اخلاص آیه: 3) (فرزند نیاورده و فرزند کسی نیست). باید گفت که: رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را خلق می کند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالیکه هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لَمْ يَلِدْ» که به معنای نداشتن فرزند است، مقدّم بر «لَمْ يُولَدْ» آمده است. بصورت کل این آیه مبارکه: عقیده مسیحیت که عیسی را فرزند خدا می دانند و هم عقیده یهود که عزیر را فرزند خدا میدانستند و هم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، رد می کند.

باید گفت که: صَمَدِیّت و بی نیازی الله سبحان و تعالی از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» در ضمن باید گفت که: خداوند علّتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «وَ لَمْ يُولَدْ» و مولود، معلول است و نمیتواند خدا باشد. «وَ لَمْ يُولَدْ».

دوهمین انحراف شان این بود که: مشرکان ملائکه را دختر می پنداشتند، در حالیکه ملائکه دختر و پسر ندارند.

سومین انحراف مشرکان این بود: دختران را که مایه ننگ میدانستند، آن را به الله متعال نسبت میدادند! «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (سوره اسراء/ آیه 40) (آیا (می پندارید)

پروردگارتان شما را با داشتن پسران برگزیده و خودش از فرشتگان، دخترانی گرفته است؟ همانا شما سخن (و تهمت) بزرگی میگویید).

قابل یاد آوری است که: همین انحراف در عقیده است که آثار و پیامد منفی و خطرناک خویش را در انحراف جامعه و جهان بینبها و اندیشه ها و آداب و رسوم آن نشان میدهد.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد، و درویش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!! (۵۸)

تفسیر:

بایدگفت که: تحقیر و پست شمردن دختر، فکر جاهلی و خرافی است. ادیان ابرهیم، و بخصوص دین مقدس اسلام؛ عقاید خرافی جاهلیت را درمورد دختر وزن، محکوم میکنند طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ» اگر به یکی از کافران رابه ولادت دختر مژده بدهند «ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» چهره اش از غم و اندوه سیاه و دگرگون میشود. امام قرطبی گفته است: کنایه از غم و اندوه است نه سیاهی. عرب می گویند: هرکس با مشکلی روبرو شود سیمایش سیاه میشود. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۱۶). «وَ هُوَ كَظِيمٌ (58)» قلبش از کین و غیظ لبریز است.

تتفر أعراب جاهلیت از داشتن دختر:

در مورد اینکه چرا أعراب جاهلیت از داشتن دختر تتفر داشتند میتوان به چند نکته ذیل اشاره بعمل آورد:

دختر نقش اقتصادی و تولیدی نداشته و بار زندگی بوده است.
در جنگ که سرنوشت قبیله به آن گره میخورد. دختر قدرت جنگیدن و دفاع فیزیکی را مانند مرد نداشته است.
در جنگ‌ها، اکثر دختران به أسارت گرفته میشدند و مورد اذیت بیشتر و تجاوز شنیع تر دشمن قرار می‌گرفتند.

بر خلاف تفکر جاهلی، اسلام برای دختر، ارزش زیادی قائل شده است.
دین مقدس اسلام یک‌هزار و چهارصد سال قبل قانون را وضع نمود، که بشریت امروزی که داد از عدالت، مساوات و آزادی و دموکراسی، میزنند تا هنوز توانمندی وضع چنین قانون رابدست نیآورده‌اند. اسلام با قوانین ایکه پروردگار با عظمت ما در مورد مقام انسان و بخصوص مقام والای زن و روشن کردن رسالت مرد وزن در جامعه و خانواده، ارشاد فرموده است: قسمت ازین قانون الهی و آسمانی در (آیه ۳۲ / سورة نساء) با زیبایی خاص آن چنین بیان گردیده است: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ» (مردان از آنچه کسب میکنند و به دست می‌آورند بهره‌ای است). پیامبر اسلام یک‌هزار چهارصد سال قبل اعلام داشت: «النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَاسْنَانِ الْمَشْطِ» (مردم) زن و مرد (ما نند دندان‌های شانه با هم برابر اند. و هیچگونه تفاوت بین شان وجود، ندارد.

يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

به سبب مژده بدی که به او داده اند، از قوم و قبیله اش [درجاییکه او را نبینند] پنهان میشود [و نسبت به این پیش آمد در اندیشه ای سخت فرو میرود که] آیا آن دختر را با خواری نگهدارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! که [نسبت به دختران] چه بد قضاوت می‌کردند. (۵۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يَتَوَارَى»: خود را نهان و از دید مردم پت و پنهان می‌سازد. «هُون»: خواری و رسوائی «يَدُسُّهُ»: زنده بگورش کند. دفن و پنهانش سازد.

تفسیر:

باتأسف بایدگفت: در طول تاریخ بشریت گاهی بزرگترین جنایت‌ها، زیر پوشش مقدس‌ترین شعارها صورت می‌گیرد. طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» از بیم ننگ ناشی از تولد دختر، خود را پنهان میکند. از قوم و قبیله خود غایب میشود و از آنان روی میپوشاند تولد دختر را مصیبت بحساب آورده نه عطیه‌ی الهی. سپس در این‌که چه باید بکند به فکر فرو می‌رود.

«أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ»: به سبب عار و ننگی که در نهاد خود به خاطر نوزاد دخترش می‌یابد و در این حال متردد است که آیا دختر را زنده گذاشته و بر این خواری و خفت شکبیا باشد یا که او را از بیم عار، زنده در خاک پنهان کند؟ یعنی: به تأمل فرو میرود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را

نگهدارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده به‌گور دفن کند؟.

آیا این دختر را باخفت و خواری نگهدارد یا این که او را در خاک دفن کند؟
«أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (59)»: آگاه باشید که الله متعال این فیصله مشرکین را که؛ دختران را به الله متعال و پسران را به خود منسوب ساخته‌اند سخت تقبیح میکند.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که الله سبحان و تعالی بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ میشود».

خواننده محترم!

باید گفت مطابق مفاد آیات متذکر برای شخصی مسلمان جایز نیست که تولد دختر را برای خود ذلت و مصیبت بشمارد، و حتی همچو تصور کردن اصلاً جایز نمی‌باشد.

در تفسیر روح البیان به حواله شرعی آمده است که مسلمان باید از تولد دختر بیشتر اظهار مسرت کند، تا که این مخالفت با اهل جاهلیت باشد، در حدیث شریف آمده است که آن زن بسیار مبارک می‌باشد که اولین بار دختر بزاید، و در تقدیم اُنات در آیه 49 سوره شوری آمده است: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوَر» (فرمان روایی آسمانها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می‌آفریند، به هر که بخواهد دختران بخشد و به هر که بخواهد پسران بخشد).

هم بدین مطلب اشاره شده است، که تولد دختر برای اولین بار افضل است.
و در حدیث آمده است که چون یکی از این دختران داشته باشد، و باز به او احسان کند، پس این دختران میان او و جهنم حایل خواهند شد. (روح البیان).

خلاصه اینکه بد پنداشتن تولد دختر، رسم بد زمان جاهلیت است، و مسلمانان باید از آن اجتناب ورزند و در مقابل وعده الهی باید مطمئن و مسرور باشند. والله اعلم.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، صفات زشت [وسیرت بد] است، و صفات برتر و والا برای الله است و او غالب باحکمت است. (۶۰)

تفسیر:

زیبایی انسانها به ایمان و عقیده شان است، ولی اگر ایمان انسان زایل شود، او بمثابه جراثیم و میکروب خطرناکی بدی ها مبدل میگردد، قابل تذکر است که: منشأ و اساس همه‌ی زشتی‌ها و بدی‌ها در بین انسانها، همانا انکار ورزیدن به قیامت و روز جزا است، طوریکه خداوند متعال در آیه متبرکه میفرماید: «لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ» آنان که آخرت را تصدیق نمیکنند و از روی نادانی و جهالت فرشتگان رادختران الله متعال نسبت میدهند. یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به الله سبحان و تعالی است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف میکنند. «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» صفت والا و عالی از آن خدای عز وجل میباشد که دارای کمال مطلق است و از صفات مخلوقات منزّه و مبرا است. این وصف عبارت است از: بی نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش،

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (60)» و او با عزت و با حکمت است (و میتواند هرکاری را بکند و

کارهایش از روی حکمت است). و طوریکه که گفتیم عزّت و قدرت خداوند، همراه حکمت است، اوست عزیز یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف میباشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت میدهد.

الله متعال میتواند انسانها را در برابر ظلم و ستمشان بگیرد و کیفر دهد. اگر چنین کند زمین را بر روی ایشان خراب میکند. ولیکن حکمت او اقتضاء میکند که آنان را تا مدت معینی که سررسید عمر ایشان است، به تأخیر بیندازد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

و اگر خدا مردم را به سبب ظلمشان مؤاخذه کند، هیچ جنبنده‌ای را [که مستحق مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمیگذاشت، ولی آنان را تا مدتی معین مهلت میدهد، پس چون وقت مقرر آنان برسد لحظه‌ای (أجلشان) به تأخیر نمی افتد، و لحظه‌ای نیز پیش نمی شود. (۶۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: سزای الهی، براساس ظلم خود انسانها است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» اگر خداوند متعال باکافران، مطابق کفر و نافرمانی انسان را به سزای ظلم شان مؤاخذه میکرد. و در دادن سزا شتاب به خرج بدهد. (مراد از مردم در آیه مبارکه، کفار یا تمام گنهکاران اند).

«ما تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» هیچ موجود زنده‌ای اعم از انسان و حیوان بر روی زمین باقی نمیماند. بصورت قطع تمام کسانی را که بر روی زمین آند فنا مینماید و هیچ جنبنده‌ای را [که مستحق مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمی گذاشت.

«وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» اساساً باید گفت که: سنت الهی بر مهلت دادن و تأخیر در مجازات است. همچنان در کار الله متعال؛ إمهال، هست، اما إهمال نیست. مجازات الهی دیر و زود واقع میگردد. ولی حکمت پروردگار با عظمت اقتضاء میکند که کیفر آنها را تا مدتی معین به تأخیر اندازد. ولی نباید فراموش کرد طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: مهلت خداوند، هم أجل و اندازه ای دارد.

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (61)» اما هر گاه آن زمان معین و معیاد مقرر شده ای که برای نابودی آنها تعیین شده است، فرا برسد.

حتی مدتی کوتاه و ناچیز هم تأخیر و تقدیم نخواهند داشت. طوریکه در (آیه 59/سوره کهف) میفرماید: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» (و (مردم) آن آبادی‌ها را هنگامیکه ستم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم).

طوریکه گفته شد که: قانون کلی الله متعال، تأخیر در عذاب است، ولی در برخی از اوقات خداوند متعال، ظالمین را گوشمالی می دهد تا عبرتی برای سایر انسانها باشد. باید گفت که: مهلت خداوند متعال، بر اساس لطف او و برای توبه و جبران است، پس انسانها نباید به آن مغرور شوند. و از مهلت های الهی استفاده سوء بعمل آرند.

صحابی جلیل القدر، قتاده میگوید: «الله متعال در زمان نوح علیه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند جز آنچه در کشتی حمل شده بود همه را هلاک ساخت».

امام بیهقی نقل میکند: «ابو هریره (رض) از مردی شنید که می گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی رساند. پس در رد قول وی فرمود: به الله متعال قسم چنان نیست که تو می گویی بلکه حتی مرغان در آشیانه های خود به سبب ظلم ظالم می میرند».

در حدیث شریف آمده است: «چون الله متعال به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب در میرسد، لیکن پس از آن، آنان بر اساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می شوند».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مبحث..... کتاب خویش مینویسد: دلیل اینکه حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمی گذاشت، در حالیکه ستم فقط از بعضی صادر میشود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود میشوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده ها.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته ای است که الله متعال آنان را به بنده اش ارزانی میدارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا میکنند و دعای شان در حق وی، در قبرش به وی می پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنُهُمُ الْكُذْبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾

آنها برای الله چیزهایی قرار میدهند که خودشان از آن کراهت دارند (یعنی فرزندان دختر) با اینحال بدروغ میگویند سرانجام نیکی دارند، ناچار برای آنها آتش است و آنها از پیشگامان (در آتش دوزخ) هستند. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَصِفُ أَلْسِنُهُمُ الْكُذْبَ»: زبان هایشان آشکارا دروغ را بیان میدارد (کُذِبَ / آیه 36 ف، صَلَّتْ / آیه 50). «الْحُسْنَى»: سرانجام نیک. مراد سعادت و خوشبختی اخروی است که همانا جنت میباشد. «لَا جَرَمَ»: «حَقًّا». حتماً (هود آیه: 22). «مُفْرَطُونَ»: پیشگامان. جلو افتادگان. فراموش شدگان و از یاد رفتگان (اعراف آیه: 51، طه آیه: 126، جاثیه آیه: 34). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

این آیه مبارکه به همان تفکر خرافی مشرکان اشاره بعمل می آورد، که موضوعات آن در چند آیات قبلی همین سوره مطرح شد و آن اینکه مشرکان، فرشتگان را دختران الله بحساب می آوردند در حالیکه داشتن و منسوب ساختن دختر را برای خود مایه ی ننگ می شمردند، بالعکس به داشت پسر افتخار میکردند و آن را نعمتی بهتر از دختر معرفی می داشتند.

طوری که میفرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» و از جمله کارهای بدوشتشان این است که دختران را به الله متعال نسبت میدهند، این در حالی است که: از نسبت دادن آنها به خود نفرت دارند. «وَتَصِفُ أَلْسِنُهُمُ الْكُذْبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى» و زبان های شان چنین دروغ پردازی میکند که عاقبت به خیر آند و سر انجام نیک از آن ایشان است!

به تأسف باید گفت که: انسان در برخی از اوقات چنان دچار خیالات میشود که خیال و تصور میکند، برتر از دیگران است و عاقبتش بهتر از دیگران میباشد.

«لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ»: در حقیقت جایگاهی در آتش جهنم دارند که بالاتر از آن عذابی متصور نیست. «وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (62)» و شتابان و قبل از دیگران به آتش برده میشوند.

یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش میشوند (این نظر قتاده و حسن بصری است که مفرط از فرط برگرفته شده و به معنی کسی است که به سوی آب می شتابد. و مجاهد گفته است: مفرطون یعنی فراموش گشتگان در آتش).
«فرط»: چیزی است که پیش می افتد. و «مفرط» چیزی است که پیش افکنده میشود و به تأخیر انداخته نمیشود.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش بحث می نماید.

تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَهُمْ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

قسم به الله که پیغمبران را به سوی امتهایی که پیش از تو بودند فرستادیم. پس شیطان کارهایشان را در نظرشان زیبا جلوه داد، و امروز او ولی و سرپرستشان است، و مجازات دردناک برای آنها است. (۶۳)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: آشنایی با تاریخ و اقوام گذشته، عامل صبر و تحمل و درس عبرتی بس بزرگی برای انسانها می باشد.

از فحوای آیه مبارکه چنین هویدا است: که این آیه در مقام تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم است. که ای پیامبر از بی توجهی و روی گردانی مردم نسبت به او و بخصوص ارشادات دین مقدس اسلام نگران مباش، زیرا همه ی پیامبران الهی با همچو انسانها در طول تاریخ مواجه بوده اند.

طوری که میفرماید: «تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ»: ای محمد! قسم به الله متعال قبل از تو پیامبرانی را در میان اقوامشان مبعوث نمودیم، اما شیطان بت پرستی را برای شان آراست، راه نفوذ شیطان، همانا جلوه دادن وزینت دادن زشتی ها و توجیه انحرافات است، و آنها را از پرستش خدای رحمان بازداشت تا این که آنها به تکذیب پیامبران برخاستند و دلایل استوار و روشن آنها را رد کردند.
باید متذکر شد که: ولایت شیطان، ولایت لحظه ای نیست، بلکه شیطان هر روز بدنبال سلطه بر مردم است.

«فَهُمْ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ» پس امروز شیطان در دنیا ناصر و یاور آنها میباشد و چه بد یآوری است شیطان! «وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ (63)» و بر ایشان عذاب دوزخ است، عذابی که سخت پردرد و غیر قابل تحمل می باشد.

وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ اِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند. (۶۴)

تفسیر:

هدف از نزول قرآن عظیم الشان، جدا کردن حق از باطل است. طوری که میخوانیم: «وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ اِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» ای محمد! قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه عقاید و احکامی را که در آن ها اختلاف کرده اند، از توحید، معاد و سایر

عقاید و احکام شرعی برای امت توضیح دهی تا حق روشن شده و حجت برپا شود. باید متذکر شویم که: سرچشمه‌ی اختلافات، در بین انسانها همانا دوری از رهنمودهای پیامبران الهی و هدایات قرآن عظیم الشأن میباشد. باید گفت که: قرآن هم‌کتاب قضاوت بین حق و باطل، هم وسیله‌ی ارشاد و هم وسیله دریافت رحمت الهی است.

«و هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (64): و آن کسیکه الله متعال هدایتش را خواسته است راه یافته و او بر مؤمنان به این کتاب که در آن تدبیر کرده و به مجموعه تکالیف مندرج در آن عمل میکنند، رحم میکند. بناءً در می یابیم که: راه های نجات، سعادت، هدایت و رحمت همه و همه در قرآن عظیم الشأن است. و شرط دریافت هدایت و رحمت الهی، آن است که انسان زمینه سعادت را در خود کور نکرده باشد.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾

خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود (خشک شده را) زنده ساخت به یقین در این دلیل روشنی است برای قومی که (سخن الله را) میشنوند. (۶۵)

تفسیر:

در آیه قبلی، از نزول کتاب یعنی قرآن عظیم که مایه زنده شدن دلهاست، بحثی بعمل آمده بود، ولی در این آیه مبارکه از: نزول باران که سبب زنده شدن زمین است، بحث مینماید: طوریکه میفرماید: «وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» و تنها الله متعال که از ابر آبی فرودآورد و بآن گیاه سبز را از زمین خشک بیحاصل بیرون آورد. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» (65) بیگمان در فرود آورد آب از آسمان و رویاندن سبزه و احیا کردن زمین خشک، برهانی است روشن بر قدرت خدای حکیم آگاه و بر یگانگی یگانه یکتا، برای مردمی که موعظه‌ها را شنیده و در آنها تدبیر میکنند و بدانچه این موعظه‌ها دلالت می کند، عمل می نمایند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ﴿٦٦﴾

و البته در چهارپایان (شتر و گاو و گوسفند) برای شما عبرت است، از آنچه در شکمهایشان است از میان سرگین و خون، شیری خالص به شما می نوشانیم که برای نوشندگان خوشخور و گوارا است. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُسْقِيكُم»: به شما می نوشانیم. «بُطُونِهِ»: شکم های شان. «فَرْث»: علوفه جویده و نیمه هضم دستگاه هاضمه حیوان. علوفه‌ای که هنوز در داخل سیستم هاضمه یعنی معده ای حیوان باشد آن را (فَرْث) یعنی تفاله، میگویند، و پس از دفع از بدن حیوان آن را (رَوْت) یعنی سرگین می نامند. «مِنْ بَيْنِ رَوْتٍ وَ دَمٍ»: مراد این است که حیوان موادّ غذائی را میخورد و موادّ غذائی به (فَرْث)، و فَرْث به خون، و خون به شیر تبدیل میشود. «خَالِصًا»: صاف. «سَائِغًا»: گوارا. خوش آیند. «ترجمه معانی قرآن» .

تفسیر:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً»: ای انسان‌ها! در حقیقت این انعام یعنی «شتر و گاو و بز و گوسفند» برای شما مایه‌ی پند و عبرت هستند و عاقلان از آن پند میگیرند؛ زیرا خلق و تسخیر آنها در خدمت انسانها، دلیل بر قدرت و عظمت و یگانگی الله متعال می باشد.

این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است. «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» «به شما از آنچه در شکم هایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می نوشانیم که برای نوشندگان گوار است» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمیشود بلکه سهل و گوارا فرو میرود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می شود.

«مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا»: در بین سرگین و خون، شیر خالص و پاک و سودمند فراهم میکنیم. (زمخشری گفته است: آیه برای بیان عبرت است؛ چرا که خدا در بین سرگین و خون شیر خلق میکند که هردو درکنار آن قرار دارند و در بین آن دو بر اساس قدرت خدا برزخی قرار دارد که شیر، رنگ و طعم و بوی آن دو را نگیرد. پس باید گفت: پاک و منزّه همو است و چه با عظمت است قدرتش و چه لطیف است حکمتش برای کسی که عقل و اندیشه به کار ببرد. کشاف ۶۱۵/۲).

«سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» (66) یعنی در زیر شیر نابی که شما مینوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرار دارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آنکه خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده‌اند. حضرت عبدالله بن عباس (رض)، در باره بیرون آوردن شیر صاف از میان مدفوع و خون حیوان که علف میخورد و در معده او جمع میگردد، آن را می‌پزد، فضله آن در قعر معده می‌نشیند و بالای آن شیر و بالاتر از آن به خون تبدیل میشود، سپس قدرت الله سبحان و تعال این وظیفه را در جگر تغییر داده، هریکی را به جای خودش تقسیم میکند، خون را جدا کرده به رگها منتقل میکند، و شیر را جدا ساخته به پستان میرساند، و اکنون در معده تنها فضله باقی میماند که به صورت مدفوع خارج میشود. (صفوات النفاسیر).

خواننده محترم!

در تفسیر قرطبی آمده است که: حسن بصری فرموده است: استعمال غذای لذیذ و شیرین مخالف زهد نیست، به شرط که به روشی حلال به دست آورده شود، و در آن اسراف و زیاده خرجی بکار نرود. (صفوات النفاسیر).

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فيه وأطعنا خيراً منه». «بارخدا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن». اما چون شیر مینوشد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فيه وزدنا منه». «بار خدا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی‌گیرد».

در «تفسیر انوار القرآن» میخوانیم: در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی‌ای بحث میکند، که بشریت بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

و نیز از میوه‌های درختان خرما و انگور شراب میسازید و روزی پاک و حلال از آن میگیرید، البته در این نشانه ای است برای قومی که درک می‌کنند. (۶۷)

تفسیر:

آنچه الله سبحان و تعالی خلق نموده خوب است، این ماهستیم که آنها را در چه راهی به مصرف میرسانیم و یا چه کارهایی روی آنها انجام دهیم.

خواننده محترم!

در دو آیه قبلی بحث از آب و شیر بود که دو نوشیدنی طبیعی و مستقیم است. ولی در این آیه مبارکه بحث از نوشیدنی هایی است که از فشردن میوه ها بدست می آوریم. ملاحظه فرمایید: آنجا که دست الله متعال در کار است، همه لطف و صفاست، آب باران و شیر خالص، ولی ملاحظه می داریم، آنجا که دست بشر دخالت می کند، در برخی از اوقات رزق نیکو حاصل میشود ولی گاهی شراب که مایه ی فساد و تباهی است. از همین میوه ها تولید مییابد.

طوری که میخوانیم: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» ای مردم! از جمله نعمت هایی که خدا متعال به شما عطا کرده است این که از میوه های نخل و انگور، شراب مسکر می سازید.

«سکر»: شرابی است که مستی می آورد. و قابل یادآوری است که: هر چیزی که سبب مستی شود، رزق نیکو نیست.

امام طبری فرموده است: که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه ای است که از مستی آور بودن شراب یاد میکند. وبعد از آن شراب حرام شد. (تفسیر طبری ۱۴/۱۳۴).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی میکند».

علماء گفته اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می کند که شراب از رزق نیکو نیست.

«وَرِزْقًا حَسَنًا» روزی و خوراکی پاکیزه و لذت بخش برای خود می گیرید. ابن عباس (رض) گفته است: روزی نیکو عبارت است از میوه و ثمر حلال، و سکرآور عبارت است از ثمره ی حرام.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (67): بیگمان در این نعمت ها برای بندگانی که در موعظه ها تعقل کرده و از عبرت ها بهره میگیرند، دلیل و برهانی متجلی بر یگانگی خدای سبحان تعالی نهفته است.

ابن کثیر گفته است: یادآوری عقل در اینجا مناسب است؛ زیرا عقل شریف ترین و بهترین بخشش از وجود انسان است. از این رو الله متعال به منظور حفظ و صیانت عقل مسلمانان، مشروبات سکر آور را حرام کرده است. (تفسیر کبیر. ۲۰/۷۲).

بعد از این که خداوند متعال اخراج شیر را در بین سرگین و خون و اخراج روزی نیکو را از میوه های نخل و تاک یادآور شد، به موضوع اخراج عسل از زنبور عسل پرداخت که برای انسان شفا بخش است، در صورتی که زنبور عسل حشره ایست ضعیف و در وجود آن شگفتی های زیادی نهفته است، تمام این موارد بریگانگی و قدرت و عظمت خالق دلالت دارد. پس فرمود:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾
و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و از درختان و از آنچه مردم بنا میکنند، برای خود خانه ها بسازد. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَى»: الهام کرد. در فطرت زنبور عسل سرشت. مراد الهام غریزی است.

«أَوْحَى»: در اینجا به معنی اصطلاح خویش نیست، بلکه معنای لغوی است و آن این که، متکلم امر خاصی را به پنهانی چنان به مخاطب تفهیم کند، که دیگری آن را درک نکند. (تفسیر معارف القرآن).

تفسیر:

«النَّحْلُ»: زنبوران عسل. زنبور عسل از نظر عقل و فراست و حسن تدبیر خویش در میان تمام حیوانات ممتاز است، از اینجا است که الله سبحان و تعالی او را در شأنی ممتاز، مورد خطاب قرار داده است. و نسبت به سایر حیوانات به روش قانون کلی فرموده است، چنانکه در آیه 50 سوره طه آورده است. «اعطى كل شيء خلقه ثم هدى»: اما نسبت به این مخلوق بخصوص، به صورت خاص فرموده: «اوحى ربك» که اشاره به این است که آن در مقابل حیوانات دیگر از نظر عقل و شعور و دانش و فهم دارای مقام و جایگاه متمیزی میباشد، میتوان فهم و فراست زنبور عسل را از حسن نظام و حکومت او فهمید، که نظام زندگی این جاندار ضعیف، بر اصول سیاست و حکمرانی انسانی میچرخد، وکل نظام و نسق به دست زنبور بزرگی قرار میگیرد، که فرمانده همه زنبور ها میباشد، و به سبب تنظیم و تقسیم کار او همه نظام، صحیح و سالم می چرخد.

«يَعْرِشُونَ»: مردمان به صورت سقف میسازند. داربست‌هایی که انسان‌ها درست میکنند (سوره بقره آیه: 259، سوره انعام آیه: 141، سوره اعراف آیه: 137). شاید هم اشاره به صندوق‌هایی باشد که انسان‌ها می سازند و در مورد استفاده زنبوران عسل قرار میدهند.

باید گفت: که تعبیر «يعرشون» اکثراً در آن ساختمان‌های به‌کار می رود که از چوب ساخته می شوند. تلاش و حرکت حیوانات و انتخاب مسکن آنها بر اساس غریزه‌ای است که خداوند متعال در نهاد آنها قرار داده است.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: منظور از وحی الهام و هدایت است، یعنی الله تعالی منافع و مصالح زنبور عسل را به او الهام کرد و آن را به ساختن منازل شگفت انگیز درکوه و در جوف درخت و روزنه‌های کوه راهنمایی کرد تا به آن پناه برد.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سَبِيلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلَفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

آنگاه از (شیره‌ی) تمام میوه‌ها (و گله‌ها) بخور، سپس راه‌های هموار پروردگارت را در پیش گیری از شکم‌های زنبوران، نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می آید که در آن شفا برای مردم است. بی شک در این نشانه‌ای است برای مردمی که تفکر می‌کنند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلِي»: بخورید. استعمال مفرد مؤنث بدان خاطر است که (نَحْل) جمع (نَحْلَة) و مؤنث است. «فَاسْلُكِي»: راه بروید. بپیمائید. «ذُلًّا»: جمع ذُلُول، به معنی رام و مطیع. این کلمه میتواند حال (سُبُل) باشد که معنی چنین میشود: راه‌هایی که دقیق بوده و سهل و ساده در اختیار زنبوران عسل قرار میگیرد. یا اینکه حال ضمیر فاعلی در فعل «فَاسْلُكِي» باشد که معنی چنین میگردد: فرمانبردارانه راه‌هایی را طی کنید که خدا تعیین کرده است. «ترجمه معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که حرکت و رفتار حیوانات، و سایر حشرات مطابق به فرمان

الهی است، که به صورت غریزه در آنها می‌باشد.
در آیه مبارکه آمده است که: «ثُمَّ كَلَىٰ مِنْ كُلِّ النَّمْرَاتِ» و به زنبور عسل إلهام کرد که از هر میوه پاکیزه‌ای از شیرهای شیرین و تلخ و ترش تمام گل‌ها و میوه‌ها که دلخواه اش می‌باشد بخورد و الله متعال با قدرت خود آن را به عسل تبدیل میکند. پس در می‌یابیم که:
عسل، عصاره‌ی انواع میوه‌ها می‌باشد.

«فَاسْأَلْكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا» پس در طلب چراگاه راه‌هایی را در پیش گیر که پروردگارت برای تو اسان ساخته و تعیین نموده است، راه‌هایی که در رفت و برگشت تورا بامشکل مواجهه نمیسازد. و در این رفت و آمدها گم هم نمیشود.

در تفسیر این آیه مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است درکوه‌ها و جوف درختان بیوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راه‌های پروردگارت یعنی در آن مجاری‌ای بریز که خوردنی‌های آن مجاری به قدرت بی‌مثال ما از شیر به عسل تبدیل میشود. یا آنگاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالیکه به راه‌های پروردگارت باز گشته و هرگز آن راه‌ها را گم نمیکنی بلکه آنها را به طور رهبری شده می‌یابی.

«ذُلَالًا»: «رام شده» یعنی: به راه‌های پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی‌آنکه رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی‌آنکه راه را گم کند، یکر است به آشیانه خود بر می‌گردد.

در این آیه مبارکه به زیبایی خاصی به إعجاز خلقت چنین اشاره می‌دارد. که ما يك فابریکه بزرگی عسل سازی، درشکم یک حیوانی کوچک! مشاهده مینمایم: طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» سپس از شکمش عسلی رنگارنگ؛ صاف و ناب، سپید و زرد و سرخ خارج میشود که شادی بخش نگاه کنندگان و لذت بخش خورندگان است، در آن شفایی است برای بشر از هر آفت و هر مرض.

عسل طبیعی به رنگ‌های مختلفی است. «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» (رنگ‌های سفید، زرد، سرخ، که شاید این اختلاف رنگ‌ها بر اساس اختلاف رنگ گلها باشد که از آن تغذیه میشوند). قابل یادآوری است که در گیاهان و گلها، خواص درمانی است که از طریق عسل، شفای دردهای ما میشود. «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (ناگفته پیداست که عسل، شفای همه دردها نیست، لذا بصورت نکره «شِفَاءً» آمده است)

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود چگونه برای انسان شفا دربر دارد در حالیکه برای صفراء زیانبخش است؟ در جواب گفته میشود: خدا نگفته است برای تمام افراد انسان و تمام امراض و در همه حال شفا میباشد. بلکه از آنجایی که برای بعضی افراد و بعضی از امراض شفاء میباشد، درست است که به شفا دهنده موصوف شود. (زاد المسیر ۴/۲۲۸).
در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اُطْباى عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفیلوز و آب میباشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای امراض قلب، احتقان مخ (امراض واختلالات مغزی) والتهابات حادکلیوی (امراض التهابات گرده) می‌دانند.

همچنان بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که گفته است: شخصی به خدمت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برادرم به اسهال مبتلا است. پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدو فرمود: «إِسْقِهِ عَسَلًا»، عسل بدو بدهید.

آن شخص رفت و عسل به برادرش داد. سپس بیامد و گفت: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به برادرم عسل دادم. جز براسهالش نیفزود. فرمود: «إِذْهَبْ فَاسْقِهِ عَسَلًا». برو بدو غسل بده.

آن شخص رفت و عسل به برادر خود داد. باز هم آن شخص برگشت و گفت: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به برادرم عسل دادم. جز براسهالش نیفزود. فرمود: «صدق الله وكذب بطن اخيك إذهب فأسقِه عَسَلًا». خدا راست فرموده است و شکم برادرت دروغ گفته است. برو بدو غسل بده.

آن شخص رفت و به برادرش عسل داد، و شفاء پیدا کرد. آنچه ما را در این روایت خوشحال میکند، یقین پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. در برابر واقعیت عملی اسهال آن مرد، هر زمان که عسل را به برادرش داده است. این یقین هم سرانجام واقعیت آن را تصدیق نموده است. لازم است یقین مسلمان در هر مساله‌ای و در هر حقیقتی که در کتاب الله قرآن عظیم الشان آمده است این چنین باشد، هر چند که ظاهر امری که بدان واقعیت میگویند مخالف آن قضیه یا آن حقیقت باشد. چون واقعیت عاقبت بر می‌گردد و آن قضیه یا آن حقیقت را تصدیق میکند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (69) بیگمان در آفرینش زنبور عسل و خانه‌هایی که می‌سازد و میوه‌هایی که می‌خورد و شهدی که بیرون می‌آورد، برهانی است بزرگ بر قدرت «برای مردمی که تفکر میکنند» و افکارشان را در امر نگرش در صنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

باید گفت که: تمام درس‌ها و عبرت‌ها، برای کسانی است که اهل فکر و اندیشه باشند «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و گر نه هستند از انسانهای که؛ در تمام عمر از عسل استفاده میکنند ولی حاضر به چند دقیقه فکر درباره‌ی آن نیستند.

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه و در (آیه 66/ نحل)، خداوند متعال به دو نوع مایه حیاتی و نوشیدنی که از درون حیوانات است اشاره بعمل آورده است؛ یکی شیر و دیگری عسل. در (آیه 67، سوره نحل) خواندیم که انسان از میوه‌ها، وسیله مست‌کننده می‌سازد «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» ولی حیوان از ثمرات، عسل شفا بخش می‌سازد!!!

در نظام هدفدار و حکیمانه الهی، غفلت و بیکاری منفور است. لذا معمولاً هر کجا در قرآن مسئله خوردن را مطرح نموده است، در جنب آن مسئولیتی را نیز برای انسان به بیان گرفته است؛ از جمله: در سوره (مؤمنون/ آیه 51) می‌فرماید: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (بخورید و کار نیکو و صالح انجام دهید). در سوره، (حج / آیه 28) می‌فرماید: «كُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا» بخورید و به دیگران اطعام کنید.

در سوره (بقره / آیه 172) می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم

بخورید و شکر خدا را به جای آورید).

در سوره (انعام / آیه 141) میفرماید: «كُلُوا... وَلَا تُسْرِفُوا» (بخورید... و اسراف نکنید). در آیه 69 سوره نحل خداوند متعال به: زنبور عسل دستور خوردن را میفرماید، لیکن خوردنی همراه با هدف و مسئولیت را.

وظایف زنبوران عسل در خانه:

1 - همه‌ی آنها با هم همکاری بسیار دقیق و مرتبی دارند و از نظم و دسپلین بخصوصی برخوردارند.

2 - کار ملکه تخم گذاری است تا زنبور کافی تولید شود و به نام «مادر زنبوران» شهرت دارد.

3 - زنبورهای نر فقط جفت گیری می کنند...

4 - کار کارگران نیز خدمت کردن در خانه، ملکه و نرهاست که در طول روز به گلزارها و کشتزارها می روند و عصاره‌ی آنها را می مکند و شب باز میگردند و به همه‌ی اهل خانه تغذیه میدهند و مومی برای خانه‌ی شش ضلعی خود فراهم می آورند، تا عسل را در برخی از آن ها انبار کنند و در برخی دیگر زنبورهای نوزاد را پرورش دهند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی از عجائیب حیوانات مختلف و برخی از عجائیب احوال انسان، مطالبی به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (70 الی 74) نیز مراتب چهارگانه عمر انسان را بیان قرار میدهد: آنها عبارتند از: دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی، همه‌ی اینها بر قدرت ذات آفریدگار دلالت دارند.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

و الله شما را آفرید، باز شما را می میراند و برخی از شما به خوارترین (دوره) پیری باز گردانیده می شوند طوری که پس از دانستن چیزی نمی داند و همه چیز را فراموش می کنند، چون الله دانای تواناست. (۷۰)

تفسیر:

«وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»: خداوند متعال با قدرت و نیروی خود بعد از این که وجود نداشتید شما را خلق کرد. یعنی و تنها خدای سبحان است که شما را از عدم آفرید سپس چون اجل های تان به پایان رسد، شما را می میراند، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْدَلِ الْعُمْرِ» «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر باز گردانده می شود» یعنی انسان از اثر کبر سن پیروفتوت شده و همچون طفل بی تمیز می گردد که از آنچه دانسته بود دیگر چیزی نمیداند، آنچه را که در حافظه داشت فراموش میکند و آنچه را که می شناخت دیگر نمی شناسد.

مفسر مشهور ابو عبدالله عکرمه بن عبدالله در این مورد میفرماید: «هر کس قرآن بخواند به اَرْدَلِ الْعُمْرِ بر نمی گردد.» گفتنی است که سن خرافتی، در همه حالات امری یکسان و یک نواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می کند، هر چند از علی (رض) روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است.» «لِكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»: تا آنچه را که می دانست فراموش کند و به صورت طفلی ناقص القوه و عقل درآید.

«إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (70)»: قطعاً الله متعال داناست، علمش به همه چیز محیط است و هیچ

امر نهانی بر وی پنهان نمی ماند، تواناست، از عدم ایجاد کرده، بعد از زنده ساختن می میراند و پس از میراندن باز زنده می سازد، زهی جلال، زهی تعالی و زهی کمال.

أَرْدَلِ الْعُمُرِ:

قبل از همه باید گفت که: «أَرْدَلِ الْعُمُرِ»: از جمله خوارترین (دوره و مرحله) زندگی است. دوره‌ای است که انسان در آن فرتوت و خرف (یعنی به سومین دوره زندگی) بر میگردد و همچون مانند یک کودک ناتوان و نادان تبدیل میگردد. یا هم اردل عمر عبارت است از: اینکه انسان به سن بلوغ برسد و اینکه به اثر پیری عقلش کم شده باشد.

الصنعاني در سبل السلام میفرماید: که أَرْدَلِ الْعُمُرِ عبارت از آن شخصی است که عمر اش به سن بلوغ رسیده ولی عقلش به اثری پیری کم شده باشد، مانند حالتی که در دوران طفلی داشت، یعنی ضعیف البنیة، سخیف العقل، قلیل الفهم. باشد. همچنان المبارك فوری در معنی أَرْدَلِ الْعُمُرِ میفرماید: که هدف از آن حالت پیری و زیری و ضعف از أداء الفرائض و خدمت نفس خود باشد و نظافت اش را اهلش به دوش بگیرد و این حالت بر اهلش طوری سخت تمام شود، که تمنای مرگش را میکنند. علمای اهل لغت مینویسند که:

«اردل» از ماده «رذل» به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از «اردل العمر» نامطلوب ترین دوران‌های عمر انسان میباشد که به نهایت پیری ضعیفی، و فراموش کاری به حد اعلی میرسد و به گفته قرآن علوم و دانش های خود را به کلی فراموش میکند و درست همانند یک کودک می شود.

با این تفاوت که، انسانها از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، به علاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که بارشد و نمو جسم و روحشان، همه این حالات برطرف میگردد، اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال، چنین امیدی هم وجود ندارد. و با این تفاوت که، یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد، اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات، حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان، بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در حقیقت (آیه شریفه 70 سوره نحل) یادآوری و تذکری است برای آنان که به بازیچه های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طور که خداوند متعال در آیه ای دیگر انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی فهمد و انتهایش (اگر پیری را در ک کند) آموخته ها و اندوخته هایش را از دست میدهد. بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی میسپارد. به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می کند، اگر از او سؤالی شود نمی داند.

کلمه «أَرْدَلِ» در آیه شریفه اسم تفضیل از «رذالت و پستی» است، و مراد از «أَرْدَلِ الْعُمُرِ» به قرینه جمله «لَکِنَّ لَا یَعْلَمُ...» سن شیخوخت و پیری است، که قوای شعور و ادراک در آن انحطاط پیدا میکند، و البته این انحطاط به اختلاف مزاج ها مختلف می شود، و غالباً از سن هفتاد و پنج سالگی شروع می شود. (تفسیر المیزان)

و معنای آیه این است که: خدا شما گروه مردم را خلق کرده پس آن گاه شما را در عمر

متوسط و جوانی میگیرد، و البته بعضی از شما هستند که تا سن پیری رسیده آن قدر به عقب برمیگردند که از ضعف قوای ادراکی بعد از آنکه عمری عالم بودند دیگر چیزی را ندانند، درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یکپارچه نسیان بود و فراموش کاری و ناآگاهی و این خود دلیل و نشانه این است که زندگی و مردن و شعور و علم شما به دست خود شما نیست، و گر نه شعور خود را برای خود نگه می‌داشتید، و زندگی خود را هم برای خود حفظ میکردید، بلکه این زندگی و علم با نظام عجیبی که دارد به علم و قدرت خدا منتهی میگردد.

این آیه شریفه شخص یا اشخاص خاصی را مدنظر ندارد، بلکه میخواهد به انسان ها بفهماند که فکر بشر محدود است و نمیتواند آنچه را کسب نموده و به فعلیت رسانیده و از جمله معلومات او است کاملاً بر آنها احاطه علمی و شهودی داشته باشد و هر علمی که دارد از نعمت های الهی است و نباید به آن مغرور باشد.

در حقیقت این آیه شریفه یادآوری و تذکری است برای آنانیکه به بازیچه های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طور که خداوند متعال در آیه ای (28/سوره نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمیفهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته ها و اندوخته هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می سپارد.

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش میکند، اگر از او سؤالی شود نمی داند. (تفسیر نمونه)

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طور که در جای دیگر میفرماید: هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه اش میکنیم (وبه ناتوانی کودکی باز می گردانیم) آیا اندیشه نمیکنند؟ (یس، 68).

همان طور که خداوند در آیه 28، سوره نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در این جا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی فهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته ها و اندوخته هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می سپارد (تفسیر نمونه).

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می کند، اگر از او سؤالی شود نمی داند.

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طوریکه در آیه مبارکه 68 / سوره یس) میفرماید: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ. 68» (و هر که را طول عمر دهیم، او را در آفرینش واژگونه میکنیم. (حافظه اش به فراموشی

سپرده میشود، قدرتش به ضعف میگراید و قامتش خم می گردد) آیا تعقل نمی کنند؟ کلمه «نُنَكِّسْهُ» در آیه مبارکه از «تنکيس» گرفته شده است که به معنای واژگون کردن و مراد از آن بازگشت انسان به حالت کودکی است. علمش به جهل و فراموشی تبدیل میشود، قدرتش رو به ضعف میرود و سعی صدرش به زود رنجی میرسد، حساسیتش زیاد و اشکش روان می شود.

سنت الهی بر آن است که پیری همراه با شکستگی باشد. «نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ» گرچه آثار عمر

طولانی به دست پروردگار با عظمت است. ولی انسان هم باید به فکر از دست رفتن نعمت‌ها باشد.

«لَطَمْنَا، مسخنا»: وهم به فکر ضعیف شدن آنها، الهی این دوره از عمر را بر ما آسان بگردانی.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (٧١)

خدا برخی از شما را در رزق و روزی بر برخی دیگری برتری داده است؛ آنانیکه (در روزی) برتری داده شده‌اند حاضر نیستند که روزی خود را به بردگان خود بدهند تا همه شان در آن (دارایی) مساوی باشند، پس آیا نعمت الله را انکار میکنند؟ (٧١)

تفسیر:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» باید گفت که: تنهاذات پروردگار سبحان و تعالی است که بعضی از مردم را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است، یعنی میزان روزی شما متفاوت است، الله تعالی روزی را بر برخی از بندگان‌اش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه الله سبحان و تعالی است.

شهید سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» پیرامون این موضوع مینویسد: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلائی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...».

«فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ اغنيا»: در مورد رزقی که خدا به آنها عطا کرده است، بردگان مملوک خود را شریک قرار نمیدهند تا در آن با بردگان خود برابر باشند. این مثلی است که خدا آن را برای مشرکان می آورد. ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: آنها بردگان خود را در اموال و زنان خود شریک نکرده‌اند! پس چگونه بندگان مرا در سلطه و فرمانروایی من شریک من قرار میدهند. (مختصر ٣٣٨/٢).

«أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (71)» استفهام انکاری است. یعنی آیا دیگری را شریک او قرار میدهند در حالی که فقط او صاحب نعمت است و بر آنان فضل و بخشش دارد؟ باید گفت: تعداد کثیری از مفسران بدین عقیده اند که: تفاوت مردم در رزق، یکی از برنامه‌های حکیمانه الهی است، زیرا اگر همه مردم یکسان و يك نواخت بهره میبردند، کمالات معنوی آنان ظاهر نمی شد. مثلاً سخاوت، صبر، ایثار، حمایت، شفقت، تواضع و امثال آن، زمانی معنی پیدا میکند که تفاوت‌هایی در میان انسان‌ها باشد.

درضمن قابل یادآوری است در صورتیکه انسان حاضر نیست باتقسیم امکانات زیر دست خودش را شریک خود قرار دهد. پس چگونه سنگ و چوب را شریک خداوند قرار می دهد؟ همچنان باید گفت: بی تفاوتی بودن و ترك كمك به دیگران، کفران نعمت است.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

والله برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان، فرزندان و نواسه گانی پدید آورد، و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، [با این همه لطف و رحمت] آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت های خدا را ناسپاسی میکنند؟! (۷۲)

تفسیر:

واقعاً هم همسر و فرزند صالح، از جمله نعمت های الهی است. (همسر صالح وسیله آرامش و فرزند صالح مایه امید است) طوریکه میفرماید: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»: و خدای سبحان و تعال برای شما از خودتان همسرانی قرار داد تا روان هایتان با آنان آرام گرفته و هکذا در بین شما مهر و محبت و دلسوزی به وجود آید. «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً»: و از همسرانتان، فرزندان و نواسه ها به شما عطا کرده است. آنها به حفده موسومند؛

«حفده»: نواسه گان، یعنی فرزندان فرزندان. به قولی: حفده فرزندانانی اند که خدمت پدر را میکنند و در اطاعت آنها شتاب نشان میدهند.

«وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»: و شما را از سایر غذاهای پاکیزه و نوشیدنی های گوارا - چون دانه های گیاهی، میوه ها، سبزیجات، لبنیات، گوشت ها و غیره - روزی بخشید تا از آنها بر طاعت حق تعالی یاری جوید.

باید گفت که: ترك ازدواج و جلوگیری از فرزند آوردن و تحريم حلال های الهی، باطل گرایی و کفران نعمت است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (72)» آیا باز هم کافران به دروغ و ناروا خداوندی بتان و معبودان باطل را باور کرده و به نعمت های عظیم و احسان های بی شمار الله متعال کفر می ورزند؟ آیا باز هم خدای یگانه قهار را سپاس نگذاشته و در حالیکه تنها او شایسته الوهیت می باشد. و باز هم به بُت ها ایمان می آورید، و به نعمت الله متعال کفر می ورزند، و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی گذارند؟ این استفهام برای سرزنش و توبیخ است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾

آنها غیر از خدا موجوداتی را عبادت میکنند که مالک کمترین رزقی در آسمان ها و زمین برای آنان نیستند و توانایی ندارند. (۷۳)

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: معبود باید هم رازق باشد و هم قادر، ولی شرکائی که شما برای خدا گرفته اید هیچکدام این امکانات و قدرتمندی را ندارند، آن مشرکان که به جای پروردگار باعظمت بت ها را پرستش میکنند که آنان، اختیاردار چیزی نبوده و به کسی چیزی نمی دهند، نه چیزی از آسمان به آنها می بخشند و نه از زمین و نه هم بر تملک و بخشیدن توانایند، معبودان خیالی شما، نه قدرت بارانیدن باران از آسمان را دارند و نه قدرت رویاندن

گیاه در زمین، یعنی قدرت نازل کردن باران را ندارند و نمیتوانند کشت یا درختی را برویانند. و نمیتوانند کم یا زیاد روزی آنها را تأمین کنند. بصورت کل باید گفت که: معبودهای ساختگی، نه تنها قادر بر کارهای بزرگ نیستند، حتی قادر به کوچک ترین کارها هم نیستند.

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (73)»: به یاد داشته باشید که: آن بت‌ها و معبودها، نه الآن رازق اند و نه میتوانند در آینده هم رازق باشند. بلکه معبودات جامد و ناتوانی بیش نیستند. پس کسیکه این‌گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟! واقعیت امر همین است که: سرچشمه‌ی تشبیهات در مورد خدا، همانا جهل انسان است.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

بنابر این برای الله امثال (مانندها) قرار ندهید (مخلوق را به او تشبیه نکنید)، بی‌گمان الله می‌داند و شما نمی‌دانید. (۷۴)

تفسیر:

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ»: ای مردم! پس وقتی متیقن شدید که بتان و معبودان باطل نفع و زیانی را به شما رسانده نمیتواند، بناءً دیگر آن‌ها را برای الله متعال مثل ومانند نگردانید؛ زیرا چیزی با حق تعالی همانند نیست، یعنی: برای او مثل ومانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل ومانندی ندارد. «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (74)» و اوست شنوای بیناء، حال آنکه شما نمیدانید با این شرک آوری چه اشتباه بزرگ و چه گناه عظیمی را مرتکب شده‌اید.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دومثل درمورد بُتان به بیان گرفته میشود.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

الله برده مملوکی را به طور مثال ذکر کرده است که برای انجام هیچ کاری قدرت ندارد، و نیز کسی را مثل میزند که از سوی خویش به او روزی پاکیزه داده است، پس او در پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند، آیا این دو برابرند؟ الحمد لله (سپاسها مخصوص الله است)، بلکه بیشتر آنان نمیدانند. (۷۵)

تفسیر:

شما که دو انسان (مولی و عبد) را یکسان نمی‌دانید، چگونه خالق و مخلوق را مساوی می‌دانید.

شان نزول آیه 75:

636- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: کلام عزیز «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا» در باره مردی از قریش و غلامش نازل گشته است و «رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ» (نحل: 76) درباره عثمان (وبرده او- که اسلام را زشت و ناپسند می‌دانست و از پذیرش آن خود داری می‌ورزید و تلاش میکرد عثمان را از صدقه دادن و اجرای امور خیر منع کند - نازل شده است.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

و الله دو مرد را مثل میزند که یکی از آنان گنگ مادر زاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد، و او باردوش آقای خویش بوده و هر جا او را بفرستد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل و داد میکند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟ (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْكَمُ»: گنگ مادر زاد (مفردات راغب اصفهانی).
«كُلٌّ»: سربار. کسیکه در زندگی تنبل و بیکار بوده و جیره خوار خوان دیگران باشد.
«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ...»: مراد بت‌پرست و خداپرست است، یا این که مراد مقایسه بت‌های ناتوان با خداوند قادر مطلق و متصرف در امور جهان است؛ چراکه بت‌ها گنگ و ناتوان و سربار پرستنده خود می‌باشند و خداوند سمیع و علیم و دعوت کننده مردمان به سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها است و پرستندگان خود را به راه راستی رهبری می‌کند که منتهی به سعادت در دنیا و خوشبختی در آخرت است.

تفسیر:

خداوند متعال برای بدی و زشتی عقیده کفار مثلی دیگری در مورد تفاوت بین معبود حقیقی و بت‌های باطل را در آیه مبارکه ارایه نموده و می‌فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» دومرد هستند که یکی از آنها گنگ است، «ابکم»: از سخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده بریده گپ می‌زند و به خوبی قادر به گپ زدن نیست، و هیچ کاری از او بر نمی‌آید، البته به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان او ناشنواست و نمی‌فهمد، نه برای خود سودی رسانده میتواند و نه برای دیگران، نه از او کاری بر می‌آید و نه مشکلی به دست وی حل میشود، چون گنگ و کودن و ناتوان و ضعیف است. بلکه در واقع او خود بار سنگینی بردوش سرپرست و مولای خویش است، هر جا او را می‌فرستد، کاری را از پیش نبرده و خیری به همراه نمی‌آورد، مجاهد می‌فرماید: این مثلی است که در مورد بت و خدای تعالی زده شده است. (تفسیر رازی ۹۳/۲۰).

«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (76)» آیا این شخص، با این اوصافی که دارد، با کسی که به عدل فرمان می‌دهد، و دارای هوش و حواسی سالم است «و او خود» شخصاً «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست.

هیچ انسان عاقلی این دو را برابر نمی‌داند، پس ای کفار! شما چگونه میان سنگ‌های بی‌جان و خدای یگانه منان برابری قایل میشوید؟! سنگ، بی‌زبان کر و کور است و خدای سبحان شنوا، بینا، دانا، نعمت بخش، توانا، آفریننده روزی ده، بردبار و آمرزگار! پاک و مقدس است نام‌های نیکوی وی. خدایی که انسان را به راه مستقیم هدایت می‌کند، مساوی باشند.

هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار میدهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

و علم غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص الله است. (و او همه را میداند) و کار قیامت به اندازه یک چشم زدن یا کمتر از آن است، بی‌گمان الله بر هر کاری قادر است. (۷۷)

تفسیر:

خداوند متعال نه تنها عالم به غیب است، بلکه مالک غیب هم است. طوریکه میفرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست یعنی: مختص اوست و هیچکس دیگر با او در آن مشارکت ندارد هر آنچه در آسمانها و زمین نهان است الله متعال از آن آگاه و بدان واقف و داناست هیچ نهانی نزدی پنهان نیست. و هیچ کاری برای او سخت و دشوار نیست، حتی برپایی قیامت طوریکه میفرماید: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» و کار قیامت در سرعت وقوع خود جز بسان یک چشم به هم زدن یا سریعتر از آن نمیباشد؛ زیرا خدا به هر چه بگوید: بشو، بلادرنگ میشود. «لَمْحِ الْبَصَرِ» یعنی چشم بر هم زدن: این مثلی است که برای کوتاهی زمان استعمال میگردد و این بیان تمثیل و تصویر سرعت آمدن آن است، قیامت، شدنی است، زیرا خداوند هم علم به همه چیز دارد و هم قدرت بر دوباره آفریدن. به دنیا نباید مغرور شویم، قیامت دور نیست، خود را برای آن آماده باید کرد.

«أَقْرَبُ»: یعنی نزدیکتر. که در این آیه مبارکه هدف از آن کوتاهتر و کمتر است. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (77)»: خداوند متعال بر هر چیزی تواناست و از آن جمله بر به پاداشت سریع قیامت و به پایان رساندن کار عالم.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸)

والله شما را از شکمهای مادران تان بیرون آورد، درحالیکه هیچ چیز نمیدانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید. (۷۸)

تفسیر:

«السَّمْعَ»: حسّ یا قوه شنوائی، شنیدن، گوش.

«الْأَبْصَارَ»: جمع بَصَر، حسّ یا قوه بینائی. چشم.

در مورد اینکه چرا تذکر «السَّمْعَ» قبل از «وَالْأَبْصَارَ» آمده است باید گفت که: انسان توسط گوش که حتی در شکم مادر هم باشد می شنود، ولی چشم بعد از تولد تا مدتی بسته است. شاید بنابر همین دلیل در آیه مبارکه ذکر نام گوش قبل از چشم بعمل آمده است. «الافئدة: فؤاد»: قلب. جمع آن، افئدة است. مراد ادراک و تمیز است. «فأد» در لغت، به معنی دلسوزی و تحریک است.

بطور مثال که اگر انسان خبر خوش یا بدی را بشنود اولین اثر را در قلب خود احساس میکند. چون قلب اولین مظهر تحریک پذیر است. قلب را از آن فؤاد گفته اند که در آن توقّد و دلسوزی هست و یا در آن تأثّر و انقلاب هست.

حواس پنجگانه در وجود انسان از نعمت های الهی است، که برای انسانها اعطا گردیده است، بناءً سعی و کوشش بعمل آرد تا از آن: استفاده صحیح سالم و روا بعمل آرند.

قرآن عظیم الشأن از آنده انسانهای انتقاد به عمل می آورند که به تأسف چشم دارند ولی حقایق را نمی بینند، گوش دارند ولی حاضر به شنیدن حق و حقیقت نیستند.

علماء میفرمایند که: شکر واقعی نعمت داشتن گوش و چشم، تحصیل علم است: زیرا آیه مبارکه در ابتدا میفرماید: شما نمی دانستید، من به شما چشم و گوش دادم تا شکر کنید، یعنی علم بیاموزید. و این علم و تحصیل خویش را در خدمت بشریت و ترقی و تعالی آن قرار دهید.

نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب):

از الله متعال خویش شکرگزار هستیم که در جمله سایر نعمت؛ سه نعمت عظیمی را برای ما انسانها اعطا فرموده است این نعمت همانا: گوش، چشم و قلب.

البته گوش و چشم نعمتی است که الله سبحان و تعالی هم به انسان داده است و هم به حیوان اما قلب از خصائص انسان می باشد.

در تعبیر علمی به اینها ابزار و وسائل شناخت میگویند که موجب می شود انسان با خارج ارتباط برقرار کند. انسان در مبصرات با چشم و در مسموعات با گوش که آن را به قلب می دهند و قلب آن را حلاجی می کند.

علت اینکه الله متعال از حس لامسه و ذائقه و شامه نامی نبرده است و حالیکه آنها این سه نیز از ابزار شناخت هستند، این است که این دو جنبه ی مادی محض دارند و به پای اهمیت سمع و بصر نمی رسند. سمع و بصر در ابزار شناخت رتبه ی بالایی دارند.

علماء میفرمایند اگر انسان فاقد چشم و گوش شود بحیث یک جماد مبدل میشود:

طوریکه قاعده فلسفی «من فقد حسا فقد علما» یعنی کسیکه برخی حواس را نداشته باشد، برخی از علوم و دانش ها را هم نخواهند داشت براساس این قاعده منشه اصلی تمام اداراکات حصولی و علوم ظاهری انسان، حواس ظاهری است که در انسان وجود دارد. اگر از انسان چشم و گوش را بگیرند در واقع نوعی مانند جماد میشود هرچند سه حس دیگر را داشته باشد.

«سمع» و «ابصار»:

«سَمْع»: طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: در اصل به معنی قوه شنوائی است و گاه به خود «گوش» هم اطلاق میشود. این کلمه به معانی: گوش گرفتن، اجابت دعوت، قبول و تجسس نیز آمده است؛ و هنگامی که در مورد خداوند به کار رود به معنی علم و آگاهی او به مسموعات است. جمعش «اسماع» است ولی در قرآن مجید هرگز این کلمه به صورت جمع نیامده است، بلکه همیشه بشکل مفرد بیان یافته است؛ شاید به این دلیل باشد که خود «سمع» در معنی جمعی نیز استعمال میشود.

ابصار چیست؟

«بَصَر»: هم به معنی عضو بینائی «چشم» و هم به معنی «قوه بینائی» به کار میرود. این کلمه، در معنی نیروی عقل و درك نیز استعمال میشود، و به آن «بصر» و «بصیرت» میگویند. جمع «بصر»، «ابصار» و جمع «بصیرت»، «بصائر» است ولی هرگز کلمه «بصیرت» به چشم گفته نمی شود بلکه به آن «بصر» می گویند و عجیب اینکه گاهی کلمه «بصیر» به اشخاص نابینا، اطلاق می شود، ولی ظاهراً این استعمال نه به خاطر علاقه تضاد است بلکه به خاطر آن است که اشخاص نابینا غالباً از نیروی ادراك قوی تری بهره مندند و فقدان حس بینائی خود را با قوت تفکر و بصیرت، جبران می کنند. (المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

چرا در آیه 78 سوره نحل کلمه «ابصار» به صورت جمع آمده است ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است و حال آنکه سمع نیز جمع است؟

باید گفت که در بعضی از لغت نامه ها مانند لسان العرب آمده است که «سمع» اسم جمع است. و دیگر اینکه مبصرات چشم مختلف است زیرا اشکال، اضاء و چیزهای دیگر را

می بیند ولی سمع فقط موج را می شنود بناءً بر این چون سنخ مسموع یکی است خداوند از سمع به صورت مفرد تعبیر کرده است.

برخی از مفسران بدین باور اند که: در این امر حکمت های نهفته است که برخی از این حکمت های عبارت است از: اولاً کلمه «سمع» در قرآن همه جا مفرد آمده، یعنی به صورت جمع (اسماع) نیامده است، ولی «قلب» و «بصر» گاهی به صورت جمع مانند آیه مورد پرسش، و گاهی به صورت مفرد آمده است: «وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً». (جاثیه: 23)

علت مفرد آمدن «سمع» ممکن است یکی از دو چیز باشد:

1 - اینکه سمع گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنای جمع نهفته است و نیازی به جمع بستن ندارد.

2 - این که سمع میتواند معنای مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند، از این رو نیازی به جمع بستن ندارد. (التبیان فی تفسیر القرآن، جلد 1 صفحه 64)

صاحب تفسیر جوامع الجامع معتقد است؛ سمع، چون مصدر است و اصولاً مصدر جمع بسته نمی شود؛ از این رو، به صورت مفرد ذکر شده است.

البته، میتوان وجه ذوقی و علمی برای این تفاوت گفت و آن این که چون تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به «مسموعات» فوق العاده بیشتر است؛ از این جهت قلوب و ابصار به صورت جمع ذکر شده اند، ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است. (تفسیر نمونه جلد 1 صفحه 88 89) نکته نیز قابل توجه است: این که در این آیه قلب و بصر به صورت جمع و سمع به صورت مفرد آمده و قلب مقدم بر سمع ذکر شده دلیل خاصی ندارد؛ زیرا در آیات دیگر قرآن عکس این کار را ملاحظه می کنیم.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفریننده ی انسان و پرندگان بحث بعمل می آید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾

آیا به سوی پرندگان رام شده در فضای آسمان ندیده اند؟ آنها را کسی جز الله متعال (از افتیدن) نگاه نمی دارد، یقیناً در این (نمونه قدرت الهی) برای کسانی که ایمان دارند نشانه هاست. (۷۹)

تفسیر:

طوری که گفته شد سیمای کلی سوره نحل، آشنایی با نعمت ها و توجه به خالق آنهاست و با ذکر این آیه مبارکه از نعمت هایی همچون آب باران، شیر حیوانات، میوه ها، عسل و نعمت همسر و فرزند نام برده شد و در این آیه و آیه بعد به نعمت پرندگان، پوست و پشم چهارپایان و بهره برداری از کوه ها اشاره بعمل آمده است. خداوند متعال از ما تفکر در آفریده ها را می خواهد و از کسانی که فکر نمی کنند، انتقاد می کند. طوری که می فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ» آیا کافران به سوی پرندگانی که الله متعال آن ها را به مشیت و قدرت خود در فضای آسمان برای پرواز رام ساخت، به نگاه تدبیر نمی نگرند؟ که هم از دلایل قدرت و یگانگی خدا می باشد.

«ما يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» فقط الله هنگام باز و بسته شدن بال هایشان آنها را از سقوط نجات

و حفظ می‌کند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (79)» به راستی در آفرینش پرندگان و پرواز آنها و نگهداشت آنها در فضا، دلیل و برهانی روشن بر قدرت خدای ذوالجلال است، برای بندگان که به یگانگی حق تعالی ایمان داشته و در صنع بدیعی می‌اندیشند. واقعیت امر اینست که: اگر انسان بخواهد، جد و جهد کند و در نهایت خلوص نیت، راه الله متعال را در پیش گیرد، قطعاً به مقام و منزلتی میرسد که جز خدا تمام زیبایی‌های گذرای فریبده‌ی دنیا در نظرش هیچ است و انکار در این جهان پهن‌آور «به جز خدا نبیند.» (سوره ملک آیه 19).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمتها و الطاف آفریدگار، بعمل می‌آید.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾

و الله از خانه‌هایتان برای شما جای آرامش و آسایش قرار داد، و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه‌هایی قرار داد که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می‌توانید آنها را جابجا کنید، و از پشم گوسفند و موی شتر و بز وسائل منزل (و موجبات رفاه) شما را آماده کرده است، تا مدتی معین از آنها استفاده کنید. (۸۰)

تفسیر:

«وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» این آیه مبارکه به تعقیب نعمت‌های اعطا شده، به برشمردن نعمت‌های الهی ادامه می‌فرماید: یعنی و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد، که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت ورنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندند. سکون اصلی، سکون قلب و دماغ است که آن در خانه به انسان دست می‌دهد «وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا» و برای شما از پوست چهار پایان خانه‌هایی نهاد، که عبارتند از خانه‌های خیمه نشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» که آنها را سبک می‌یابید، تا حمل آنها در وقت جابجا شدن و نصب آنها در هنگام اقامت و ماندن بر شما سبک باشد یعنی در سفر و حضر، حمل و برداشتن آنها برایتان سبک و آسان است.

«وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا» و برای شما از پشم گوسفند، شتر، و موی بز لباس و پوشاک و لباس و پتو و لحاف و پوشش و خانه‌هایی قرار داد. «أَثَاثًا» اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل مفروش می‌گردد، و برای زیبای خانه‌ها از آن استفاده بعمل می‌آید.

«وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (80)» و تا دم مرگ از آن سود و فایده می‌برید و بدان کامیاب می‌شوید. (این نظر ابن عباس (رض) و مجاهد است و مقاتل گفته است: تا فرسوده شدن از آن سود می‌برند). البته قابل دقت و توجه است که استفاده و بهره‌گیری از این اثاثیه؛ تا وقتی معین است، یعنی تا آن هنگام است که ضروریات خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُم سَرَائِلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَائِلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

و الله از چیزهایی که آفریده سایه‌هایی را برایتان ایجاد کرد، و از کوه‌ها برای شما غارها قرار داد، و برایتان جامه‌هایی ایجاد کرد که شما را از گرمی (و سردی) حفظ میکند و جامه‌هایی که شما را از آسیب جنگ حمایت می‌کند، این چنین او نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا تسلیم فرمان های او شوید. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظِلَال»: جمع ظلّ، سایه‌ها.
«أَكْنَانًا»: جمع كنّ، پناهگاه‌ها، مراد غارها و شکاف‌های کوه‌ها است. «سَرَابِيل»: جمع سِرْبَال، هر نوع لباس و هرگونه جامه‌ای. در اینجا مراد زره و خفتان و کلاه خود و دیگر جامه‌های جنگی است. «بَاسٌ»: جنگ. اذیت و آزار و شدائد ناگوار جنگ. «تُسَلِّمُونَ»: تسلیم فرمان خدا و مخلص در عبادت او می‌گردید. «اکنان»: جمع «کن» به چیزی گفته می‌شود که وسیله‌ی استتار باشد و مراد از آن در این آیه مبارکه، غارها و تونل‌های زیر کوه‌هاست.

تفسیر:

خداوند متعال در آیه قبل، نعمت مسکن را برای شهرنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»، و نعمت خیمه را برای کوچی‌ها؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا»، مطرح کرد و در این آیه، نعمت غار را برای غارنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» مطرح ساخته است. همچنان در میان انواع لباس‌ها، نام «سَرَابِيل» به معنای پیراهن، را بیان داشته است که لباس دائمی برای زن و مرد، کودک و بزرگ، در همه حال و همه جاست و تمام بدن را می پوشاند.

باید یاد آور شد که: توجّه، و تذکر نعمت‌ها، علاقه انسان را به ولی نعمت زیاد و روح تسلیم و پرستش را در او زنده می‌سازد. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» و تنها ذات پروردگار است که برای مصوّنیت شما از حرارت آفتاب سایه بان هایی چون درختان، ساختمان ها و غیره قرار داد. در آیه مبارکه ملاحظه می داریم که: نقش نعمت سایه، کمتر از نعمت روشنایی و نور نیست.

«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا»: و برای شما در دل کوه‌ها مغاره‌ها و پناهگاه‌هایی گردانید که هنگام نیاز در آن‌ها سکونت می‌گزینید.

امام رازی فرموده است: چون سرزمین عربستان سخت گرم است و آنها به دفع گرما نیازمند میباشند و نشستن در سایه برای آنها لازم است، خدای متعال این معانی را جزو نعمت هایش بیان داشته است. (تفسیر کبیر ۹۳/۲۰).

«وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيْكُمْ الْحَرَّ»: و برای شما لباس از پنبه و پشم و غیر آن از انواع پارچه‌ها قرار داد که از آزار سرما و گرما حفظتان میکند، «و سَرَابِيلَ تَقِيْكُمْ بَأْسَكُمْ» و پوششی زرهی از آهن برای شما قرار داده است که همانند لباس است و شما را در جنگ از اصابت تیر و نیزه و فشنگ شر دشمن حمایت و مصوّن می دارد.

«كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»: و آنگونه که این اشیاء را عنوان نعمت بر شما منت نهاد همچنان نعمت ادیان را نیز که هدایت به سوی ایمان و فرود آوردن قرآن است ارزانی‌تان داشت، جلب توجه مردم به نعمت‌ها و خالق آنها، بهترین راه دعوت به الله و جلوگیری از سرکشی و تکبر است.

«لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ» (81) تا تنها به فرمان های وی گردن نهاده و فقط او را عبادت و اطاعت کنید و چیزی را به وی شریک نیاورید. و یقین داشته باشید که جز او احدی قدرت فراهم

کردن این نعمت‌ها و عطایا را ندارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

پس اگر [بعد از این همه لطف و رحمت] روی از حق گردانند [اندوهگین مشو]؛ چون بر تو فقط رساندن آشکار [پیام وحی] بر عهده توست. (۸۲)

تفسیر:

«الْبَلَاءُ»: ابلاغ. تبلیغ. رساندن. «الْمُبِينُ»: آشکار و بی پرده. بیان گرفتارمان الهی و روشن‌گر درست از نادرست کارهای انسانها.

قابل یادآوری است که: انسان در انتخاب راه و عقیده اختیار دارد و نشانه‌ی آن سرکشی در برابر دعوت انبیاست. همچنان وظیفه‌ی و رسالت انبیاء، ابلاغ است نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! پس اگر بعد از اقامه حجت، باز هم کفار از ایمان رویگردان شدند از این کارشان اندوهگین و غمگین نباش، زیرا تو بر اجرای مأموریتت که همان ابلاغ آشکار است، مأجور هستی و قطعاً به سبب تکذیبشان عذاب بر آنان واقع می‌شود، پس تو ابلاغ‌گر هستی و تنها خداست که هدایت‌گر است و بس.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

آنان نعمت خدا را می‌شناسند، (لیکن) باز آن را [از روی کبر و لجابت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافراند. (۸۳)

تفسیر:

باید گفت که: تنها علم و شناخت کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل لازم و واجب میباشد. «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» آن مشرکان نعمت‌هایی را که الله متعال به آنها ارزانی فرموده است به خوبی می‌شناسند و اقرار هم میکنند که این نعمت‌ها را الله سبحانه و تعالی ارزانی فرموده است، یعنی مشرکان نعمت الهی را با ارسال پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌شناسند، ولی با تأسف باز هم نبوتش را تکذیب کرده و منکر رسالتش می‌شوند.

مفسیر مشهور جهان اسلام «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر (متوفای ۱۲۸ هجری قمری) در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: نعمت الله متعال عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که نبوتش را می‌شناختند اما از در انکار و تکذیب او در آمدند. (این قول طبری است).

همچنان قابل یادآوری است که: ریشه‌ی کفر، علاوه بر جهل، تعصب‌های قومی، لجابت روحی و حفظ منافع مادی است، طوریکه آمده است «أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»: بیشتر آنان به سبب تعصب کورکورانه، دشمنی باحق، مقدم شمردن زندگی دنیوی بر اخروی، خود برتر بینی، شهوترانی و لذت‌پرستی و دیگر آلودگی‌ها است که کفر می‌ورزند، و گروه اندکی از آنان به سبب بی‌عقلی و نادانی در اشتباهند، و اقلیتی هم بعدها ایمان می‌آورند.

قرآن عظیم الشان در باره‌ی انکار عالمانه و لجابت با حق، کفار در آیات متعددی سخن بعمل آورده است؛ بطور مثال می‌فرماید: با آنکه از درون، یقین دارند، انکار میکنند، «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴) گاهی می‌فرماید: پیامبر را مثل فرزندان خود می‌شناختند، ولی انکارش می‌کردند، «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (بقره، ۱۴۶). گاهی می‌فرماید: حق را می‌دانند، ولی آگاهانه کتمان می‌کنند، «لَيَكُونَنَّ الْحَقُّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره، ۱۴۶). و گاهی می‌فرماید: مطلب را درك میکنند ولی روی آنرا می‌پوشانند، «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (سوره بقره، ۸۹).

شان نزول آیه 83:

637- ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده است: اعرابی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسشی مطرح کرد. پیامبر اسلام آیه: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» [النحل: 80]. (و خدا برای شما از خانه هایتان مایه آرامشی قرار داد) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: تصدیق می کنم. بلی! چنین است.

باز قرائت کردند: «وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» (و از پوست چهارپایان خیمه هایی [پدید آورد] که آن را روز سفرتان و روز حضرستان سبک می یابید) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: درست است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به قرائت ادامه داد و او هم آن آیات را تصدیق کرد تا به آیه: «كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ» [النحل: 81]. «اینگونه او نعمتش را بر شما تمام میگرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید»، رسید. آنگاه اعرابی روی خود را برگرداند. در این باره آیه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا وَأَكْثَرُ هُمْ الْكَافِرُونَ» [النحل: 83]. (آنان نعمت خدا را می شناسند، (لیکن) باز آنرا [از روی کبر و لجابت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافرانند.) نازل شد. (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است.)

خوانندگان محترم!

بعد از آنکه در آیات فوق الذکر حال مشرکان که بیشترشان آگاهانه نعمت الهی را انکار و راه کفر را طی میکردند؛ بطور مُشَرَّح و مُفَصَّل به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه ذیل (84 الی 89) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان بحث میدارد. در این آیات متبرکه به همهی کجروان هشدار میدهد و یادآور میشود که پیامبر هر اُمتی شاهد نیک و بد آنان خواهد بود و این که عذاب بیخدايان تخفیف ندارد بلکه مضاعف میشود. خدایان دروغینشان را تکذیب می کنند؛ چون بنده ی هوی و هوس بوده اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

وروزی را [یاد کن] که از هر اُمتی گواهی برانگیزیم، باز به کافران اجازه (عذر خواهی) داده نمی شود و از آنان خواسته نمی شود که (با توبه و عمل صالح) پروردگارشان را راضی کنند. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهِيدًا»: شاهد و گواهی. مراد پیغمبر هر ملّتی است (نساء آیه 41، نحل آیه 89).

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا»: در روز رستاخیز تمام خلایق را برای محاسبه حشر میکنیم و برای هر ملّتی پیامبرش را به عنوان شاهد حاضر میکنیم که بر ایمان و کفر آنها شهادت میدهد. و باید گفت که خداوند متعال در میان هر قومی و در هر زمانی، بر مردم حجت و شاهد دارد.

«ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: سپس به کافران اجازه داده نمیشود، که عذر خواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمیشود که به سوی دار دنیا برگردند.

«وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (84) «یستعتبون: عتبی: رضایت و خشنودی.

استعتاب: طلب رضایت. «استعتبه: استرضاه». «و نه از آنان عتاب طلب کرده میشود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمیشود که هم اکنون

پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمیشود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: عتبی یعنی برگشتن سرزنش شده به سوی چیزی که سرزنش کننده را راضی میکند. باوجود شاهد و حجت، دیگر عذر تراشی و توجیه یا رضایت طلبی معنا ندارد.

اصل کلمه از عتب است و به معنی خشم میباشد. عتب یعنی بر او خشم گرفت، و أعتب یعنی رضایت او را به دست آورد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۶۳).

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۵)

و چون ظالمان عذاب را ببینند، [می یابند که هیچ راه گریزی از آن ندارند] پس [به سزای ظلم شان] نه عذاب از آنان سبک میشود، و نه مهلتشان دهند. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظَلَمُوا»: کفر ورزیده اند. «لَا هُمْ يُنْظَرُونَ»: مهلت و فرصت داده نمی شوند.

تفسیر:

در آیه قبلی خواندیم: که در روز قیامت، نه اجازه‌ی توجیه دهند و نه امکان رضایت طلبی. و در این آیه مبارکه میفرماید: قهر الهی در آن روز، نه تخفیفی دارد و نه تأخیری. یعنی در روز قیامت سزای ظالمین، تخفیف و تأخیر ندارد. «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ»: و چون کافران عذاب دوزخ را ببینند، آن عذاب از آنها کاسته نشده و «وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (85)» و به تأخیر انداخته نمی شود و نه هم مهلت می یابند بلکه عذابشان سخت و فوری است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶)

و هنگامی که مشرکان (معبودان) را که شریک خدا قرار دادند میگویند پروردگارا اینها شریکانی است که ما بجای تو آنها را میخواندیم، در این هنگام معبودان به آنها میگویند شما دروغگو هستید. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنَّا نَدْعُو»: می پرستیدیم. به فریادشان میخواندیم و برآورنده امل شان میدانستیم.

تفسیر:

«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ»: وقتی مشرکین شرکای مورد پرستش بتان و معبودانی را که به جای الله متعال پرستیده اند می ببینند.

«قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ» وحشت قیامت باعث میشود که انسان برای رهایی خود، بار را به دوش دیگران بیندازد. طوریکه میگویند: پروردگارا! اینان بودند که ما آنها را غیر از تو پرستش می کردیم.

هدفشان از این سخن انداختن تمام بارگناه برگردن بتان و معبودان باطل است.

امام بیضاوی فرموده است: بدین ترتیب آنها اعتراف می کنند که دچار اشتباه شده اند و التماس تخفیف عذاب دارند. (تفسیر بیضاوی ۲۹۶).

در قیامت، برای دفاع از خود، بت ها هم به سخن می آیند. طوریکه میفرماید: «فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (86)» و اینان به پرستش ما از خود راضی بوده اند، پس الله متعال آن

خدایان دروغین را بر تکذیب پرستشگرانشان گویا میسازد و میگویند: ای کافران! هنگامی که شما ما را به جای الله متعال پرستش میکردید دروغ گفته اید، نه ماشما را به این کار دستور داده‌ایم، نه بدان راضی بوده‌ایم و نه به شما خبر داده‌ایم که سزاوار پرستش هستیم، پس نفرین و خشم و عذاب بر شما باد.

از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: بت‌ها لیاقت خود را برای پرستش تکذیب میکنند و به بت پرستان می‌گویند: شما در واقع خیالات خود را پرستش میکردید.

مفسر تفسیر نور در تفسیر خود می‌نویسد: بر طبق روایات، در قیامت، مواقف مختلفی است؛ در بعضی مواقف مهر بر لب خورده و دست و پاگواهی می‌دهند.

در موقعی دیگر، ناله‌ها و استمدادها بلند است. در موقعی دیگر، انسان به دنبال آن است که گناه خود را به گردن دیگران بیندازد. مثلاً به شیطان میگوید: تو مرا به کفر و شرک وادار کردی، و شیطان در پاسخ میگوید: من از روز اول با شرک شما مخالف بودم. «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (ابراهیم، 22).

گاهی مقصّر را بت‌ها میداند، ولی آنها نیز میجویند. «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ» (2) «فاطر، 14». حتی خداوند به حضرت عیسی خطاب میکند: آیا تو به مردم گفتی که تو و مادرت را معبود قرار دهند؟ و عیسی در پاسخ میگوید: تو از هر شریکی منزهی (پاکی)،... این مردم به سراغ جن رفتند و هرگز من کسی را به سوی غیر تو دعوت نکرده‌ام. «قَالَ سُبْحَانكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ» (مائده، 116) و در آیه مورد بحث نیز، موجوداتی که شرکای خدا قرار داده شده‌اند، از مشرکان تبری می‌جویند و آنها را تکذیب می‌کنند.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

و در آن روز همگی در پیشگاه الله اظهار تسلیم می‌کنند، و تمام آنچه را دروغ می‌بستند گم و نابود میشود! (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّلَام»: خضوع و تسلیم (نحل / 28). «ضَلَّ عَنْهُمْ...»: از آنان گم میشود. اثری و نشانی از آن نمی‌بینند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

اگر امروز تسلیم نشویم، بدون شک فردا در قیامت تسلیم خواهیم شد، ولی دیگر دیر شده و هیچ فایده‌ای به حال ما نخواهد رسانید، به یاد داشته باشید که: تمام خیال بافی‌ها در قیامت، محو میشود. (آرزوی شفاعت و تقرب، امید عزت و نصرت از غیر الله، خیالی واهی بیش نیست). طوریکه قرآن عظیم الشأن به صورت صریح میفرماید: «وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ» (و آنروز به‌سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند) یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم میشوند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (87)»: و آرزوی اینکه خدایانشان در پیشگاه الله به شفاعت برخیزند، باطل از آب درآمد. یعنی: کسانی که به ناروا و غیر حق مورد پرستش آنان قرار میگرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

آنان که کافر شدند، و مردم را از راه الله متعال بازداشتند، به سبب فسادی که همواره

مرتکب می شدند، عذابی بر عذابشان می افزاییم. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ»: عذابی ناشی از گمراه سازی مردمان و به دور داشتن ایشان از ایمان، بر عذاب کفرشان می افزاییم. عذاب شان را مضاعف و چندین برابر میگردانیم.

تفسیر:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کسانی که به خداوند متعال کفر (کفران نعمت) ورزیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب و مردم را از ایمان بازداشتند، و مانع آن شدند که مردم به دین اسلام درآیند، و با آراستن کفر برای شان، آنها را به کفر وادار ساختند. قابل یادآوری است که: حساب رهبران کفر که با قلم و بیان و امکانات، راه خدا را می بندند، از حساب افراد عادی جداست، طوریکه الله تعالی میفرماید: «زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» (عذابی بر عذاب شان می افزاییم). الله متعال عذابی به سبب کفرشان می افزاید و عذابی دیگر بر بازداشتنشان، مردم را از راه هدایت، چون آنها علاوه بر گناه کفر، مردم را نیز از هدایت منع کردند، بنابر این عذاب آنها دو برابر میشود زیرا آنان هم خود اهل فساد اند و هم فساد افروز، هم اهل کفر و عناد اند و هم گمراه گر بندگان. باید گفت که: کفر مقدمه‌ی فساد است. همان گونه که ایمان مقدمه عمل صالح است.

در مورد فزونی عذاب جهنم در حدیثی شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه میبرند پس چون به آن میرسند، (عقربهایی) گزدم های به سراغ شان می آیند که گویی اشتراکی بزرگند و افعی هایی (نوعی از مارهای بزرگ) که گویی اشتراکی قوی و دراز گردند پس آنها را نیش می زنند و این است معنی فزونی عذاب شان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم، و تو را [ای پیامبر اسلام!] بر اینان گواهی می آوریم؛ و به یاد آور روزی را که در هر امت گواهی از خود آنها بر آنها می فرستیم و تو را هم بر ایشان گواه آوریم. و این کتاب را (به تدریج) بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] ست. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهِيدًا»: شاهدهی. گواهی. مراد پیغمبر هر ملّتی است که شاهد عملی بوده و وجودش الگو و میزان سنجش حق و باطل کارهای مردمان موجود در دائره زمان نبوت خود است. «هَؤُلَاءِ»: اینان. مراد مسلمانان و همه مردمان جهان است که پس از بعثت پیغمبر اسلام، دعوت به پذیرش اسلام شده اند. «الْكِتَابَ»: قرآن. تبیان: بیان و تبیان: آشکار شدن. «تبیاناً»: برای آشکار شدن. تبیین و تبیان، به معنی آشکار کردن نیز آید. «هُدًى»: هدایت. هادی. رهنمود و راهنمای به راه حق و حقیقت. «رَحْمَةً»: وسیله رحمت برای جمیع مردمان جهان. «بُشْرَى»: مژده. مژده رسان. مژده دهنده پیروان خود به سعادت دو جهان. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: «و» به یادآور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنس شان «بر آنان برانگیزیم».

«وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ»: ای محمد! برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان شاهد آوریم» که علیه شان گواهی دهی. به قولی معنی این است: به نفع اُمتت گواهی می دهی.

باید یادآور شد که: هم پیامبر اسلام بر همه پیامبران شاهد است و هم کتابش قرآن عظیم الشان، تبیان (بیان و روشن کننده) کُلّ شیء است. طوریکه میفرماید: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ». و روزی را به یاد آورید که الله متعال از هر امتی پیامبری را برمی‌انگیزد تا برای کسانی از قومش که ایمان آورده‌اند شهادت دهد و بر کافران نیز شاهد باشد؛ به همین سلسله است که حق تعالی محمد صلی الله علیه وسلم بر اُمتش شاهد بر می‌انگیزد که ایشان به نفع پیروان و به زیان نافرمانان خود شهادت می‌دهند.

قرآن پرفروغ را برای تبیین و توضیح هر آنچه که مردم بدان نیاز دارند بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرد که در آن همه امور در حوزه عقیده، احکام، اخلاق، آداب، ثواب و عقاب واضح شده است. بنابر این عذر و بهانه‌ای نخواهند داشت.

صحابی جلیل القدر ابن مسعود فرموده است: در این قرآن تمامی علوم و همه چیز برای ما بیان شده است. (مختصر ۳۴۳/۲).

«وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (89): قرآن را برای هدایت قلوب و رحمت بندگان و مژده برای مسلمانان راه یافته بر تو نازل کردیم. یعنی: قرآن را «تبیینی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین و دنیای تان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما صلی الله علیه وسلم در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید. ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا الله متعال این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابر این، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می‌برند.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از بشارت به پرهیزگاران و هشدار به کافران بحث بعمل آمد اینک در آیات متبرکه ذیل (90 الی 97) بار دیگر به مهترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیت های واجب و مندوب (وفا به عهد، احسان و غیره) اشاره بعمل می‌آورد.

در کتب حدیث نبوی میفرماید: «ان الله يحب معالی الاخلاق و یکره سفاسفها»: خداوند منشیهای والا را دوست می‌دارد و از رفتار پست و بی ارزشی بیزار است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان امر می‌کند و از فحشا (کار زشت) و ناشایست و تجاوز منع می‌کند. و شما را پند می‌دهد تا عبرت گیرید. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِيتَاءِ»: عطاء کردن. پرداختن. «ذِي الْقُرْبَىٰ»: خویشاوندان. نزدیکان. «الْفَحْشَاءِ»: گناهان بسیار بد و زشت از قبیل: زنا و شرک. «الْمُنْكَرِ»: زشت و بد. کارهای نا معقولی که با فطرت سلیم انسان سازگار نیست. عطف عام بر خاص است. «الْبَغْيِ»: تجاوز به حقوق

دیگران. ستمگری و ظلم. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

باید گفت که اولین امر به معروف و نهی از منکر، از جانب پروردگار با عظمت است، طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» همانا الله متعال به مکارم اخلاق و عدالت در بین مردم و نیکی کردن با تمام مخلوقات هدایت فرموده است. قابل یادآوری است که: عدل و احسان در کنار هم دارای جاذبه میباشند، در غیر آن تجارب نشان داده است که: مقررات خشک و خالی، دلها را التیام و مدوا ساخته نمی تواند. و در شریعت غرای محمدی مطابق نص قرآنی؛ امر به معروف، از نهی بر منکر مقدم و مهمتر بوده، طوریکه عدل، بر احسان تقدم دارد. ولی نباید فراموش کرد که: امر به معروف و نهی از منکر باید در فضای صفا و محبت و در قالب موعظه و خیرخواهی انجام یابد. در ضمن باید گفت که: در نهی از منکر باید ابتداء به دفع گناهان معلومدار و معروف در جامعه پرداخت، طوریکه در امر به معروف باید ابتدا به واجبات سفارش گردیده است. «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»: علماء در تعریف عدل می نویسند که: «عدل» عبارت از دوری از افراط و تفریط را میگویند که: امر هم در عقاید مطرح بحث است و هم در اعمال شخصی و جامعه و رعایت حکم و سفارش این آیه هم باید اشخاص و هم توسط حکومت باید رعایت و تطبیق گردد.

و به تعریف دیگر: عدل: عبارت از انصاف و میانهروی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و طوریکه ابن عطیه اندلسی (481 541 هجری) مؤلف تفسیر «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» می نویسد: عدل: شامل هر امر واجبی میشود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ظلم و ستم و در پیش گرفتن شیوه قضاوت و انصاف.

«وَالْإِحْسَانُ»:

احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که الله متعال بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت چنانکه در حدیث شریف به روایت عمر (رض) آمده است «عبارت از آن است که الله متعال را آن گونه عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، او تو را میبیند».

البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی میکند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به کسی که به توبدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» «و» حق تعالی شما را امر میکند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می شود. همچنان خدای سبحان و تعالی به پیوند با نزدیکان و نیکی و احسان به ایشان فرمان داده است.

سفارش به عدل و نهی از فحشاء، سنت ابدی خداوند است. طوریکه میفرماید: «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» الله متعال بندگان خویش را نهی نموده از فحشاء و از هر کار زشت و هر عمل ناصواب، و از هر آنچه که شرع انور ناپسندش میدارد.

فحشاء:

فحش و فحشاء و فاحشه، هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد. اعم از گفتار یا

کردار ناشایست مانند زنا و بخل «و» شما را منع میکند از «منکر» منکر: ناپسند یعنی چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی فرموده است، که این معنی شامل تمام گناهان میشود «و» شما را منع میکند از «بغی» بغی: در این آیه مبارکه عبارت است از: کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نیست که الله متعال مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند».

عبدالله بن مسعود رضي الله عنه میفرماید: این آیه جامعترین آیهی قرآن است که در آن امور نیکی که باید انجام شوند و نیز کارهای زشتی و بدی که باید از آنها پرهیز شود، بیان گردیده است.

«يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (90)» «به شما اندرز میدهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این نصایح و اندرزها.

قابل یادآوری است که همین آیه مبارکه: سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان بن مظعون (رض) از آن جمله می‌باشد.

داستان زیبا:

در روایات تاریخی آمده است که: «اکثم بن صیفی» وقتی خبر بعثت و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را شنید، دو نفر را به نمایندگی از طرف خود به نزد وی فرستاد. آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و پرسیدند: تو کیستی و چه کاره‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: من محمد بن عبد الله هستم و پیامبر خدا می‌باشم. آنگاه آیهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» را خواند. وقتی نزد اکثم برگشتند و آیه را خواندند، اکثم گفت: می‌بینم به مکارم اخلاق امر میکند و از پستی و زشتی نهی می‌نماید پس بیایید در این مورد رئیس باشید نه دنباله‌رو. (مختصر ۳۳۴/۲).

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَفْضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱)

هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تاکید نشکنید در حالیکه الله را بر خود کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَهْدِ اللَّهِ»: پیمان الله. مراد همه عهود و پیمانهای است که الله متعال انجام آنها را از مردم خواسته است و یا این که مردمان با یکدیگر می‌بندند و خداوند متعال را بر وفای بدان‌ها گواه می‌گیرند و بر کارشان آگاه می‌دانند (آل عمران / 77، أنعام / 102...). «الْأَيْمَانَ»: جمع یمین، سوگندها. «تَوْكِيدٌ»: تأکید. استوار داشتن قسم با یاد آن به نام و ذات الله. از ماده (وکد). «كَفِيلًا»: آگاه و گواه. کسی که پیمان‌ها زیر نظر او بسته میشود و وفا یا عدم وفای بدان‌ها را می‌پاید. «ترجمه معانی قرآن» (مصطفی خرم‌دل).

تفسیر:

در آیات قبلی مباحثی در مورد وعده و وعید و ترغیب و ترهیب به تفصیل به بیان گرفته شد و مجموعه‌ای از مکارم اخلاق و فضایل را یادآور شد، در این آیات متبرکه «انسان» را از نقض عهد و پیمان و مخالفت از اوامر الهی بر حذر داشته است؛ زیرا عصیان و نافرمانی سبب بلا و محرومیت است. سپس خداوند متعال از حیات پاک و شریفی که برای

مؤمنان تدارک دیده است سخن به میان می‌آورد.

خداوند متعال در آیه مبارکه میفرماید: وفاداری به عهد و پیمان‌ها و قسم های الهی، لازم است یعنی و بر شماسست وفا نمودن به هر عهد و پیمانی که بین خود و الله متعال و بین خود و مردم بسته‌اید، مشروط به آنکه پیمان شما با مردم به امر خلاف شرعی مربوط نباشد و سوگندهای خود را بعد از آنکه با قسم به خدای رحمان محکم ساخته‌اید به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته اید نشکنید. پس از او بترسید و پروا کنید، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». زیرا او بدانچه می کنید دانا و آگاه است و به زودی شما را در روزی که بر او عرضه می شوید، جزا خواهد داد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیمان شکنی شما را الله متعال می داند و سزای می دهد، خواه مردم بفهمند یا هم نفهمند.

دین مقدس اسلام در مساله وفای به عهد‌ها و پیمانها سخت‌گیری میکند و هرگز در آن عهد و گذشت روا نمی دارد. چرا که عهد‌ها و پیمانها پایه اعتماد و اطمینان است. پایه‌ای که بدون وجود آن رشته پیوند انسانها سست و متزلزل میگردد و می گسلد. نصوص قرآنی در اینجا تنها به فرمان دادن به وفای عهد و پیمان، و نهی از شکستن و گسستن آن، بسنده نمی‌کند. بلکه مثالهایی را پیایی می‌آورد، و پیمان‌شکنی را بد می شمارد، و اسباب و عللی را نفی میکند که چه بسا کسانی آنها را برای توجیه پیمان شکنیهای خود مستمسک قرار دهند:

شان نزول آیه 91:

638- ک: ابن جریر از بریده روایت کرده است: این آیه در باره بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم [هرکه ایمان می‌آورد، با پیامبر بیعت می‌کرد] نازل شده است. (طبری 21871 از ابولیلی از بریده روایت کرده است. در طبری، نزد مؤلف و ابن کثیر «بریده» آمده و «مزیده بن جابر» درست است چنانچه در «در المنثور» 4 / 242 و «تفسیر شوکانی» 3 / 230 آمده.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲)

و مانند آن (زن) نباشید که رشته خود را پس از محکم تابیدن گسست، تا قسم‌های تان را در میان خود وسیله فریب سازید، تا گروهی از گروهی دیگر (مال و امکانات) بیشتر بدست آورد. جز این نیست که الله شما را به وسیله آن می آزماید، و به یقین روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف میکردید برایتان بیان می‌کند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نقضت»: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد، مثل: شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند: شکستن پیمان. «انکاث»: نکث: شکستن و آن مثل نقض است. در قرآن عظیم الشأن، اکثراً در شکستن عهد به کار رفته است.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی پی‌درپی، ننگ بیشتری دارد. «أَنْكَاثًا» جمع «نکث» نکث (به کسر - ن)، چیزی است که پس از تابیده شدن باز شده باشد. جمع آن، انکاث است. یعنی: باز شده ها، تکه تکه ها. انکاثا در آیه، به جای «جعلها انکاثا» است.

«غزلها»: غزل (بر وزن عقل)، تابیدن و تابیده. اسم و مصدر، هر دو آمده است.

«دخلا»: دخل (بر وزن شرف)، کنایه از فساد است. راغب میفرماید: فسادی که به عقل یا بدن داخل می شود.

«اربی»: ربو: زیادت. «ربی یربو» یعنی زیاد شد و کثرت یافت. «اربی»: زیادت یافته تر و ثروتمند (تفسیر نور)

تفسیر:

پیمان شکنی، هدر دادن زحمات گذشته است طوریکه میفرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» هر چه پیمان محکمتر بسته شود، شکستن آن بدتر است. باید گفت که: این ضرب المثلی است که خدا آن را در مورد انسانی آورده است که عهد و پیمانش را برهم میزند. (این نظر مجاهد و قتاده است).

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوار ساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته رشته از هم می‌گسست و به حال اول آن بر می گرداند.

اکثر مفسران و از جمله این‌کثیر در بیان سبب نزول میگویند: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز میکرد و دیگر بار آنرا می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». مردم میگفتند: این زن چقدر احمق است!

با مقدسات نباید بازی کنیم. (مقدسات را دستاویز و وسیله‌ی خدعه و فریب قرار ندهیم). طوریکه میفرماید: «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» قسم خود را وسیله‌ی فریب مردم قرار می‌دهید.

«دخل»: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است این نیرنگ و دغل به خیال این است که «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» برای این که ملتی از لحاظ افراد و مال بر ملتی دیگر برتر جلوه دهید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این‌که مبدا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول الله صلی الله علیه وسلم نقض کنند. بصورت کل: جمله‌ی آیه مبارکه «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» را دونوع تفسیر نمود:

الف: شما بخاطر قدرت و کثرت گروهی، پیمانی را که با گروه کوچکتر بسته‌اید نشکنید.

ب: شما بخاطر آنکه ابر قدرت شده‌اید، پیمان خود را با گروه‌های کوچک نشکنید. امام مجاهد گفته است: آنها با هم پیمان می‌بستند، اما وقتی هم‌پیمانی جدید را می‌یافتند که تعداد افراد و عزت و قدرتشان بیشتر بود، پیمان رانقض کرده و با آنها پیمان می‌بستند. (مختصر ابن کثیر ۱۷۱/۱۰).

یکی از ابزار آزمایش، وفای به تعهدات است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ» به خدا به وسیله‌ی وفای به عهد و پیمان شما را آزمایش می‌کند، تا مطیع و فرمانبر از عاصی و نافرمان مشخص شود.

«وَأَلْبِیِّنَنَّ لَكُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (92)»: و او در روز قیامت، روزی که همه رازها آشکار می‌شود، برای شما آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیدید بیان خواهد داشت، و آنچه را در ضمیر و باطن دارید میداند؛ پس هر کس را در برابر عملکردش، از امانت و خیانت، جزا می‌دهد.

شان نزول آیه 92:

639- ک: ابن ابوحاتم از ابوبکر بن ابو حفص روایت کرده است: سعیده اسدیه دیوانه بود موی و پوست درخت خرما را جمع میکرد. خدا آیه. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا» را در باره او نازل کرد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَنَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

و اگر الله میخواست همه شما رأمت (مسلمان) می‌گردانید (همه را به اجبار وادار به ایمان میکرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت میکند، و البته از آنچه در دنیا می‌کردید، پرسیده خواهید شد. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً وَاحِدَةً»: ملت واحد و یکتا در روش و منش و کنش همه یکسان همچون فرشتگان مؤمن و با ایمان می‌شدید (یونس/ آیه 99). «ترجمه معانی قرآن» (مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: «و اگر الله می‌خواست، قطعاً شما را اُمتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و برحق و حقیقت متفق و همداستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضاء کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه میکند» یعنی: الله متعال هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه میکند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابر این، آنان بر اثر گمراهی، پیمان شکنی و سوگند شکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت میکند» یعنی: خداوند متعال هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب میکند، با توفیق دادنش به راه هدایت به عنوان فضلی از سوی خویش هدایت میکند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه می‌کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

دست خداوند در اجبار مردم باز است، لیکن سُنَّت و حکمت الهی آزاد گذاشتن مردم است. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» اگر الله متعال میخواست تمام بشریت را با یک استعداد خلق میکرد و همه را جزو یک ملت قرار میداد به گونه‌ای که هیچ گونه اختلاف و تفاوتی با هم نداشته باشند. و به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و برحق و حقیقت متفق و همداستان می‌بودید «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» اما حکمتش چنان اقتضاء کرد که آنها را آزاد و مختار بگذارد. گروهی راه نیکبختی را پیش گیرد و گروهی راه شقاوت را. به هر کس بخواهد یاری نمیرساند و گمراه میشود و رسوا میگردد، و به هر کس که بخواهد توفیق عنایت میفرماید و او را هدایت میکند. انسان در انتخاب عقیده و راه آزاد است. «وَلَنَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (93)» و در روز قیامت درباره تمام اعمالتان از شما سؤال میشود و در مقابل هر ذره نیک و بد پاداش یا جزا می‌بینید. بناءً سؤال و جواب در قیامت را جدی بگیریم.

خواننده محترم!

خداوند همه‌ی مردم را به طور فطری هدایت می‌فرماید، لیکن مردم بر اساس اختیار و آزادی که دارند دو گروه میشوند؛ گروهی برخلاف عقل و فطرت راه خلاف را انتخاب میکنند و توبه نمیکنند، خداوند نیز آنان را به حال خود رها و گمراه میکند، ولی گروهی همان راه فطرت و اطاعت را انتخاب میکنند، و خداوند آنان را کمک و هدایت میکند.

بنابر این مراد از هدایت و گمراه کردن خداوند مرحله‌ی بعد از انتخاب انسان است. راستی اگر هدایت و گمراه شدن انسان اختیاری نبود، در پایان آیه خداوند نمیفرمود: شما بازخواست میشوید! پس سؤال خداوند نشانه‌ی آزادی ماست. زیرا انسان مجبور مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٩٤﴾

و قسم‌هایتان را در میان خود وسیله‌ی فریب قرار ندهید، تا (مبادا) قدم‌هایتان پس از محکم شدنش بلغزد، و به سبب منع کردن‌تان از راه الله عذاب را بچشید و در آخرت عذاب بزرگ داشته باشید. (۹۴)

تفسیر:

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»: به خاطر تأکید بر عظمت شأن عهد و پیمان آن را تکرار کرده است. میفرماید که: قسم را وسیله‌ی خدعه و نیرنگ قرار ندهید و مردم را به آن فریب ندهید تا منافعی به دست آورید. (در تفسیر فی الظلال القرآن سید قطب آمده است: بر گرفتن عهد و پیمان برای فریب و نیرنگ، باور را در ضمیر متزلزل و سست میکند و سیمای آن را در نهاد دیگران مشوه و زشت جلوه میدهد. پس آن که قسم می‌خورد و می‌داند برای فریب قسم می‌خورد، نه عقیده‌ای ثابت دارد و نه بر صراط مستقیم است و در همان حال سیمای عقیده را در نزد اشخاصیکه برایشان قسم می‌خورد زشت و مشوه می‌سازد؛ چرا که می‌داند قسم هایش برای تقلب و نیرنگ است، از این رو مانع ورود آنها به راه الله متعال میشود و عملکرد چنین کسی را خداوند متعال در قالب این مثال ناپسند برای مؤمنان بیان کرده است.)

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: هدف از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم دیگر قسم‌های است. بدین ترتیب خداوند متعال کسانی را که با رسول وی صلی الله علیه وسلم بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می‌کند.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی و سوء استفاده از مقدّسات، سبب بدعاقبتی است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» تا گام‌هایتان دچار لغزش و انحراف نشود، بعد از آن که در راه حق و صراط مستقیم محکم و استوار بودید. یعنی: کسی که پیمان را می‌شکند، درحقیقت خطای بزرگی را مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آنکه در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت قدم بوده است.

ابن کثیر گفته است: این مثلی است برای اشخاصیکه بر جاده‌ی مستقیم باشد اما به سبب قسم‌های فریبکارانه‌اش مردم را از راه الله باز دارد و خود نیز از راه هدایت منحرف شود؛ زیرا وقتی کافر ببیند که مؤمن هم، پیمانش را نقض میکند و خیانت می‌ورزد، دیگر به دین اعتماد نمی‌کند. به همین سبب راه و رود او به دین اسلام مسدود می‌شود. از این رو

گفته است: «وَتَذَوُّوْا السُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و به سبب نقض عهد و پیمان مانع شوید که دیگران به دین اسلام در آیند و در دنیا کیفر شدید و ناخوشایند خواهید دید. «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (94)» و در آخرت عذاب شدید آتش دوزخ را خواهید داشت. در مورد شأن نزول این آیه مبارکه از کلبی روایت شده است که: آیه کریمه در باره مردی از حضرموت به نام عبدان بن أشوع نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم از امرأ القیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «آیا بر آنچه میگویید شاهد هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می دانند که من در آنچه میگویم صادقم ولی او را از من گرامی تر می دارند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم به امرأ القیس فرمودند: «رفیقت چه میگوید؟». او گفت: دروغ و باطل میگوید. پس دستور دادند که قسم بخورد. اما عبدان گفت: امرأ القیس مردی فاجر است و پروایی از قسم خوردن را ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حال که گواهی نداری، سوگند او را بپذیر».

عبدان گفت: جز پذیرفتن قسم اش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امرأ القیس دستور دادند که قسم بخورد اما همین که برخاست تا قسم بخورد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد. «وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَحَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذَوُّوْا السُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)».

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵)
و عهد الله را به بهایی اندک (دنیا) نفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است، اگر بدانید [که ارزش وفای به پیمان خدا قابل مقایسه با همه دنیا نیست]. (۹۵)
انگیزه پیمان شکنی، همانا رسیدن به دنیاست، با هر چه معامله کنید، باز هم نسبت به پیمان شکنی کم است. «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» پیمان الهی و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با متاع دنیای ناپایدار و ناچیزی نفروشید و مبادله نکنید.

تفسیر:

«ثَمَنًا قَلِيلًا»: بهای اندک. قیمت ناچیز. و بدانید که تمام بهره دنیا حقیر و بی ارزش است، زیرا اجر عظیمی که وفا به عهد نزد الله متعال دارد بزرگتر و گران بهتر از پول ناچیز بی ارزشی است که گرفته اید، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (95)» باید گفت که: از دست دادن الطاف الهی و پیمان شکنی برای بدست آوردن کامیابی مؤقت، يك ساده نگری است. بناءً اگر واقعاً به حقیقت واقف هستید، یقین بدانید که ثواب و پاداش موجود در نزد خدا برای شما از متاع دنیای گذرا بهتر است. سپس علت آن را بیان کرده و میفرماید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)

آنچه [از ثروت و مال] نزد شماست، فانی می شود و آنچه [از پاداش و ثواب] نزد الله است، باقی میماند، و قطعاً آنان که [برای دینشان] شکیبایی ورزیدند، پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، میدهم. (۹۶)

تفسیر:

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق»: جز الله، هیچکس و هیچ چیز باقی نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای انسان! آنچه نزد شما از چیزهای بی ارزش دنیای فانی است، از بین می رود اما آنچه نزد الله متعال از پاداش عظیم است پایدار است و از بین نمی رود.

«وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (96) و الله متعال به زودی کسانی را که برادای طاعات و پرهیز از محرمات شکیبایی کردند به بهترین و بزرگترین، بخشش و عطا پاداش می دهد، بناءً از روی فضل و کرم در برابر کمترین طاعت نیز به ایشان اجر و مزد عطا میکند آن گونه که در برابر برترین طاعات مزد عنایت می نماید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

هر کس خواه زن و خواه مرد، کار نیک انجام دهد و او مؤمن باشد، البته به زندگی پاک و خوشایند زنده اش می کنیم. و حتماً (نظر) به نیکوترین آنچه عمل می کردند، ثوابشان خواهیم داد. (۹۷)

تفسیر:

زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند:

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» قبل از همه باید گفت که: کار خوب به تنهایی کافی نیست، بلکه خود انسان هم باید شخصیت خوبی داشته باشد. بناءً هرکس از مرد یا زن، که همراه با اخلاص و متابعت کار شایسته کند درحالی که به الله متعال و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم و هشدارها و مژده هایش مؤمن باشد، پس قطعاً خداوند متعال او را در این دنیا با زندگی پاکیزه سعادت مندانه، آرام، امن و راحت، زندگی می بخشد هر چند مال و ثروتی اندک داشته و از جاه و مقام پیش بندگان بی بهره باشد.

حسن بصری گفته است: جز در بهشت حیات برای هیچ کس پاک و بی آلایش نیست؛ چون حیاتی است بدون موت، و سراسر آن استغنا و بی نیازی است، بدون فقر و بینوایی، و تندرستی مطلق است بدون بیماری، و سعادت است بدون شقاوت. (حاشیه صاوی بر جلالین، قول اول از ابن عباس (رض) می باشد و روشن تر است)

«حیات طیبه»: آن است که انسان دلی آرام و روحی مؤمن داشته باشد، مؤمن به نور خدا می بیند، مشمول دعای فرشتگان است، مشمول تأییدات الهی است، این گونه افراد خوف و حزنی ندارند. (تفسیر نور)

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (97): در آخرت پاداش جزیل و اجر جمیل همراه با فوز عظیم در جوار پروردگار کریم عنایت خواهد کرد. و چه پاداشی است کریمانه!

شان نزول آیه:

کلبی در بیان شأن نزول آیه مبارکه می فرماید: چون دو آیه فوق نازل شد، امر القیس گفت: آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود میشود ولی رفیقم (عبدان) برحسب نیکوترین آنچه عمل میکند، پاداش می یابد. بار خدایا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا قسم دکه نمی دانم چه اندازه؟ پس هر چه می خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه

آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که این آیه نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب الله متعال و سنت پیامبر وی صلی الله علیه وسلم است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش میداریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی. ابن عباس (رض) میگوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلماً به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه میکردند، پاداش میدهیم» در حدیث شریف آمده است: «قطعاً هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

حیات طیبه چیست؟

با توجه به آنچه در کتب لغت و تعریف‌های که توسط مفسران در مورد کلمه طیب و طیبه آمده است جمع‌بندی آن چنین است: «خوب و نیکو بودن یا شدن، شیرین و دلپذیر و خوشمزه، راضی و دلپذیر، گوارا، همراه با آرامش خاطر، روا و حلال، عطر و خوشبویی». با توجه به معانی فوق منظور از حیات طیبه نوعی زندگی شخصی یا اجتماعی میباشد که در آن جریان زندگی آرام و روان است و پاکی و آسودگی خاطر بر آن حاکم است و انجام کارها در آن از درد سرهای اضافی و مزاحمت‌های بی‌جا به دور است.

در این نوع زندگی تمام تلاش انسانها در جهت انجام کارها بر اساس قوانین و مقررات و سنت‌های طبیعی و الهی مصروف می‌گردد و جریان بالنده زندگی در فضایی آکنده از مهربانی و آرامش و بطور دلنشین و بدور از مزاحمت‌های تصنعی و جنگ و جدال‌های خودساخته بر محور کرامت انسانی در بستری از زمینه‌های رشد و کمال رو به سوی خدای خود در حرکت خواهد بود.

واقعاً چنین زندگی را «حیات طیبه» یا «زندگی نیکو» می‌نامیم که دست یافتنی است و هزاران انسان تاکنون آن را به صورت فردی یا جمعی تجربه نموده اند. حیات طیبه کسب کردنی و ایجاد کردنی است:

با عنایت به اینکه شروع در آیه مبارکه: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» 97 سوره نحل: با کلمه عمل مقدم گردیده است معلوم می‌شود «زندگی نیکو» را باید بنا نهاد و ساخت و تمامی اجزاء و عناصر آن عملیات حساب شده که توام با کار و کوشش و دقت میباشد عملی خواهد شد و بصورت به نایل خواهیم آمد.

نقش زن و مرد در حیات طیبه:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ برای کسب «حیات طیبه» مرد و زن هر دو نقش اساسی و بنیادی دارند و برای استقرار این نوع از زندگی هم مردان و هم زنان باید برای ایفای نقش طبیعی و عملی خود با جدیت در صحنه زندگی حضور فعال داشته باشند و بدون یکی از آنها دیگری نمی‌تواند بدان نایل آید پس هم مردان باید باشند و هم زنان باید حضور داشته باشند و هیچ‌کدام جبران کننده عدم حضور دیگری نمیتواند باشد زیرا هر کدام جایگاه خاص و بخصوص خود را دارد بدین ترتیب چه زن و چه مرد با جدیت در صحنه زندگی طیب باید حضور فعال داشته باشند و از هرگونه مسامحه و کوتاهی خودداری نموده و با

دوری از تنبلی و خود باختگی با عزمی راسخ بطور مادام العمر در تحقق «حیات نیکو» به سهم خود انجام وظیفه نمایند.

تعامل زن و مرد:

از سیاق آیه چنین استنباط میشود که ضمن اینکه زن و مرد هر کدام بطور مستقل باید برای کسب زندگی نیکو تلاش نمایند لیکن نقش تسهیل کننده یا بازدارنده نیز می توانند برای یکدیگر داشته باشند، پس همراهی و یاری رساندن به یکدیگر برای نیل به حیات طیبه باید مدنظر باشد.

این موضوع در سبک زندگی مشترک تجلی پیدا می کند که زن و مرد نقش مکمل یکدیگر بودن را ایفا نمایند.

عنصر اصلی تحقق حیات طیبه:

طوریکه در آیه (97 سوره نحل) خواندیم، قرآن رکن مهم تشکیل و تداوم حیات طیب را «عمل صالح» میداند، کلمه صالح در کتاب لغت از جمله در «المنجد کتاب لغات فرهنگ نوین صفحه 378) به معانی زیر آمده است: «درستی، مناسب بودن، کارآمد، حال خوب، شایستگی و نیکویی» و ضد آن «فساد» است. بنابراین هر کاری را درست انجام دادن، هر عملی را خوب انجام دادن، عمل صالح می شود.

به عبارت دیگر انجام دادن هر فعلی مطابق با شرایط و مقتضیات آن بطوری که هدف آن کار بوده و به نتیجه مطلوب برسد آن عمل صالح است. (دقت کنید).

اصلاح یک باور غلط بین عوام رایج است که عمل صالح را اعمالی مانند عبادات یا صدقات و خیرات یا جهاد و امثال آن می دانند این درست نیست زیرا همه ی اینها عمل صالح است لیکن در انحصار این موارد نیست بلکه منظور قرآن این است که شخص مومن هر کاری را که درست انجام دهد از قبیل کارهای روزمره مثل تمامی شغل ها و کارهای افراد چنانچه بطور کامل و خوب انجام شود و کارآمد باشد عمل صالح محسوب میشود و بر عکس اگر همین عبادات یا کارهای خیر را درست انجام ندهیم عمل صالح نخواهد بود.

به عبارت دیگر هر کاری که مطابق با ضوابط و مقررات و بطور درست انجام شود که حاصل آن تولید یا خدمتی مفید باشد و به اصطلاح امروزی مطابق با استاندارد باشد میتوان بر آن نام عمل صالح نهاد.

پس عنصر اصلی و مهم نیل به «زندگی نیکو»، «درست کارکردن» می باشد. در واقع شرط تحقق «حیات طیبه» این است که مسلمانان کارهای خود را اعم از عبادات و خیرات و کارهای تولیدی و خدماتی و غیره را به نحو احسن و به نیت عمل صالح انجام دهند تا دارای زندگی خوب توام با آرامش باشند که در چنین وضعیتی هم دارای دنیایی آباد بوده و هم آخرتی مطلوب نیز خواهند داشت و به جامعه ی ایده آل و مثال زدنی دست خواهند یافت.

شرط ایمان:

گرچه عنصر عمل صالح از ارکان تحقق زندگی طیب است لیکن کافی نیست بلکه شریط ایمان نیز لازم است.

در تمامی آیات قرآن کریم پس از دعوت به ایمان به خدا و حقیقت جهان هستی تاکید به عمل صالح گردیده است و این نشان میدهد عمل بدون ایمان و ایمان بدون عمل هیچکدام کافی نمی باشد و کارساز نیست. بنابر این علاوه بر «حسن فعلی» باید از «حسن فاعلی»

نیز برخوردار بود.

شرط ایمان موجب میشود کارهایی که از بنیان فاسد یا غلط باشد از حیثه اقدام و عمل خارج شود و فقط اعمالی که در چارچوب شرع و عقل و عرف جایز شناخته شده بصورت درست اجرا شود تا مصداق عمل صالح گردد.

به عبارت دیگر عمل درست و شایسته به منزله آجرهای یک ساختمان میباشد که با ملات ایمان به آن هویت می بخشد و از روح کلی برخوردار میگردد و ایمان ضامن تداوم عمل نیکو و تسری آن به سایر کارها میگردد. (تفسیر نمونه ج 11 ص 392)

در واقع اعمال آدمی به طور پراکنده و جدا از هم هستند و این روح ایمان است که به آنها وحدت می بخشد و بدین ترتیب نفس انسان طیب میشود و آنگاه است که باوجود افراد طیب در جامعه، حیات اجتماعی طیبه تحقق مییابد.

در نهایت باید گفت: برای دست یابی به یک زندگانی بالنده و روبه رشد و کمال که توام با آرامش و آسایش باشد هر مسلمانی اعم از زن و مرد باید کارهایش را درست و نیکو انجام دهد؛ الله متعال نیز به آن برکت داده و علاوه بر اینکه دنیای خوب و آباد آنان را تضمین نموده در آخرت هم اجر وافر و عطا خواهد نمود.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بیان یافت که: بهترین مکافات را به مؤمنان راستین اختصاص میدهد که به دلیل درستکاری و باورشان از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان پر هیز میکنند.

اینک در آیات متبرکه ذیل (98 الی 105) در باره آداب قرآن و دیدگاه آن و همچنان در این آیات به شبهه های شیطانی مخالفان نبوت اشاره می کند که میگفتند: محمد، نزد مرد نصرانی قرآن آموخت نه از خدا. باید دانست که قرآن، عربی روشن است و آن شخصی که مشرکان می پنداشتند معلم پیامبر است، گنگ و غیرعرب بود. پس، چگونه ممکن است قرآن با آن همه شیوایی و زیبایی، چنان شخصی ناتوانی آن را به پیامبر بیاموزد؟! زهی خیال باطل!

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)

پس هنگامی که قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بخواه. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فاستعذ»: عوذ: پناه بردن. «فاستعذ بالله...»: به خدا پناه ببر و خویشتن را در پناه او بدار. مراد گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» به هنگام خواندن قرآن در نماز و جز آن است. با توجه بدین نکته که این پناه بردن و استعاذه گفتن، تنها نباید محدود به گفتار باشد، بلکه باید از ته دل از الله خواست که مدد فرماید و شیطان را از محیط فکر انسان به دور و سایر موانع را از سر راه فهم قرآن بردارد تا جمال دلارای حقیقت جلوه گر آید. «الرَّجِيم»: مطرود. ملعون. فَعِيل به معنی مَفْعُول است (سوره آل عمران / 36). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» ای مسلمان! چون قصد قرائت قرآن کردی، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (98)» باید گفت که: پناه بردن به الله متعال، نشانه‌ی ایمان به او و توکل بر اوست. پس در آغاز تلاوت قرآن، از شر شیطان رانده شده از رحمت حق تعالی، به پروردگار با عظمت پناه ببر و بگو: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». تا در موقع خواندن قرآن تو را وسوسه نکند، و تو را از تأمل در قرآن و عمل به آن باز ندارد.

باید متذکر شد که: پناه بردن شما همراه پناه دادن اوست. (پس پناه ببرید، «فَاسْتَعِذْ» تا او شما را پناه دهد و اگر او پناه ندهد، پناهندگی ما بیهوده است.) و در ضمن قابل یادآوری است که: جز پناهندگی به او راه دیگری هم در برابر ما وجود ندارد. باید گفت که: امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علماء مفید استحباب است. همچنین جمهور علماء بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند و همواره بر پروردگارشان توکل میکنند، تسلطی ندارد. (۹۹)

تفسیر:

«سلطان»: تسلط. در این هیچ شکی نیست که: شیطان به سراغ همه ای انسانها می‌آید، ولی ناگفته نماند که شیطان بر همه‌ای انسانها تأثیرگذار هم نیست. بیگمان الله متعال شیطان را بر دوستان خویش که بر وی تکیه کرده و کار خود را به وی میسپارند، مسلط نمیگرداند. ایمان و توکل، به الله متعال، قلعه‌ای و سنگر محکم و شکست ناپذیری است که انسان را از آسیب پذیری حفظ میکند. به یاد داشته باشید که: در مشکلات و سختی‌ها فقط به الله متعال تکیه و اعتماد می‌کنند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾

سلطه او تنها بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند و (سلطه او) بر کسانی است که آنها به او (الله) شرک می‌آورند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَلَّوْنَهُ»: او را به دوستی میگیرند. او را به رهبری و سرپرستی خود انتخاب میکنند. «بِهِ مُشْرِكُونَ»: به سبب وجود شیطان و پا در میانی او شرک می‌ورزند. در این صورت حرف باء سببیه است. یا این که: نسبت به خدا مشرکند. در این صورت حرف باء برای تعدیه است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید گفت که: مقدمات سلطه‌ی و نفوذ شیطان را خود انسان بر خود مساعد میسازد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»: (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان کاری را از پیش برده نمیتوانند) طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» تسلط شیطان فقط بر اشخاصی است که از راه وعقاید وی پیروی نموده و در نافرمانی پروردگار رحمان از اطاعت میکنند و نیز تسلطش بر کسانی است که در سخنان خود به الله متعال شریک می‌آورند.

و در عبادت و ذبایح و خوردن و آشامیدنی‌هایشان از دستورات وی تبعیت نموده و دچار شرک شده‌اند. موحدان واقعی بیمه هستند، لیکن هرکس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر میشود.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

و هنگامی که آیه ای را [که در بردارنده حکم جدیدی است] جایگزین آیه دیگر میکنیم، درحالیکه خدا به‌آنچه نازل میکند داناتر است، مخالفان میگویند: تو فقط [بر خدا] دروغ می‌بندی!! [چنین نیست که می‌گویند] بلکه بیشترشان [اسرار تبدیل احکام را] نمی‌دانند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیه»: مراد جایگزین کردن احکام تازه قرآن به جای احکام کتاب‌های پیشین پیغمبران است (مراجعه شود به سوره‌های: بقره آیه: 142، أنعام آیات: 145 و 146). و شاید مراد نسخ آیه‌ای از قرآن توسط آیه دیگری از آن باشد که خداوند بخواهد برای بهبود جامعه مریض ادویه و اطعمه آنان را کم و بیش و تعویض و تبدیل کند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

دین مقدس اسلام دارای دو نوع قوانین است؛ قانون ثابت و قانون متغیر، که البته تغییر آن بدست الله متعال است، در ضمن قابل یاد آوری است که: همه قوانین الهی در زمان و شرایط خودش دارای ارزش می باشد.

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ»: هرگاه آیه‌ای را به جای آیه‌ای دیگر نازل کنیم، یعنی الله متعال به وسیله نسخ و مانند آن، آیه‌ای از قرآن را به جای آیه‌ای دیگر قرار دهد.

خواننده محترم!

ملاحظه فرموده باشید که: طبیب بخاطر صحت‌مندی مریض خویش، در صورت لزوم دید نسخه را تغییر می‌دهد و این نوع تغییر در آیات و احکام نیز هست که به آن نسخ می‌گویند. مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همین که میدیدند دستوری عوض شد می‌گفتند: تو یارانت را مسخره کرده‌ای و هر روز قانون و دستوری را به دروغ می‌گویی و قانون قبل را لغو می‌کنی.

باید گفت که متوجه باید بود که: دشمن از هر فرصتی در هر لحظه ای سوء استفاده بعمل آورده، و کوشش میکند هر چیزی را بهانه قرار دهد. عامل همه ای این انتقادات ها و به اصطلاح بهانه جویی ها نابخردانه و تهمت ها همانا جهل است و بس.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ»: جمله‌ایست معترضه که به منظور توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی الله به خیر و صلاح بندگان عالم‌تر است؛ او خود به مصلحت بندگان در نسخ یا اثبات احکام بر وفق احوال و زمان داناتر است، چون آیات این کتاب همانند دوا است و کم‌کم به مریض توصیه میشود تا شفا یابد، آنگاه دوا به خوراک‌های مفید دیگر تبدیل می‌شود.

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (101)»: کافران نادان می‌گویند: ای محمد! جز این نیست که تو بر الله متعال دروغ بستی و چیزی می‌گویی که به گفتن آن مأمور نشده‌ای، حال آنکه خدای متعال پیامبرش را از دروغ و بهتان مصونیت بخشیده است، پس قضیه چنان نیست طوریکه فکر میکنند، بلکه بیشترشان به آنچه پروردگار متعال و پیامبرش از تعظیم و تکریم سزاوار اند دانشی ندارند لذا آنها نسبت به امر پیامبران و رسالت نادانند. باتأسف باید گفت که: مردم اسرار قوانین الهی را نمی دانند، تغییر قانون الهی، نشانه شک، پشیمانی، رشد علمی و تجربی یا ضعف قانون‌گذاری نیست، بلکه نشانه تدبیر، حکمت و توجه به شرایط است.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی آیه‌ای متضمن شدت و سختگیری نازل میشد و بعداً نسخ میگشت، کفار قریش می‌گفتند: محمد یاران خود را به بازیچه می‌گیرد و مسخره میکند، امروز به آنها امر می‌کند و فردا آنها را از آن نهی می‌نماید و این گفته فقط از خود او است.

نسخ چیست؟

نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که الله متعال حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را

ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست.

أصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می باشد. باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد صلی الله علیه و سلم دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، درحالی که خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان (تورات) از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم علیه السلام حلال بود و خداوند متعال آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بهتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم» یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه مدت برای‌شان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در درازمدت به حال‌شان سودمندتر است.

قناده میگوید: «خدای متعال هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هر چه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (او ننسی ها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)

بگو: آن [آیات] را روح القدس از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل کرده تا کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم بدارد و برای تسلیم شدگان [به فرمان های حق] هدایت و مژده باشد. (۱۰۲)

تفسیر:

«رُوحُ الْقُدُسِ»: همان روح الامین و جبرئیل است که بخاطر پاکی از خطا و انحراف، روح القدس نامیده شده است.

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: من نگفتم که قرآن از نزد من است بلکه قرآن وحیی از نزد احکم الحاکمین (الله تعالی) است که جبرئیل آن را از جانب رب العالمین با اخبار راستین و احکام عادلانه به تدریج و به مناسبتها نازل و فرود آورده است.

درباره نزول قرآن، هم جمله «أَنْزَلْنَاهُ» (نازل کردیم) بکار رفته است، مانند آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن کریم را در شب لیل القدر نازل کرده ایم.)، و هم جمله «نَزَّلَهُ» و این بخاطر آن است که قرآن دارای دو نزول می باشد؛ یک دفعه بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در شب قدر نازل شده است و یکبار به تدریج در مدت بیست و سه سال.

«لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» تابه وسیله دلایل و براهینی که در آن آمده است مؤمنان را ثابت قدم ساخته و به ایمان و یقین آنها افزوده شود.

«وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (102)» «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان

را به سوی احکام ناسخ هدایت میکند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب الله متعال را به پاداش عظیم بشارت میدهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مژده بخش آنهاست.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)

وما میدانیم که آنان میگویند: یقیناً این آیات را بشری به او می آموزد!! [چنین نیست که میگویند، زیرا] زبان کسیکه [آموختن قرآن را به پیامبر] به او نسبت میدهید، غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی فصیح و روشن است. (۱۰۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بَشَرٌ»: مرادشان جوانی به نام جبر بود که اهل روم و مسیحی بود و در مکه به ساختن شمشیر اشتغال و تا اندازه‌ای با تورات و انجیل آشنائی داشت. «يُلْحِدُونَ»: متمایل میسازند و گرایش میدهند. مراد نسبت دادن است. «أَعْجَمِيٌّ»: گنگ و نارسا. غیر عربی (شعراء/198، فصلت/44). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

الله تعالی شبهه دوم کافران را این‌گونه مطرح نموده و آنرا رد مینماید: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» الله متعال میداند که کافران میگویند: قرآن وحی الهی نیست بلکه پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را از انسانی مانند خود می آموزد! (مشرکین ادعا میکردند که پیامبر صلی الله علیه و سلم قرآن را شخصی بنام غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر رومی» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید. این غلام در پایان کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گاه گاهی رسول الله صلی الله علیه و سلم با او مینشستند و چند کلمه‌ای با او سخن میگفتند، زبان این غلام، عجمی(رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می دانست که جواب طرف را بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت داده می توانست.

الله متعال این ادعای کاذب آنها را رد کرده و فرموده است: «لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ» قطعاً آنها در این ادعا دروغگویند؛ زیرا انسانیکه آموختن پیامبر صلی الله علیه و سلم را به وی نسبت داده‌اند، شخصی است اعجمی که عرب زبان و فصیح البیان نیست، «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (103)» حال آنکه قرآن در غایت فصاحت و بیان قرار دارد، پس چگونه شخص عجمی الکنی میتواند مانند آن را بگوید؟ و از کجا یک نفر عجم بلاغت این کتاب را در می‌یابد که فصاحت و بیانش اعجاز انگیز است؟!

سبب نزول آیه مبارکه:

الف: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مروه با جوانی نصرانی به نام «جبر» می نشست و آن جوان کتاب میخواند. مشرکین گفتند: به خدا قسم، آنچه محمد می آورد، جبر رومی به او می آموزند. بدین مناسبت آیهی «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۷۷).

ب: از ابن عباس(رض) روایت شده است که مشرکین عمار بن یاسر و پدر و مادرش و سمیه و صهیب و بلال را گرفتند و آنها را شکنجه دادند، سمیه را در بین دو شتر بسته بودند. و سر نیزه را در شکمش فرو کردند و او را کشتند، و شوهرش را نیز کشتند، این دو نفر اولین شهیدان اسلام میباشند، ولی عمار به ناچاری آنچه را آنها میخواستند به زبان

آورد. سپس شکایت آن را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم برد، پیامبر فرمود: قلباً چه حالتی داشتی؟ گفت بر ایمان استوار و مطمئن بودم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر باز تکرار کردند همان را بگو. بعد از آن آیهی: «مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِاِلْيَمَانٍ...» نازل شد. (قرطبی ۱۸۰/۱۰ و اسباب نزول ۱۶۲).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

قطعاً کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا هدایتشان نمی کند، و برای آنان عذابی دردناک است. (۱۰۴)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند یعنی: قرآن را تصدیق نمی کنند «خدا آنان را هدایت نمیکند» «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ»: خداوند ایشان را توفیق نمیدهد و راهیاب نمی گرداند. یعنی توفیق نایل آمدن به حق را به آنها عطا نمی کند و آنان را به راه سعادت و رستگاری هدایت نمی کند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (104)» و در آخرت عذاب دردناک خواهند داشت. بدین وسیله به خاطر کفر و افترایشان آنها را تهدید کرده است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

جز این نیست که فقط کسانی [به خدا و پیامبر] دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و اینانند که دروغگوی واقعی اند. (۱۰۵)

تفسیر:

«يَفْتَرِي»: افتراء میکنند. دروغ می بندند.

در دو آیه قبل کفار در تُهمتی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم میزدند گفتند: این آیات را بشری به پیامبر صلی الله علیه وسلم یاد داده و او به دروغ آن را به الله متعال نسبت میدهد. خداوند متعال در رد این ادعای شان فرمود: آن شخص معلّم عرب نیست علاوه برآنکه آن همه معارف قرآن را خداوند به کافری نمیدهد، و دراین آیه میفرماید: پیامبر کسی نیست که حرف دیگران را به خدا نسبت دهد، این کار کسانی است که ایمان ندارند.

بصورت کل بایدگفت: این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

خوانندگان محترم!

درآیات متبرکه (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی بحث بعمل آمده است.

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِاِلْيَمَانٍ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید]؛ مگر آن کسی که (به کفر گویی) مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است. ولی کسی که به کفر سینه گشاده کند، پس غضبی از طرف الله بر آنان است. و برایشان عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۰۶)

تفسیر:

«مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ» هرکس پس از ایمان آوردن خود، به الله متعال کفر ورزد، او عذابی سخت و دردناک درپیش دارد و مستوجب خشم الله متعال واقع میگردد، و واضح

است که سزای الهی برای شان هم در دنیا و هم در آخرت است. «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» روح اسلام ایمان قلبی است. ولی کسی که از روی جبر و زور و اکراه به گفتن سخن کفر واداشته شده، معذور شناخته میشود، زیرا او آن را برای دفع هلاک از خود بر زبان آورده است حال آنکه قلبش بر ایمان و یقین مالا مال است. دیده میشود که دین مقدس اسلام برای موارد استثنایی و ضرورت ها، هم استثنا و حساب جداگانه‌ای باز نموده است و وظیفه‌ی انسان در حال اکراه تغییر میکند. و اکراه پذیری مربوط به جسم است نه قلب. بنابر این نه سرزنجی متوجه وی است و نه معصیتی. و بصورت کل اقرار و اعتراف، در حال اکراه (فشار و شکنجه) دارای ارزشی نمی باشد. اما حسن، اوزاعی، شافعی رحمهم الله و سحنون که مفسر معروف مصری است برآنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

این آیه تغلیظ و شدت را درمقابل گناه از دین برگشتن نشان میدهد؛ زیرا مرتد، ابتدا با ایمان آشنا شده و مزه‌ی آنرا چشیده است، سپس به خاطر ترجیح دادن حیات دنیا بر آخرت مرتد می شود.

«وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و طیب نفس و عمد مرتد و کافر شود «وبه کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و قلبش از کفر مسرور گردد، و به آن اطمینان یافته و پایداری کند. بایدگفت که: بدترین نوع کفر همانا جدا شدن از مسلمانان و باز کردن آغوش برای کفر است. «فَعَلَيْنَهُمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (106)» «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برای شان عذابی بزرگ خواهد بود» زیرا گناهی از گناه آنان بزرگتر نیست. و همچو اشخاص در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی «ظلال القرآن» در شأن نزول آیه مبارکه مینویسد: ابن جریر- با اسنادی که دارد - از ابو عبیده محمد پسر یاسر روایت کرده است که گفته است: مشرکان عمار پسر یاسر را گرفتند و او را شکنجه دادند تا در برخی از چیزهایی که از او خواسته بودند بدیشان نزدیک شد و به سخنشان گوش داد. شکایت این کار را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (کیف تجد قلبک؟) دلت را چگونه می‌یابی؟

گفت: ثابت و استوار بر ایمان. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنْ عَادُوا فَعُدْ): اگر (به شکنجه و عذاب) برگشتند، تو نیز (به سخنان خود) برگرد. این امر در همچون حالی رخصتی گردید.

برخی از مسلمانان سر پیچی کردند از این که کفر را بر زبان برانند. مرگ را بر واژه کفر گفتن ترجیح دادند. از جمله سمیه مادر یاسر چنین کرد. با نیزه به جایگاه عقّت او زدند تا مرد، ولی کفر بر زبان نراند! همچنین یاسر پدر عمار نیز چنین کرد و چنین مرد! مشرکان در حق بلال - رضوان الله علیه - چه کارهایی که میکردند. در شدت گرما، صخره سنگ بزرگ را بر سینه او مینهادند، و بدو دستور می دادند که برای خدا شریک و انباز قرار دهد. او از ایشان سرپیچی میکرد و میگفت: «أَحَدُ أَحَدًا! خدا یکی است یکی است» و میگفت: به خدا سوگند اگر سخن دیگری را سراغ داشتم که شما را بیشتر بر سر خشم آورد آن را میگفتم. حبیب پسر زید أنصاری نیز چنین حالی داشت. بدان هنگام که مُسَيْلَمَةُ کَذَّاب بدو میگفت: آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده خدا است؟ میگفت: بلی. مسیلمه کذاب

میگفت: آیا گواهی میدهی که من فرستاده خدایم؟ میگفت: نمیشنوم! یکی یکی اندامهای بدن خبیب پسر زید انصاری را میبرید، ولی او بر سخنان خود استوار و پایدار بود! حافظ ابن عساکر در شرح حال عبدالله پسر حذیفه سهمی - یکی از أصحاب - رضوان الله علیهم - ذکر کرده است که رومیان او را اسیر کردند. وی را به پیش شاه خود بردند. شاه بدو گفت: مسیحی شو. من تو را در شاهی خود شریک میکنم و دخترم را به ازدواج تو در می آورم... بدو گفت: اگر تمام آنچه داری و تمام آنچه عربها دارند به من دهی تا از دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم یک لحظه برگردم، چنین نخواهم کرد! شاه بدو گفت: در این صورت تو را خواهم کشت. گفت: این در اختیار تو است. هر چه میخواهی بکن. حافظ ابن عساکر گفته است: شاه دستور داد به دارآویخته شود. سپس به تیراندازان دستور داد به سوی او تیراندازی کنند و تیرها را به نزدیکی دستها و پاها و بزنند. در این حال و احوال مرتب از او میخواست مسیحی شود. اما او سرپیچی می کرد. آن گاه شاه دستور داد او را از سر دار پائین بیاورند. سپس دستور داد دیگی را بیاورند. در روایتی آمده است: گاو مسینی را بیاورند. آن دیگ یا گاو مسین (ساخته شده از فلز مس) را گرم و تافته کردند. دستور داد اسیری از اسیران مسلمانان را بیاورند. وقتی که او را آوردند، وی را به داخل دیگ یا گاو مسین انداخت، در حالیکه عبدالله پسر حذیفه سهمی بدو مینگریست. آنچه از این اسیر مسلمان برجای ماند استخوانهای بدون گوشتی بود که برق می زدند. شاه دیگر باره خواسته خود را تکرار کرد. او نیز دوباره سرپیچی کرد. شاه دستور داد او را در آن دیگ یا گاو مسین بیندازند. روی قرقره ای بالا برده شد تا بدانجا افکنده شود. عبدالله پسر حذیفه سهمی گریست.

شاه بدو امید بست و وی را فرا خواند. عبدالله پسر حذیفه سهمی گفت: من گریستم چون جان من یکی بیش نیست. هم اینک در راه خدا بدین دیگ انداخته می شود. دوست داشتم به تعداد موهای بدنم جان داشتم و در راه خدا بدین عذاب گرفتار می آمدند!

در روایتی چنین آمده است که شاه، عبدالله پسر حذیفه سهمی را زندانی کرد، و چند روزی خوردنی و آشامیدنی را از او بازداشت، مقاطعه و قدغن کرد. سپس می (شراب) و گوشت گاو برای او فرستاد. اما او بدان نزدیک نشد. شاه او را فرا خواند و گفت: چرا نخوردی؟ گفت: این طعام و شراب برای من حلال شده بود، ولیکن نخواستم تورا از خود خوشحال و به خوشتن شادکنم. شاه بدو گفت: سرم را ببوس تا تورا آزادکنم. گفت: آیا همه اسیران مسلمان را همراه من آزاد خواهی کرد؟ شاه گفت: بلی. عبدالله پسر حذیفه سهمی سر شاه را بوسه زد. شاه او و همه اسیران مسلمانی را آزاد کرد که در اسارت او بودند.

وقتی که عبدالله پسر حذیفه سهمی برگشت، عمر پسر خطاب - رضی الله عنه - گفت: بر هر مسلمانی لازم است سر عبدالله پسر حذیفه را ببوسد، و من این کار را می آغازم. پا شد و سر او را بوسید - رضی الله عنهما. [3]

این بدان خاطر است که عقیده چیز بزرگ و کار سترگ است. هیچگونه سازش و نرمشی در آن روا نیست. بهای نگاهداری عقیده بالا و کمرشکن است. اما مومن آن بهاء را به جان می پردازد، و این بهاء در پیشگاه خدا ارزش والائی دارد. عقیده امانتی است که در پیش کسی نهاده نمی شود، مگر در پیش کسی که زندگی خود را قربان و فدای آن می سازد، و همه نعمتهای جهان در برابر عقیده به نظرش بی ارزش و سبک حلوه می کند.

شان نزول آیه 106:

642- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه

وسلم خواست به مدینه هجرت نماید مشرکان بلال، خَبَّاب و عمار بن یاسر را گرفتند. عمار برای حفظ جان سخنانی به آن‌ها گفت که خرسندشان ساخت، پس هنگامی که به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (برگشت جریان را بیان کرد. پیامبر گفت: وقتی این سخنان را میگفتی حالت قلبت چگونه بود، گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگر بار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد». «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (طبری 21944 از طریق عطیه عوفی که ضعیف است از ابن عباس روایت کرده، حاکم 2 / 357، عبدالرزاق در تفسیر قرآن 1509 و طبری 21946 از عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش روایت کرده اند. حاکم این حدیث را صحیح گفته و ذهبی با او موافق است، طبری 21947 از ابو مالک و طبری 21944 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده.

خلاصه: این روایات به مجموع قوی هستند شواهد دیگر هم دارد که سیوطی در «در المنثور» 4 / 249 روایت کرده است.)

643- و از مجاهد روایت کرده است: گروهی از اهل مکه اسلام را پذیرفتند. برخی از اصحاب (از مدینه به آنها نوشتند که رهسپار دیار هجرت شوید، آنها نیز به قصد مدینه خارج شدند، اما مشرکان قریش در میانه راه به آنها رسیدند، و مجبورشان ساختند که از دین حق برگردند. آنها هم از روی اکراه کفر را پذیرفتند. این آیه در باره آنها نازل شد. (حسن است، طبری 21953 به اسناد حسن از ابن عباس (رض) روایت کرده، دارای شاهد است که طبری 21952 از قتاده و از مجاهد 21950 و 21951 به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 878 مراجعه فرماید.)

ولی قابل یادآوری است که: بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هر چند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند بر این که: اگر کسی بر کفر اجبار میشود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن میدهد، نزد خداوند متعال از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابر این، دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمار (رض) در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل اینکه خبیث (رض) در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر از عمار (رض) بود که تن به تقیه داده بود. «تفسیر انوار القرآن»

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾

این (غضب الهی) به سبب آنست که آنها زندگی دنیا را دوست داشتند و بر آخرت ترجیح دادند و اینکه الله قوم کافر را هدایت نمی کند. (۱۰۷)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: دنیا گرایی و برتری دادن آن بر آخرت، زمینه‌ی رها کردن ایمان و ارتداد و گرفتار شدن انسان به قهر الهی میگردد. و در ضمن باید اضافه کرد که: دنیا گرایی روح و سینه‌ی انسان را برای قبول کفر، باز می‌کند.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» برگزیدن کفر برایمان از سوی کافران برای آن است که آن‌ها به دنیا و آرایش‌های آن عشق ورزیده

و آن را بر آخرت و پاداشش برتری می‌دهند. «وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (107)» و خداوند توفیق ایمان به آنها عطا نمی‌کند و آنها را از لغزش و گمراهی مصون نمی‌دارد. **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾** اینان کسانی هستند که الله بر دل و گوش و چشمانشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی‌خبران واقعی‌اند. (۱۰۸)

تفسیر:

دنیاگرایی و برتری دادن آن، سبب غفلت از آخرت، نفهمیدن، نشنیدن و ندیدن حقایق است. «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ» پروردگار با عظمت روزنه‌های هدایت را بر روی دل‌های‌شان بسته است، از آنکه دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند بناء نور ایمان به دل‌های‌شان نمی‌رسد.

همچنان او بر شنوایی‌های‌شان مهر نهاده است، پس آیات قرآن را به سمع اجابت و اذعان نمی‌شنوند و بینایی‌های‌شان را نیز کور ساخته است از این رو برهان‌هایی را که بر یگانگی وی راهبر اند، مشاهده نمی‌کنند «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» پس آنان از حجت‌های روشن و وعده‌ها و هشدارهای مبرهن الله متعال غافل‌اند. زیرا دنیا آنان را از آخرت غافل کرده است.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

شک نیست در اینکه آنها در آخرت زیانکارند. (۱۰۹)

تفسیر:

به راستی که کافران در زبانی و خساره آشکار قرار دارند، زیرا آن‌ها در آتش همیشه ماندگارند، زیرا عمر خود را در چیزی ضایع کردند که برایشان سودی در بر ندارد. و کسیکه دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، در آخرت خسارت کرده و سرمایه رشد خود را به هدر داده است. مفسران می‌نویسند که: خداوند متعال در این دو آیه آنها را به شش صفت توصیف کرده است: غضب و کین از جانب خدا، عذاب سخت، برتری دادن دنیا بر آخرت و اختیار آن، محروم شدن از هدایت، زدن مهر بر قلوب آنها و قرار دادن آنها از جمله‌ی غافلان.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾

آنگاه یقیناً پروردگارت نسبت به کسانی که پس از آزار دیدن [از مشرکان، سرزمین شرک را رها کرده] هجرت نمودند، سپس جهاد کردند، و [برای حفظ دینشان] شکیبایی ورزیدند، آری، پروردگارت [نسبت به آنان] پس از این [همه بلا] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه ۱۰). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند. «مِنْ بَعْدِهَا»: ضمیر (ها) به مذکورات قبلی، یعنی هجرت و جهاد و صبر، و یا این که فتنه مفهوم بر می‌گردد.

تفسیر:

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند، یعنی از دار کفر به سوی دار اسلام بعد از آن‌که مورد شکنجه قرار

گرفتند یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه در افکندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند.

«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه 10). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند.

باید گفت: هجرتی دارای ارزش است که همراه با جهاد و صبر و مقاومت باشد در غیر آن بحیث نوعی از فرار محسوب میشود. و واضح است که: شرط دریافت مغفرت و رحمت الهی، جهاد و مقاومت علیه کفر و دهریت است.

«ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبِرُوا» و بعد از آن به جهاد در راه الله پرداختند و زحمت و مشقت جهاد را تحمل کردند.

باید متذکر شد که: دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، و میتواند هرگونه انحراف و فتنه را میتوان جبران کرد. بطور مثال شخص مرتد میتواند ایمان آورده و توبه کند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (110)»

خدایت، بعد از مهاجرت و جهاد و صبر، آنها را خواهد بخشید و به آنان رحم خواهد کرد. به قولی معنی این است: حق تعالی برکسانیکه مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را بر زبان آوردند و کاربدانجا انجامید که سینه هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن کثیر میگوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به سر میبردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخر الامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلك مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد». «تفسیر انوار القرآن»

خواننده محترم!

با در نظر داشت آیات متبرکه که در فوق ذکری از آن بعمل آمد در می یابیم که مسلمانان به چند گروه تقسیم می شدند:

- 1 - گروهی که زیر شکنجه کفار جان دادند و هیچ وقت حاضر نشده اند که کلمه ای کفر آمیز را به زبان بیاورند. مثل پدر و مادر عمار یاسر.
- 2 - گروهی که ایمان قلبی داشتند، ولی برای نجات جان خود تقیه کردند. مثل عمار.
- 3 - گروهی که بعد از ایمان، کافر و به اصطلاح مرتد شدند.
- 4 - گروهی که بعد از گرفتار فتنه و انحراف شدن، با هجرت و جهاد و صبر به ایمان برگشته و توبه کردند و دین خود را حفظ کردند.

مرتد دو نوع است:

- 1 - مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان تولد یافته و بعد از قبول اسلام به کفر برگشته است، سزای او (بخاطر ضربه ای که از طریق ارتدادش به جامعه اسلامی و تزلزل عقاید مردم وارد می شود) قتل و اموالش مصادره و توبه اش پذیرفته نیست.
- 2 - مرتد ملّی، به کسی گویند که پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان نبوده اند، ولی او مسلمان شده و بعد کافر گشته است، توبه این گونه مرتد پذیرفته می شود.

شان نزول آیه 110:

644- ک: ابن سعد در «طبقات» از عمر بن حکم روایت کرده است: عمار بن یاسر، صهیب و ابو فکیه (آنقدر آزار و شکنجه می شدند که نمی دانستند چه میگویند. بلال، عامر بن فهیره و جماعتی دیگر از مسلمانان نیز شکنجه میشدند.

آیه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا...» در باره آنها نازل شده است.
يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

[یاد کن] روزی را که هر کس [به پیشگاه حق] می آید [برای مصون ماندنش از عذاب] از خود دفاع میکند و هرکسی به سزای آنچه کرده، بدون کم و کاست پاداش داده شود و به آنها ظلم نمی شود. (۱۱۱)

تفسیر:

انسان ها در روز قیامت همه چیز و همه کس را فراموش میکند و فقط و فقط در فکر نجات خود میباشند. طوریکه میفرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» روز هنگامه بزرگ را به یاد آورید که هر کس برخاسته و از خود دفاع میکند، تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می آورد و فقط به خود می اندیشد، حال و وضع دیگران برایش اصلاً مهم نمی باشد.

صحنه ی قیامت به قدری خطرناک است که کافران برای نجات خود، در هر لحظه چیزی میگویند؛ گاهی میگویند: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام، 23). به خدا قسم ما مشرک نبودیم، گاهی صدا میزنند: «هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا» (اعراف، 38). اینها ما را گمراه کردند، و گاهی هم میگویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبا، 31). اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم. «وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» در آن هنگام هر کس به آنچه از خیر و شر پیش فرستاده است جزا داده میشود، سزا در روز قیامت، نتیجه عمل خود انسان ها است که در دنیا آنرا مرتکب شده اند. «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (111)» از اجرشان کاسته نمی شود، بلکه پاداش کامل و وافی آن را می گیرند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲)

والله [برای پندآموزی به ناسپاسان] قریه ای را مثال می آورد که درامن و امان و آسودگی بود و از هر طرف روزیش فراوان به سویش می رسید، اما کفران نعمت الله کردند و الله به سزای کاری که انجام دادند لباس گرسنگی و ترس را (به تن آنان کرد و طعم گرسنگی را) به ایشان چشانید. (۱۱۲)

تفسیر:

تذکر قصه ها و داستان و بیان مثالها که از آن در قرآن عظیم الشأن بخصوص داستانهای که: در باره تاریخ و اقوام گذشته، بیان شده، برای این است که باید از آن عبرت گرفت. طوریکه خداوند متعال دراین آیه مبارکه مثال شهرمکه را به بیان گرفته است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» تا بدین ترتیب تا مردم قریش بیدار شوند، به خود آیند و برگمراهی شان استمرار نرزد. «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» مردم این شهر، از شر دشمنان درامن و امان بودند، زیرا خداوند متعال آنرا تحت حمایت خویش گرفته بود، آن شهر دررفاه و آسوده عالی زندگی بسر می بردند، و روزی اش از هرسو فراوان و آسان بدان میرسید، ولی

بادر نظر داشت برخورداری از این نعمات آنها را به ناسپاسی واداشته، الله متعال را ناسپاسی و انکار کرده به او شرک ورزیدند و پیامبرش را تکذیب نمودند و در نتیجه به عصیان و تمرد پرداخته‌اند. آنگاه الله عزوجل نعمت‌هایش را برچیده و عذاب خود را بر آنان چیره ساخت. به سزای افعال زشت و اعمال نامیمون آن‌ها، به گرسنگی و فقر و بیم و هراس و فتنه‌ها و محنت‌ها مبتلایشان گردانید.

«كَانَتْ أَمْنَةً مُّطْمَئِنَّةً» طوری‌که گفته شد؛ مردم این قریه در امنیت و آسایش و سعادت و نعمت قرار داشتند. «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» از هر جهت خیرات و روزی فراوان بدان روی می‌آورد. «فَكَفَّرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» در مقابل خیر و برکت و روزی خدا سپاسگزار نبودند. «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» خداوند متعال نعمت امنیت و آرامش را از آنها گرفت و طعم تلخ بیم و هراس و گرسنگی و محرومیت را به آنها چشاند. ملاحظه میشود که: کفران نعمت هم عذاب جسمی دارد. (فقر و گرسنگی)، هم عذاب روحی و روانی (ترس و ناامنی)

طوری‌که گفته شد خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به جای امنیت. «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (112)» علت اساسی همانا کفر و نافرمانی شان بود.

مفسر جهان اسلام امام فخر رازی در این مورد مینویسد: مردم مکه چنین بودند؛ زیرا آنها در آسایش و امنیت و رفاه بودند. آنگاه خدا نعمت عظیمش یعنی حضرت محمد را بر آنان ارزانی داشت، اما آنها به او کافر شدند و در اذیت و آزارش زیاده روی کردند، پس خدا آنان را هفت سال به قحطی و گرسنگی عذاب داد تا جایی که به خوردن مردار و استخوان رو آوردند. (تفسیر کبیر ۱۲۸/۲۰).

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)

پیامبری از خود آنها به سوی آنان آمد، اما او را تکذیب کردند، و عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالیکه ظالم بودند. (۱۱۳)

تفسیر:

این آیه در ادامه آیهی قبل میفرماید: مردم ناسپاس نه تنها نعمت‌های مادی را کفران کردند، بلکه طوری‌که یادآور شدیم بزرگترین نعمت‌های معنوی، یعنی پیامبران الهی را نیز تکذیب نمودند که در نتیجه قهر خداوند آنان را فراگرفت.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ» محمد صلی الله علیه وسلم با آیات و معجزات روشن و نمایان نزد آنان آمد. «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنس شان که آنها او و نسبش را بخوبی می‌شناختند.

اما در مقابل وی لجابت کردند او را تصدیق نکردند و به رسالتش ایمان نیاوردند. بنا به قول ابن عباس (رض) از فحواى آیه مبارکه بر می آید که: منظور آن مردم مکه است.

«فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (113)» پس حق تعالی آن‌ها را به سزای آن به سختی‌ها و فاجعه‌هایی چون گرسنگی، ترس، قتل، اسارت، خواری و خفت مبتلا ساخت و سرانشان در حالی در بدر کشته شدند که با شرک بر خویشتن ستمگر بودند.

خواننده محترم!

در آیات قبلی درباره‌ی تهدید کافران و ناسپاسان و منعشان از کفرورزی از طریق ضرب المثل مطالبی به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه (114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند

و بدانند که: حکم حلال و حرام از روی هوی و هوس و عقل تنها نیست؛ بلکه از روی دلیل و نص شرعی است..... (سوره انعام آیات 144 و 145).

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

حال که چنین است پس از روزی حلال و پاکیزه ای بخورید که الله به شما روزی داده است و شکر نعمت الله را به جای آورید اگر تنها او را میپرستید. (۱۱۴)

تفسیر:

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» اکنون که کفران نعمت ها و تکذیب انبیا سبب قهر و عذاب خداست، پس بجای کفران و کفر، از نعمت های حلال بهره گرفته و حلال وار بخورید و شکر گزار باشید.

ملاحظه می داریم که: هدایات و دساتیر دین مقدس اسلام مطابق فطرت بشری است. خوردنی هایی که مطابق طبع انسان باشد، مجاز است پس ای مسلمانان! از روزی حلال و پاکیزه ای بخورید که آن را برایتان مباح کرده است. و بدین ترتیب از حرام و پلیدیها بپرهیزید که عبارتند از: خوردن گوشت مردار (خود مرده)، خون ریخته و دیگر محرمات بیان شده در شریعت و اگر در ایمان خود صادق و در عبادت خویش اهل اخلاص هستید. «وَأُشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (114)» نعمت خدای منان را با طاعتش و پیروی از پیامبرش شکر گزارید. و حق شناس و سپاسگزار باشید «اگر تنها او را می پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. و باید گفت که: عبادت و بندگی بدون شکر نعمت ها در شرع اسلام جای ندارد.

سپس خدای متعال چیزهایی را یادآور شده که بر آنان حرام کرده است؛ زیرا برای آنان مضر هستند، آنجا که میفرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

جز این نیست که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر الله (به وقت ذبح) بر آن گفته شده باشد بر شما حرام کرده شده است، ولی اگر کسی به خوردن آنها مجبور شود، در حالیکه تجاوز و تعدی از حد ننماید (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است. (۱۱۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: محتوای و مضمون این آیه مبارکه با کمی تفاوت، در سوره های انعام و نحل که از جمله سوره های مکی هستند و سوره های بقره و مائده که از جمله سوره های مدنی هستند نیز آمده است.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: حرام و حلال را باید در کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم جستجو کرد. حرام کردن اشیاء تنها بدست الله متعال و پیامبر اش است و کسی حق ندارد از پیش خود یا براساس خرافات و موهومات چیزی را حرام یا حلال کند. از جانب دیگر دلیل و فلسفه ی تحریم بعضی خوردنی ها، تنها مسائل صحی و مادی نیست، طوریکه یک تعداد تصور میکنند. بلکه دوری از پلیدی های معنوی، همچون شرك نیز يك معیار در شرع اسلامی می باشد.

در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ» ای انسان! خدا چیزی را بر شما حرام نکرده است جز آنچه زیان شما را در بر دارد؛ از قبیل مردار و خونی

که در هنگام ذبح از وی میریزد، و گوشت خوک و غیره... «وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» حتی خوردن باید در مدار توحید باشد. یعنی و آنچه را که برای غیر الله ذبح شده است، همچون حیوان ذبح شده برای بتان، کاهنان، عرافان و غیره؛ چون این عمل برای جان و عقیده مضر است.

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (115)» با این وجود اگر کسی به حالتی از گرسنگی شدید میرسد که بیم مرگ دارد، در صورتی که با خوردن بدون ضرورت بر نفس خویش ستمگر نبوده و از حد نیاز اضطراری تجاوز نکند قطعاً الله متعال بروی آمرزگار و مهربان است، پس بر آنچه کرده است وی را مجازات نمی‌کند، زیرا ضرورت‌ها مباح‌کننده ممنوعات‌اند. در دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی بن‌بست وجود ندارد. ملاحظه می‌شود که: در شرایط اضطرار، کفر و سزای گناه بخشیده می‌شود.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) *

و برای آنچه که زبانتان به دروغ بیان می‌کند نگویید این حلال است و این حرام، تا بر الله دروغ ببندید، چون کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، کامیاب نمی‌شوند. (۱۱۶)

تفسیر:

در مورد حلال و حرام‌ها، اظهار نظر های بی جا و بی دلیل باید نکنیم: ای مشرکان! برای آنچه: زبان شما به دروغ می‌پردازد، و بر آن هیچ حجتی و پشتوانه‌ای از وحی آسمانی و دلیل عقلانی ندارد؛ نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی بی آنکه از جانب وی باشد نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ (الکذب) بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع ساختن احکام دین، تنها حق الله متعال است و بنابر این، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آنرا به الله نسبت داد، این کار وی مضاف بر گناه حرام و حلال سازی متضمن گناه افتراء و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست.

به یاد داشته باشید که: شکستن مرزهای حلال و حرام، هم شقاوت در دنیا را بدنبال دارد و هم عذاب آخرت را. «إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (116)» بیگمان کسانی که به الله متعال چیزی را که او آن را نگفته است، نسبت میدهند نه به خیر دنیا میرسند، نه به خیر آخرت و نه هم از عذاب الله متعال رهایی می‌یابند.

از ابی نصره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می‌ترسم». ابی‌نصره راست می‌گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فتوا می‌دهند، میشود همان گونه که بسیاری از ترجیح دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی میدهند پس به علاوه این‌که خود گمراه میشوند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند. بدین‌جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت محتاط بودند. طوریکه امام ابوحنیفه علیه الرحمه میفرماید: «اگر ادای مسئولیت نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾

(بلکه برایشان در دنیا) نفع اندک است و برای آنان [در قیامت] عذابی دردناک است. (۱۱۷)
تفسیر:

باید گفت: این دو آیه متذکره (یعنی آیه: ۱۱۶ و آیه ۱۱۷) هرگونه تحلیل یا تحریمی (حلال و حرام) را که بر مبنای قانون الهی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد، محکوم نموده و آنرا دروغ بستن به خدا، و رسولش، برای رسیدن به متاع بی ارزش دنیوی می شمرد.

همچنان آیات کریمه بر این امر دلالت می کنند که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾

و (ما) بر یهودیان چیزهایی را حرام کردیم که قبلاً برای تو (در سوره انعام) حکایت کردیم، و ما به آنان ظلم نکردیم بلکه آنان خودشان به خود ستم میکردند. (۱۱۸)

تفسیر:

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بعد از اینکه الله متعال حلال ها، حرام ها و رخصت ها را بر اُمت محمد صلی الله علیه وسلم بیان نمود، اینک به بیان محرمات بر یهود قبل از نسخ شریعتشان می پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت الله متعال برخورد باشند: طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصاً بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را پیشتر بر تو خوانده ایم» با این فرموده خویش: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا» [الأنعام: ۱۴۶]. «و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست، یا آنچه با استخوان در آمیخته است».

یعنی: تمام محرمات از اغذیه و خوراکی ها که خداوند آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصاً بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «أنعام» برای شما بیان کرده ایم پس حکم حرمت آنچه راکه بجز اینها حرام گردانیده اید، از کجا آورده اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم میکردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٩﴾

باز (هم دروازه توبه برایشان باز است) چون پروردگار تو برای آنان که به نادانی کارهای بدکردند باز بعد از آن توبه کردند و اصلاح کردند (عقیده و عمل خود را)، البته پروردگار تو بعد از این (توبه و اصلاح) آمرزنده مهربان است. (۱۱۹)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: اگر توبه صادقانه و نصوح و از طی قلب باشد، پذیرفتن آن از جانب

پروردگار با عظمت قطعی و عده گردیده است. همچنان آیه متبرکه متضمن مهر و محبت نسبت به تمام انسانها است و دروازه های توبه برای همه باز گذاشته شده است. طوریکه یادآور شدیم مطابق فحوای آیه مبارکه: پذیرفتن توبه از جانب پروردگار قطعی است. و در ضمن باید گفت: گناهای که بخاطر غلبه ی هوس باشد نه انکار و عناد، مطابق فحوای آیه مبارکه «عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا» به پذیرش توبه نزدیک است.

در «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی در مورد تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: با این همه خدای سبحان بر کسانی آمرزگار است که به نادانی مرتکب گناه شده نه از فرجام آن آگاه بوده اند و نه می دانستند که ارتکاب آن موجب قهر الهی میشود و سپس پشیمان از ارتکاب آن به سوی پروردگار خویش بازگشته، از کرده خود تائب شده اند و نفس های خود را با انواع نیکوکاری و طاعت به اصلاح آورده اند، آری! الله متعال بر ایشان آمرزگار است، بناءً پس از توبه و اصلاح از آنان درمی گذرد و یا جبران گناهان، قبول طاعات و چند برابر ساختن حسنات، بر ایشان رحم می کند.

جهالت:

«جَهَالَةٌ»: حماقت و سفاقت بی اعتنایی، بی عقلی. جهل اگر در مقابل علم باشد به معنی نادانی و اگر در مقابل عقل باشد به معنی بی اعتنایی و بی عقلی آمده است. (ملاحظه شود (سوره نساء/ آیه 17، سوره انعام/ آیه 54).

طوریکه گفتیم: جهل به معنای ندانستن است، ولی جهالت در موردی که انسان میداند، ولی هوی و هوس بر او غالب میشود نیز بکار میرود. طوریکه در سوره انعام/ آیه 54 آمده است: «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، پس بگو: سلام بر شما! پروردگارتان بر خودش رحمت را مقرر کرده است که هر کس از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد و پس از آن توبه کند و خود را اصلاح نماید، پس قطعاً خداوند، آمرزنده و مهربان است). بدین ترتیب ملاحظه می شو که: خداوند متعال؛ رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است.

همچنان در آیه 17 / سوره نساء آمده است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (بی گمان (پذیرش) توبه بر خدا، برای کسانی است که از روی جهالت کار بد می کنند، سپس زود توبه می کنند. پس خداوند توبه ی آنان را می پذیرد و خداوند، دانا و حکیم است).

در آیه مبارکه خداوند متعال؛ گناهکاران را به توبه فوری تشویق و ترغیب نموده است، و در این هیچ شکی نیست که: سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. در ضمن باید گفت که توبه باید واقعی و از طی قلب باشد، نباید فراموش کنیم که: اگر تظاهر به توبه کنیم الله متعال حقیقت و جوهر ما را خوب میداند.

خواننده محترم!

فحوای آیه مبارکه به گوشه ای از شرایط قبولی توبه اشاره میکند. از جمله:

الف: گناه، از روی نادانی و بی توجهی به عواقب گناه باشد، نه از روی کفر و عناد.
ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

از فحوای جمله «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» معلوم میشود؛ تاگناه زیاده نرساند، توبه آسان است.

و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (و (وعده) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می‌میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر. و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرارسد، آنگاه میگوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. در آیهی مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد میباشد که توبه کردن از آن مشکل است.

از فحوای جمله «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» معلوم میشود؛ تاگناه زیاد نشده، توبه آسان است. و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (و (وعده) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می‌میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر. و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، آنگاه میگوید: همانا حال توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. در آیهی مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد می‌باشد که توبه کردن از آن مشکل است. باید گفت که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان میگیرد. کلمه‌ی «يَعْمَلُونَ» نشانه استمرار و کلمه‌ی «سَيِّئَاتِ» به معنای تعدد و تکرار گناه است. باید گفتن توبه را نباید به تأخیر اندازیم، زیرا زمان مرگ معلوم نیست چون از جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ..» که با رسیدن و مشاهده کردن علایم مرگ، توبه دیگر پذیرفته نمی‌شود.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم توبه اگر؛ صادقانه و نصوح باشد، پذیرفتن آن از جانب پروردگار با عظمت قطعی است. و در اخیر باید گفت که: توبه کردن، تنها گفتن يك لفظ به زبان نیست، بلکه تصمیم و اصلاح هم می‌خواهد.

خواننده محترم!

پس از ابطال عقاید و اندیشه‌های مشرکان و رد طعنه زدن‌هایشان به پیامبری پیام‌آوران و جابه‌جا کردن حلال و حرام به آرزوی خود و افتخار کردن به ابراهیم علیهم السلام که گویا راه او را در پیش گرفته و به او اقتداء کرده‌اند، اینک در آیات متبرکه (120) الی (124) به یاد ابراهیم، رئیس و پیشوای یکتا پرستان و قدوه‌ی اصولیان، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان، بحث بعمل می‌آورد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾

بی‌گمان، ابراهیم [به تنهایی] یک اُمت بود، برای خدا از روی فروتنی فرمانبردار و [یکتاپرستی] حق‌گرا بود و از مشرکان نبود. (۱۲۰)

تفسیر:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»: به راستی ابراهیم خلیل الله پیشوایی در خیر و الگویی در امر صلاح و شایستگی بود، و از تمام خصلت‌های نیکو برخوردار بود، به همین دلیل الله متعال او را به عنوان خلیل و دوست خود برگزید.

«قَانِتًا لِلَّهِ»: او برای پروردگارش بسیار مطیع، بسیار خاشع و فروتن بود، آنچه به انسان ارزش می‌دهد عبادت و اطاعت آگاهانه از الله است، «قَانِتًا» همراه با اعتدال و نداشتن انحراف «حَنِيفًا» و خلوص است.

«حَنِيفًا»: «حنیف بود» یعنی: از ادیان باطل به سوی دین حق‌گرایش‌یابنده بود، ابراهیم علیه السلام هم در عمل خالص بود، «حَنِيفًا» هم در عقیده، او از تمام ادیان باطل روگردان بود و به دین حق و اسلام روآورد.

او حق‌گرا و بر دین توحید بسیار استوار بود و از آن به دیگر ادیان انحراف و گرایش نمی‌کرد، «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (120)» و جزو مشرکان نبود. او هرگز به خدای سبحان شریک نیاورد و هرگز جز او معبود دیگری اختیار نکرد، تأکید ما سبق و رد ادعای یهود و نصاری می‌باشد که به گمان آنها ابراهیم یهودی یا نصرانی بود.

اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام:

الله متعال در قرآن عظیم الشان به پنج صفت مهم درمورد حضرت ابراهیم علیه السلام تصریح نموده است.

وصف اول: اُمت دانستن حضرت ابراهیم علیه السلام:

طوری‌که در بدایت (آیه 120 سوره نحل) خواندیم؛ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» (ابراهیم خود یک اُمت بود)؛ «أُمَّةً»: قُدوه. پیشوا. از ماده (أَمَّه) به معنی (قَصْدَه) یا (إِقْتَدَى بِهِ) است. قرآن عظیم الشان ابراهیم علیه السلام را نمونه هدایت و اطلاعات و سپاسگزاری و توبه و برگشت به سوی خدا به تصویر میکشد. در اینجا در باره او می‌گوید: ابراهیم اُمتی بود. کلمه اُمت می‌تواند به معنی مِلَّت باشد. یعنی ابراهیم برابری می‌کرد با مِلَّت کاملی که خوبی و نیکی و اطلاعات برکت داشته باشد. یا این کلمه به معنی امام و پیشوا است. یعنی ابراهیم علیه السلام امام و پیشوایی بود که در خیر و خوبی بدو اقتداء و از او پیروی می‌شد. در تفاسیر علماء؛ کلمه اُمت را هم بدین معنی و هم بدان معنی دانسته‌اند. این دو معنی نزدیک به هم هستند. چه امام و پیشوایی که مردمان را به سوی خیر و صلاح و خوبی و نیکی هدایت و رهنمود می‌کند، او رهبر ملتی است و پاداش‌کار خود را دارد و به اندازه پاداش کسانی نیز به حساب او گرفته می‌شود که به هدایت و رهنمود او عمل می‌کنند. پس بثمره او ملتی از مردمان در خیر و صلاح و خوبی و نیکی، و در اجرا و مزدی است که دارد، نه این که یک فرد بشمار آید.

نظریات مفسران در مورد «اُمت» بودن ابراهیم علیه السلام:

درمورد توجه خوانندگان را از مجموع نظریات مفسران به نکته اساسی ذیل جلب می‌دارم: ابراهیم، آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک اُمت بود، چرا در برخی از حالات شعاع شخصیت برخی از انسان‌ها آن قدر قوت و افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می‌رود، و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام بر مکتبی بود که احدی بر آن نبود، پس يك اُمّت بود. کلمه اُمّت به معنای معلّم خیر است او معلّم خوبی‌ها بود. هدف از اُمّت یعنی رهبر و مقصود و امام تمام خداپرستان است. شخصیت و شعاع وجود او به اندازه يك اُمّت بود. چون قوام اُمّت به او بود.

چون عالم بود و عالم اُمّتی را راهنمایی می‌کند. چون حرکت آفرید کار يك اُمّت را انجام داد، یاری نداشت و يك تنه قیام کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام، در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلاّب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند. حضرت ابراهیم علیه السلام، سرچشمه پیدایش امتی بود، و به همین سبب، نام امت بر او گذارده شده.

و هیچ اشکالی ندارد که: این کلمه کوچک یعنی «اُمّت» تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، واقعاً هم حضرت «ابراهیم» یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی‌زد او منادی بزرگ توحید بود.

حضرت ابراهیم، رهبر، مقتدا و معلّم بزرگ انسانیت بود، و به همین جهت، به او «اُمّت» گفته شده، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته، میان این معنی و معنی اول، پیوند معنوی خاصی برقرار است، زیرا کسی که، پیشوای صادق و واقعی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گوئی خود، امتی است.

وصف دوم:

وصف دوم حضرت ابراهیم که در (آیه 120 / سورة نحل) بدان اشاره بعمل آمده این است که حضرت ابراهیم علیه السلام «قَانِتًا لِلَّهِ» (بنده مطیع خدا بود). «قَانِتًا»: مطیع و مداوم بر طاعت و عبادت خدا. مطیع و متواضع و پرستشگر بود. (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 116 و 238، آل عمران آیه 17، زمر آیه 9).

وصف سوم:

وصف سوم حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «حَنِيفًا» (او همواره در خط مستقیم «الله» و طریق حق، گام میسپرد)؛ او حقگرا، و مخلص فرمان پروردگار با عظمت بود. او متوجه حق و مائل به حق بود. (ملاحظه شود سوره بقره/ آیه 135، سوره آل عمران/ آیات 67 و 95)

«حَنِيف» به معنی کسی است که، از انحراف به راستی و استقامت می‌گراید و به عبارت دیگر: از ادیان و روشهای منحرف، چشم می‌پوشد، و به صراط مستقیم الهی روی می‌آورد به دینی که هماهنگ فطرت است، و به خاطر همین هماهنگی، صراط مستقیم محسوب می‌شود. بنابر این، در تعبیر «حنیف» اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است.

وصف چهارم:

حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ 120 نحل» (او هرگز از

مشرکان نبود) و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور «الله» پُر کرده بود. «
واز زمره مشرکان نبود. مشرکان بدو نسبت نمیرسانند و در خط سیر او نیستند.

وصف پنجم:

و در آخرین وصف حضرت ابراهیم علیه السلام که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است: «شاکراً لِّأُنْعُمِهِ» است. (او شخصیت بود بود که همه نعمتهای الله را شکرگزاری می کرد)؛ حضرت ابرهیم علیه السلام سپاسگزار نعمتهای الله متعال بود. او با گفتار و کردار سپاسگزار نعمتهای الهی بود.

شخصیت والای مقام حضرت ابراهیم:

واقعیت امر اینست که: انبیاء سرسلسله و طایفه دار راه عبودیت به سوی خداوند تبارک و تعالی هستند. قول و فعل آنها برای ما سرمشق و حجت است، و در زندگی آنها برای جویندگان راه حقیقت درسهای فراوانی هست.

طوری که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (احزاب/ آیه 31). تمام انبیاء هدف و مقصدشان یکی بوده است. از این رو هیچگونه اختلافی در گفته های آنان نمی توان پیدا کرد.

یکی از این پیامبران حضرت ابراهیم علیه السلام است که نام مبارکش 69 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است و در 25 سوره مطالبی در باره شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به عمل آمده است.

در آیات قرآن عظیم الشأن از این پیامبر بزرگوار مدح و ستایش فراوان بعمل آمده و از صفات ارزنده او یاد آوری گردیده است، مقام و معرفت او نسبت به الله، (سوره نخل/ 120). منطق گویای او در برابر بُت پرستان، (سوره انبیاء/ 57 52)، مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران (سوره انعام/ آیات 80-81)، اطاعتش در برابر فرمان پروردگار (سوره صافات/ آیه 110/ 101)، استقامت بی نظیرش در برابر توفان حوادث و آزمایش های سخت (سوره صافات / آیات 107 الی 109). در همه ای این سوره و آیات متبرکه داستان حضرت ابرهیم علیه السلام تذکر رفته و هر کدام از این آیات سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه خدا.

به گفته قرآن عظیم الشأن حضرت ابرهیم علیه السلام از نیکان، (سوره ص/ 47)، صالحان، [سوره نحل/ 122] قانتان، [نحل/ 120]. صدیقان، [مریم/ 41] بردباران [توبه/ 114]. وفا کننده گان به عهد بود و شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت.

وقتی به داستان ابراهیم علیه السلام مراجعه میکنیم می بینیم که او مبارزه با شرک و بت پرستی در سر زمین بابل آغاز میکند و تا مرحله جانفشانی به پیش میرود اما به امر الهی معجزه آسا از آتش نمرودیان نجات می یابد، و راهی سر زمین فلسطین میشود تا دعوت خود را در آن سرزمین پیگیری نماید، و زمینه ساز دعوت فرزندش حضرت یوسف علیه السلام شود. ابراهیم علیه السلام امپراتوری را خود به سوی خدا دعوت کرده است، و رسالت را به پایان برده است، اما باید زمینه سازی کند برای ساختن بنای مردمان موحد در سرزمین فلسطین و نیز زمینه مناسب را جهت دعوت امپراتوری مصر بسوی خداوند یکتا، برای فرزندش آماده کند، و در مرحله دیگر از زندگی زن و فرزند خود را از فلسطین حرکت میدهد و به سرزمین مکه می آورد، و در سرزمین خشک و بدون آب و علف با اتکاء به خداوند متعال رها می کند، و خود به سر زمین فلسطین مراجعه می کند. وی در مرحله دیگری مأمور قربانی کردن فرزند دلبندهش، اسماعیل مورد ابتلاء و آزمایش الهی

قرار گرفته و بعد از گذشتانندن موفقانه و کامیاب این آزمایش و ابتلاء از جانب خدای متعال عوضی به جای اسماعیل قربانی می‌گردد و سپس خانه کعبه را بناء می‌کند. با توجه به این واقعیت‌ها در می‌یابیم که این سرگذشت يك دوره کامل از سیر عبودیت را در بر دارد، حرکتی که از نفس بنده آغاز گشته به قُرب الله متعال منتهی می‌شود. او از زینتهای دنیا و لذائذ آن، آرزوهای دور و دراز آن و از جاه و مال و اولاد چشم می‌پوشد و هیچ چیز نمیتواند او را از مسیر حق منحرف کند.

در حقیقت سرگذشت آن حضرت از وقایعی به ظاهر متفرق تشکیل شده است که زنجیر وار به هم می‌پیوندند و از سیر عبودی ابراهیم حکایت می‌کند، سیری که از بنده ای بسوی خدا آغاز میشود و سیری که سر تا سرش ادب است: ادب در سیر، ادب در طلب، ادب در حضور، ادب در همه مراسم حُب و عشق و اخلاص که انسان هر قدر در آن تدبّر و دقت کند این آداب را روشن تر و درخشنده تر می‌بیند.

شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱)

او شکر گزار نعمت های پروردگار بود، خدا او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد. (۱۲۱)

تفسیر:

«شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ»: به راستی ابراهیم علیه السلام برای پروردگارش بسیار شکرگزار بود و نعمت های بزرگش را باقلب و زبان و اعضا سپاس می‌گذاشت. «اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (121)» حق تعالی او را به رسالت برگزید و به پیمودن راه مستقیم که همانا توحید همراه با عمل به صالحات و پرهیز از منکرات است توفیقش بخشید.

و پس از بیان اوصاف پنجگانه که در آیه 129 سوره نحل بیان شد: به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته، چنین می‌گوید:

«اجْتَبَاهُ»: (خداوند، ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید).

او را برای رسالت آسمانی برگزید، و وی را به دوستی گرفت.

او را انتخاب کرد و برگزید.

«وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (خدا او را به راه راست هدایت کرد) و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود. چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم: به دنبال لیاقتها و شایستگی هائی است که: انسان از خود ظاهر میسازد چون بی حساب چیزی به کسی نمیدهند.

«وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»: (ما در دنیا به او حسنه دادیم.)؛

«حَسَنَةً» به معنی وسیعش: هرگونه نیکی را در برمیگیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی، فرزندان شایسته و مانند آن.

«وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»: (و در آخرت از صالحان است). با این که: ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال می‌گوید: او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که «ابراهیم» (علیه السلام) با این همه مقام در زمره آنها محسوب می‌شود، مگر نه این که: خود ابراهیم، از خدا این تقاضا را کرده بو: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْجِئْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ (خداوندا! نظر صائب به من عطا کن، و مرا از صالحان قرارده).

آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم (علیه السلام) در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که: مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً برای امت اسلامی

یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن میگوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم، آئین خالص توحید، پیروی کن.

وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾

و در این دنیا به او حسنه (نبوت، فرزند صالح) دادیم و همانا او در روز آخرت نیز از نیکان و شایستگان است. (۱۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» هدف از آن محبت پیروان سایر ادیان در حق ابراهیم علیه السلام، و تولد انبیاء فراوان از نسل او، و ذکر جمیل وی بر سر زبان‌ها برای همیشه است (سوره های شعراء آیه ۸۴، صافات آیات ۱۰۸ و ۱۰۹). «ترجمه معانی قرآن» (دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا پیشوایی، نام و آوازه نیک، دانش، پیامبری و حکمت عطا کرد و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می نازند و هوادار وی اند.

ابن‌کثیر میگوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اكمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است. «وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲)» و در آخرت و در روز بازپسین نیز نزد الله متعال همراه با بندگان ابرار و اولیای برگزیده‌اش؛ مقام و منزلتی والا، مرتبه عالی و متعالی دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می داریم که خداوند متعال در سه آیه، حضرت ابراهیم علیه السلام را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل میسازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مقتدا قرار داد چنانکه میفرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾

سپس به تو وحی فرستادیم که از دین ابراهیم، که از ادیان باطل بیزار بود، پیروی کن (زیرا) او از مشرکان نبود. (۱۲۳)

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» مفسران می فرمایند که: در عطف به «ثم» در تفسیر: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» تعظیم و رفعت مکان و منزلت پیامبر صلی الله علیه وسلم مقرر است؛ زیرا بعد از ذکر مناقب ابراهیم خلیل علیه السلام به اصطلاح می‌خواهد بگوید: در اینجا مطلب والاتر و بالاتر از آن مقرر است و آن عبارت است از اینکه محمد صلی الله علیه وسلم «امی» و بزرگ نوع انسان، پیرو دین ابراهیم است و به شریعت او دست آویزی دارد. و برای افتخار وی همین بس است. گرچه شیوه‌ها و شرایط انبیا یکسان نبوده است، لیکن راه انبیا یکی است و آنان مأمور به پیروی از پیامبران قبلی هستند.

بعد از این که ابراهیم را با آن خصلت شریف توصیف کرد، به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد و به وی دستور فرمود تا از دین اسلام آنگونه که ابراهیم علیه السلام بر آن بود پیروی نماید. در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است.

«وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (123)» ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه پیرو آیین اسلام بود. این هم تأکیدی دیگر است در رد گمان یهود و نصاری که گویا ابراهیم بر دین آنها بود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

جز این نیست که روز شنبه بر کسانی مقرر گردید که در باره آن اختلاف ورزیدند، و بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنها درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (۱۲۴)

سبت: (بروزن عقل)، در اصل معنی قطع است. سبت یهود را که روز شنبه است به علّت قطع عمل در آن روز، سبت گفته اند (مراجعه شود به سوره های بقره: 65، اعراف 163) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

یهودان به خاطر لجاجت و عناد بارها از طرف خداوند مورد تنبیه قرار گرفته اند، یکی از تنبیهات (آیه 118 همین سوره بود؛ که میفرماید «عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزْمًا...» و تعطیلی روز شنبه که در این آیه مبارکه بیان شده تنبیه دیگری است که البته گروهی قدردانی و گروهی ناشکری کرده و دست به حيله‌گری زدند و به سزای سختی گرفتار شدند.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» تعظیم روز شنبه و کار نکردن در آن، از شریعت و شعایر دین ابراهیم نبود. اما به خاطر شدت و سختگیری بر یهود آن را مقرر نمود؛ زیرا در دین به اختلاف برخاستند و از فرمان خدا نافرمانی کردند؛ چون خدا آنان را از شکار کردن در روز شنبه منع کرده بود، اما آنها شکار کردند. در کیفر آن خدا آنها را به میمون و خوک مسخ کرد.

یعنی: و بال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که در باره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا الله متعال بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را که روز جمعه باشد به عبادت الله متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی علیه السلام نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برای شان امری الزامی نبود، سر باز زدند پس الله متعال آن را ویژه امت محمد صلی الله علیه وسلم گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اكمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید. «تفسیر انوار القرآن»

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (124)» خدا در روز قیامت در بین آنها حکم خواهد کرد و هرکس را مطابق عمل و کردارش پاداش یا کیفر و عقاب میدهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه ذیل (125 الی 128) در مورد شیوهی دعوت رهبران راستین دینی، صبر و پایداری در برابر مصائب بحث بعمل آمده است.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾

(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوه‌که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسیکه از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته‌گان داناتر است. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلْهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. کلمه (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمَجَادِلَةُ) است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اولین وظیفه و رسالت انبیا، دعوت به حق است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ای محمد! تو و پیروانت باید به نیکوترین شیوه، بالطف و مهر انگیزترین و ظریف‌ترین وسایل و با زیباترین روش‌ها به سوی دین اسلام و احکام و اخلاقش دعوت نمایید، به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین آور و باور رسان است. بنابر این دعوت اسلامی باید به شیوه کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم صورت گرفته، با ملایمت و نرمی در گفتگو و بیان همراه و از قهر و غضب، و عصبانیت و خشونت، خشکی و خروش بیجا به دور باشد، «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد.

موعظه نیکو و حسنه آن است که واعظ به آنچه می‌گوید در قدم نخست خود هم به آن عمل کند و جدال نیکو آن است که در آن توهین و تحریک غلط و احساسات وجود نداشته باشد. باید گفت که: هر شخصی يك روح و ظرفیتی دارد که باید با زبان خودش با او سخن گفت؛ خواص را با حکمت و استدلال، و عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکوتر ارشاد کنیم.

دعوت اسلامی باید با آسانگیری توأم باشد نه با سختگیری، با مژده و بشارت آمیخته باشد نه با نفرت و شدت، جذاب و گیرا باشد نه دفع‌کننده و گریزاننده. و ایشان را به خیر ترغیب نموده و از شر برحذر گردان.

قرآن مجید اصول و ارکان دعوت را بر همچون پایه‌هائی استوار و پایدار می‌سازد، و وسائل دعوت و راه‌های آن را مشخص می‌گرداند، و برنامه و مسیر را برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بعد از او برای دعوت‌کنندگان به سوی دین متین و استوارش، تهیه و ترسیم می‌کند. پس باید به قانون و راه‌های توجه بعمل اریم که الله متعال در قرآن عظیم الشان برای دعوت تعیین و تاکید کرده است.

دعوت، دعوت به سوی راه خدا است، نه دعوت به سوی شخص دعوت‌کننده و نه به سوی قوم و قبیله او. چه آنچه به دعوت‌کننده مربوط می‌گردد این است که وظیفه خود را برای رضای خدا انجام دهد. هیچ‌گونه برتری و فضلی نه بر دعوت و نه بر کسانی دارد که به سبب

او راه یاب میگردند تا از آن صحبت کند و سخن برانند. مزد و پاداش او تنها بر خدا است و بس.

دعوت باید با حکمت باشد. دعوت کننده باید به اوضاع و احوال مخاطبان و به شرائط و ظروف آنان توجه بعمل آورد، و دقت داشته باشد هر بار چه اندازه باید مطالب و مقاصد را برای ایشان روشن و بیان کند تا بر دوش ایشان سنگینی نکند و پیش از آمادگی مردمان برای پذیرش تکالیف و وظائف، برایشان دشواری به بار نیاورد. دعوت کننده باید راه و شیوه ای در کار دعوت درپیش گیرد که رنج و زحمتی برای مخاطبان تولید نکند، و در این راه و شیوه هم تنوع را برابر مقتضیات مراعات نماید و آن گونه که باید سخن سراید. احساسات او را نگیرد، و پرخاش و تاخت نداشته نباشد. چه اگر چنین نکند، در همه اینها و در کارهای دیگر از حکمت در می گذرد.

دعوت کننده باید با اندرز زیبا و دلربائی به سخن درآید که آهسته و آرام به ژرفاهای دلها برود و بر دلها نشیند، و حواس و شعور را آهسته آهسته لطیف و دقیق تسخیر نماید. تهدید و توبیخ بیجا و بی مورد و بدون علت و سبب روا ندارد، و خطاها و اشتباههائی را گوشزد نکند که سر به رسوائی میکشد، خطاها و اشتباههائی که چه بسا از روی نادانی، و چه بسا از روی حسن نیت صورت میگیرد. زیرا نرمش در موعظه در اغلب اوقات قلوب را در مان، هدایت و رهنمود میکند، و قلب های بizar و ناسازگار را رام میگرداند و به سوی گوینده میکشاند، و از حمله و تهدید و توبیخ، خیر و صلاح بیشتری به بار می آورد.

دعوت کننده باید مجادله و مباحثه را به شیوه ای هر چه بهتر، و با دلائل بسی قویتر و رساتر انجام دهد. در مجادله و مباحثه چیزی را بر طرف مقابل تحمیل نسازد، و او را خوار ندارد و زشت نشمارد. تا طرف مقابل به دعوت کننده اطمینان پیدا کند و بداند که هدف او از مباحثه و مجادله چیره شدن و غالب آمدن نیست. بلکه هدفش قانع کردن و به حق رساندن است. چه نفس انسان دارای خود بزرگ بینی و سرکشی است، و از رای و نظریه ای که از آن دفاع میکند دست نمی کشد مگر با نرمی و مهربانی. زیرا نمی خواهد احساس کند که شکست خورده است. در مباحثه و مجادله ارزش رای و نظر با ارزش خود شخص در پیش مردم به هم می آمیزد، و طرف مقابل دست برداشتن از دیدگاه و اندیشه خود را دست برداشتن از ارزش و بهای وقار و احترام و هستی خویشتن می شمارد. تنها مباحثه و مجادله زیبا و نیکو است که خود بزرگ بین حساس را پائین میکشد و اطمینان می بخشد، و شخص مباحثه و مجادله کننده احساس میکند که ذات او مصون، و ارج و ارزش او محفوظ است، و دعوت کننده منظوری و مقصودی جز روشن کردن خود حقیقت و راه یابی بدان ندارد، آن هم در راه خدا، نه به خاطر شخص خود و نه به خاطر پیروز گرداندن رای و نظر خویش، و شکست دادن رای و نظر طرف مقابل.

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» با دلسوزی ایشان را نصیحت کن و به بهترین و با نیکوترین شیوه با مخالفین به بحث و مجادله بپرداز و نرمش را به کار بگیر. که همانا جدال از موضع مهر و ملایمت است با آنان مجادله نما. بناءً در یک جدال و مناقشه دعوی گفتگو باید از گرایش های نفسی و شخصی، دشنام، ایذا، برتری طلبی، کبر و خود بزرگ بینی به دور باشد.

مفسران در مورد روش و طریقه مجالهِ «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مینویسند که: قبل از همه دعوت باید جهت الهی داشته باشد. دعوت، مراحل و مراتبی دارد. (حکمت، موعظه، جدال نیکو که حکمت راه عقلی و موعظه راه عاطفی میباشد).

موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ - بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ» (هم محتوا نیکو باشد و هم شیوه و بیان) برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل. به کار گرفتن بیانی خوش در گفت و گو. در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت و گو. مقابله بدی در کلام و بیان با نیکي.

بلند نکردن صدا در گفت و گو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

باید بصورت کل یادآور شد که دین مقدس اسلام به پیروان خویش هم غذای فکری میدهد، «بِالْحِكْمَةِ» هم غذای روح «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ» و به مخالفان برخورد منطقی دارد. «وَجَادِلْهُمْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ»

با مطالعه سیرت و سنت طیبیه رسول اکرم صلی اله علیه وسلم ملاحظه میکنیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به کار می‌گرفتند، طوریکه در حدیث شریف به روایت ابو امامه (رض) آمده است که پسر جوانی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا به من اجازه زنا کردن میدهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آنگاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بار خدایا! دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرز و شرمگاهش را از حرام نگهدار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود.

شما ضامن و وظیفه هستید، نه ضامن نتیجه. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (125)» ای محمد! پروردگارت به حال و وضع گمراهان و هدایت شدگان آگاهتر است. او میداند که چه کسی از خط استقامت انحراف نموده و چه کسی بر راه مستقیم رهرو باقی مانده است. بنابر این بر تو واجب است در دعوت آنها و مجادله با آنها راه استوار و درست را در پیش گیری، هدایت آنان بر تو نیست بلکه تبلیغ بر تو واجب است و ما به حساب آنها می‌رسیم. و ما هریک را در برابر عملکردش جزای مناسب میدهیم.

یادداشت ضروری:

باید گفت که فرموده‌ی الله متعال که میفرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ» بیانگر این اصل است که باید در بحث و مناظره، انصاف و پیروی از حق به صورتی رعایت شود که نشان دهد هدف، اثبات و احقاق حق و دور کردن باطل است نه تحمیل نظر خود و محکوم کردن نظر طرف.

وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)
و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده عقوبت کنید (و عذاب

دهید) و اگر صبر کنید البته صبر برای صابران بهتر است. (۱۲۶)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مقابله به مثل، حق طبیعی و الهی است. «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» ای مؤمنان! و اگر دوست داشتید تا از تجاوزگران قصاص بگیرید پس همانگونه که مورد تعدی و شکنجه قرار گرفته اید، قصاص بگیرید و بر آن نیفزایید. ملاحظه بفرمایید که دین مقدس اسلام: به پیروان خویش امر فرموده است که: حتی نسبت به دشمنان و شکنجه کنندگان، عدل و انصاف را هم مراعات بکنید.

باید گفت که: در صبر لدّتی است که در انتقام نیست طوری که می فرماید: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ...» نازل شد. (زاد المسیر ۵۰۷/۴).

«وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (۱۲۶) اما اگر صبر و گذشت، شکیبایی و فروتنی از خود نشان دهید و از قصاص صرف نظر کنید، برای شما بهتر است. چرا که ارمان صبر، پیروزی دنیا و پاداش آخرت می باشد، یقیناً عزّت با عفو و نصرت با صبر توأم اند.

فکر نکنید که صبر شما به سود مخالفان است، بلکه به سود خودتان می باشد.

بدین وسیله پروردگار با عظمت به صبر و ترک عقوبت تجاوزگر تشویق به عمل آورده است؛ چون هر چند قصاص مباح می باشد اما ترک آن بهتر است.

شان نزول آیه ۱۲۶ - ۱۲۸:

۶۴۵- حاکم و بیهقی در «دلائل» و بزار از ابوهریره روایت کرده اند: هنگامی که کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم (سید الشهداء حمزه) به درجه رفیع شهادت نایل گردید، کافران سینه او را دریدند و قلبش را بیرون آوردند.

گوش، بینی و لب های او را مثله کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم بالای سر او ایستاد و به اندوه و درد گفت: به جای تو هفتاد نفر از آنها را مثله میکنم. پیامبر خدا همچنان ایستاده بود که جبرئیل آیه «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» را تا آخر سوره فرود آورد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن کار منصرف شد و از اجرای آنچه اراده کرده بود خودداری کرد.

۶۴۶ ترمذی به قسم حسن و حاکم از ابی بن کعب (روایت کرده اند: در غزه احد شصت و چهار نفر از انصار و شش نفر از مهاجرین که حمزه (نیز در میان شان بود شهید شدند و مشرکان شهدا را مثله کردند. انصار گفتند: اگر روزی بر آنها چیره شویم بیشتر از آنها مثله میکنیم. هنگامی که مسلمانان مکه را فتح کردند، خدای بزرگ آیه «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا» را نازل کرد. (جید است، ترمذی ۳۱۲۹، احمد ۱۳۵ / ۵، حاکم ۳۵۹ / ۲ و ۳۵۸، نسائی در «تفسیر» ۲۹۹ و ابن حبان ۴۸۷ از ابی بن کعب روایت کرده اند. اسناد آن به خاطر ربیع بن انس حسن است، حاکم این را صحیح شمرده و ذهبی با او موافق است، ترمذی حسن میداند، این حدیث دارای شواهد است که طبری ۲۱۹۹۶ و ۲۱۹۹۷ از شعبی و ۲۱۹۹۸ از عطاء بن یسار و ۲۱۹۹۹ از قتاده و ۲۲۰۰۰ از ابن جریج به قسم مرسل روایت کرده. این احادیث مرسل به حدیث موصول پیش شاهد هستند به این ترتیب به درجه جودت میرسد. به «زاد المسیر» ۸۸۷ مراجعه کنید.)

قابل یادآوری است که از: ظاهر حدیث نشان می دهد که نزول آیه در روز فتح مکه صورت گرفته و حدیث قبلی بیانگر این است که در روز احد نازل شده است. ابن حصار بین دو حدیث اینطور جمع کرده است: این آیه جهت پند و اندرز به مسلمانان و یادآوری از جانب

پروردگار بار اول در مکه، بار دوم در احد و بار سوم در روز فتح مکه نازل شده است.
وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷)

و (تو ای محمد) صبر کن و صبر تو جز به توفیق الله نیست، و بر آنان (کفار) غمگین مشو، و از مکر و حيله آنها دل تنگ مشو. (۱۲۷)
تفسیر:

«مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»: شکیبایی تو جز با معونت و توفیق الله متعال میسر نیست.
 «لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: بر آنان اندوهگین مباش. غم ایشان را مخور.
 صبر و ظفر هر دو دوستان و اشنایان قدیمی هستند، مطمئن باید بود که: بر اثر صبر نوبت ظفر حتماً رسیدنی است. طوری که در آیه مبارکه میخوانیم: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» ای محمد! در مقابل آزاری که در راه الله متعال به تو میرسد صابر و شکیبای داشته باش و جز به یاری و توفیق الله به چنین مقام و مرتبه‌ی رفیعی نخواهی رسید. و ای پیامبر! بر آزار کفار، سختی‌های دعوت و مصیبت‌ها و گرفتاری‌های راه صبر کن و هرگز جز به یاری الله صبر نتوانی کرد، زیرا اوست که صبر را بر تو الهام کرده و با یاری و تأیید خویش هر دشواری را بر تو آسان می‌سازد.

از خداوند متعال مسئلت می‌نماییم که ما را از زمره پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد.
 «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: و بر کسانی که از تو فرمان نمی‌برند و به دعوتت اجابت نمی‌گویند بر آنان افسوس مخور «وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (127)» و از گفته‌های ناشی از نادانی و ابله‌ی آنان و از حيله و نیرنگ آنان دلتنگ مشو. و از نیرنگ توطئه‌گران و مکر مکاران غمگین مباش، زیرا سر انجام کار، از آن تو چرخش آیام علیه دشمنان توست و یقیناً خداوند متعال یار و یاور توست و هرگز مغلوب نخواهی شد، زیرا او همراه توست. البته این همراهی و نصرت به پیامبر صلی الله علیه وسلم منحصر نبوده بلکه شامل حال ایشان و همه پیروان و رهروان راه هدایت شان است.

دعوت از طریق حکمت و موعظه و جدال نیکو کار بسیار دشواری است، زیرا گروهی لجابت کرده و دعوت را نمی‌پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی می‌کنند و گروهی دست به براندازی می‌زنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربه‌هایی همچون تهمت، مسخره، تهدید، رقیب‌تراشی و محاصره اقتصادی، جنگ و هرگونه شکنجه و آزار استفاده می‌کنند. لذا این دو آیه یک نوع تسلی و دل‌داری و رهنمودی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت خود به بُن‌بست کشیده نشود.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

بی تردید الله با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می‌باشد. (۱۲۸)

تفسیر:

«مَعَ»: با. همراه. مراد همراهی معنوی و مدد الهی است.
 «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (128)»: خدا با معونت و نصرتش در کنار پرهیزگاران است و نیکوکاران را تحت حمایت و حفاظت خود قرار می‌دهد. یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خداوند متعال یاریشان می‌دهد.

و هر کس خدا با او باشد، نیرنگ حيله گران به او زياني نميرساند. دعوت از طريق حکمت و موعظه و جدال نيکو کاری بي نهايت سخت و دشواری است، زيرا گروهی لجابت کرده و دعوت را نمی پذيرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی می کنند و گروهی دست به براندازی ميزنند و برای رسيدن به اهداف شوم خود از حربيه های همچون تهمت، مسخره، تهديد، و آزار استفاده می کنند.

بايد يادآور شد که: آيات اخير سورة نحل؛ اصول و قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه الله متعال است پس بايد دعوتگران عميقاً به دساتير و احکام اين آيات توجه همه جانبه بعمل آرند.

بی گمان خدا (مرحمت و معاونت و حفاظت و رعايت همه جانبه اش) همراه کسانی است که تقوا پيشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا بدور دارند، و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نيکوکار باشند و (با انجام اوامر الهی خويشتن را به إطفاء ايزد نزديک سازند).

کسی که خدا با او باشد باکی بر او از کسانی نيست که به مکر و کيد و حيله و نیرنگ بپردازند.

اين قانون دعوت به سوی خدا است بدان گونه که خدا آن را ترسيم کرده است. پيروزی درگرو پيروی از آن است، همان گونه که خدا وعده داده است... چه کسی راستگوتر از خدا است؟ از خداوند متعال مسئلت می نماييم که ما را از زمره پرهيزگاران و نيکوکاران قرار دهد.

پایان جزء چهاردهم سورة نحل

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الكريم.

ومن الله التوفيق

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2 - تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.

4 - تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7 - البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8 - تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.)

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر ، فقهی ومؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزّی (متوفی 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ). سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18 - روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنيرية تصویر دار إحياء التراث العربي.

19 - جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابی بکر سيوطي شافعی . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20 - زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزَّجَّاج أو أبو إسحاق الزَّجَّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السري بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 میلادی)

21 - تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

22 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) .وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ،تاریخ عرب ، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت .ودر ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را

حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ). این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار احیا التراث العربی.

24 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 و فات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسیر الجلالين فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241 ق) است. سال و محل طبع: : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر» (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهمترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید. سال نشر: 1424 ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر مؤسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی
زبان: عربی
ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی زبان : عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع : 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته : او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7) .

39 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر سُورَةُ النحل

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤول مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library